

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در معارف اسلام

بهشت، نشانه‌ای از محبت پروردگار به انسان

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

زاهدان - مسجد جامع - دهه اول جمادی الاول - ۱۴۰۰ هـ ش



www.erfan.ir

بهشت، نشانه‌ای از محبت پروردگار به انسان (سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ❑ ویرایش: و.فهمی.....
- ❑ صفحه‌آرا: ف.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: شوق بهشت به ورود چهار بانوی بهشتی.....	۱۱
سخنی در خصوص شخصیت والای شیخ صدوق.....	۱۳
اشتیاق بهشت به دیدار با چهار زن.....	۱۵
وسعت شگفت‌انگیز بهشت.....	۱۵
بهشت، دارای حیات و شعور.....	۱۶
چهار بانوی بهشتی.....	۱۸
الف) مریم علیها السلام	۱۸
ظرفیت انسان در راستای تربیت الهی.....	۱۹
ب) آسیه علیها السلام	۲۰
ج) خدیجه کبری علیها السلام	۲۲
د) فاطمه زهرا علیها السلام	۲۳
کلام آخر؛ «لَا تُخْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِ حَسْرَةٍ».....	۲۳
دعای پایانی.....	۲۵
جلسه دوم: نشانه‌های عشق بی‌نهایت پروردگار به انسان.....	۲۷
عشق نامحدود پروردگار به مخلوقات.....	۲۹
نشانه‌هایی از عشق پروردگار در آیات وحی.....	۲۹
الف) درس خداشناسی در چهارپایان.....	۳۰
ب) خوبی‌ها از سوی پروردگار.....	۳۱



- ۳۲ غفلت از پروردگار و اخلاق خدایی
- ۳۵ دوزخ، عاقبت جابه‌جایی‌های خلاف حق
- ۳۶ بازگشت نیکو در روز عاشورا
- ۳۸ کمال جسمی و معنوی، هدیه پروردگار به انسان
- ۳۹ کلام آخر؛ غم مخور ای کودک دُرّی کشم
- جلسه سوم: چتر رحمت پروردگار بر زندگی انسان** ۴۱
- ۴۳ باور محبت پروردگار، از مسائل ریشه‌ای و مهم
- ۴۳ جلوه‌هایی از عشق پروردگار به انسان
- ۴۳ الف) در رحم مادر
- ۴۴ ب) تغذیه نوزاد در بدو تولد
- ۴۵ ج) دو معدن محبت در کنار کودک
- ۴۵ د) پروردگار، معدن بی‌نهایت محبت
- ۴۶ ه) نعمت‌های الهی در تسخیر انسان
- ۴۸ حکایتی شنیدنی از یعقوب لیث
- ۴۹ راه چگونه زیستن و امنیت کامل در قرآن و روایات
- ۵۱ جلوه تام محبت خدا در قلب انبیا و ائمه علیهم‌السلام
- ۵۳ کلام آخر؛ این قدر اشک از غم هجران مریز
- ۵۴ دعای پایانی
- جلسه چهارم: زینب کبری علیها‌السلام، رحمت حق در میان مردم** ۵۷
- ۵۹ سفارش قرآن به نظر در آثار رحمت الهی
- ۵۹ شناخت توحید در نگاه عقلی به جهان هستی
- ۶۰ بهشتیان، مدیون رحمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم و اهل بیت او
- ۶۱ زینب کبری علیها‌السلام، رحمتی الهی برای زمینیان
- ۶۳ اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل
- ۶۳ شخصیت والای زینب کبری علیها‌السلام در روایات



فهرست مطالب

مرحوم راشد، عالمی برجسته و فیلسوف.....	۶۴
حکایتی شنیدنی از کتاب فضیلت‌های فراموش شده.....	۶۶
کلام آخر؛ رحمت و برکات الهی در شب جمعه.....	۶۸
دعای پایانی.....	۷۰
جلسه پنجم: انسان در آغوش رحمانیت و رحیمیت پروردگار.....	
موجی از مهر و محبت در جهان هستی.....	۷۳
هماهنگی قرآن کریم و کل هستی و انسان‌ها.....	۷۳
شروع قرآن با رحمانیت و رحیمیت.....	۷۵
مفهوم حقیقی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».....	۷۵
الف) کلمه «الله».....	۷۵
ب) کلمه «رحمان».....	۷۵
ج) کلمه «رحیم».....	۷۷
درس اخلاق و پاکی از مجتهدی بزرگ و پاک.....	۷۸
انسان در آغوش رحمان و رحیم.....	۸۲
دعوت پروردگار از بندگان برای رسیدن به دو کمال.....	۸۳
کلام آخر؛ مصائب کربلا از زبان امام عصر (عج).....	۸۴
دعای پایانی.....	۸۵
جلسه ششم: محبت ویژه پروردگار به انسان.....	
مقدمه بحث.....	۸۹
نشانه‌های محبت پروردگار به انسان.....	۸۹
الف) پیامبران و امامان معصوم.....	۸۹
ب) ۱۱۳ کتاب آسمانی.....	۸۹
ج) قرآن مجید.....	۹۰
د) خداوند، خواهان هدایت انسان.....	۹۰
ه) تنظیم حلال و حرام برای انسان.....	۹۱
قرآن، نشانگر راه زندگی و سعادت آخرت.....	۹۲





- جلوه‌ای از محبت پروردگار در دل انبیا و ائمه ۹۴
- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اوج مهرورزی و رحمت ۹۴
- قلب اهل بیت علیهم السلام، عرش محبت به مردم ۹۷
- امیدواری بندگان به محبت پروردگار ۹۸
- کلام آخر؛ بی‌تابی حضرت فاطمه علیها السلام از فراق پدر ۱۰۰
- جلسه هفتم: آبادی قیامت و بهشت در گرو سلامت دل** ۱۰۳
- سفارش قرآن به نگاه عقلی در جهان هستی ۱۰۵
- انسان، از آثار رحمت پروردگار ۱۰۵
- شخصیت بی‌نظیر مرحوم نراقی ۱۰۶
- دروغ‌گویی زبان منکرین خداوند و گنهکاران ۱۰۷
- آبادی قیامت در سایه سلامت دل ۱۰۸
- عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام، صدر صد الهی ۱۰۹
- غفلت انسان از ساختن دلی سالم و پاک ۱۱۰
- روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص سلامت دل ۱۱۲
- ارزش مؤمن نزد پروردگار ۱۱۳
- بالاترین و سنگین‌ترین بدهکاری انسان ۱۱۴
- کلام آخر؛ زاده لیلا مرا محزون مکن! ۱۱۵
- دعای پایانی ۱۱۶
- جلسه هشتم: پروردگار، دوست‌دار منافع ابدی بندگان** ۱۱۹
- خداوند، بی‌نیاز از بندگی بندگان ۱۲۱
- سراسر نیازمندی در جهان هستی ۱۲۲
- درمان‌بودن پروردگار از معاصی بندگان ۱۲۳
- منافع ابدی بندگی بندگان نزد پروردگار ۱۲۳
- خداوند، دوست‌دار نفع و سود بندگان ۱۲۵
- ضرر و زیان بندگان در ارتکاب گناه ۱۲۶



فهرست مطالب

۱۲۶.....	امنیت و خیر همه‌جانبه در فرمانبرداری از حق.....
۱۲۸.....	انسان، بی‌نیاز از گناه و نیازمند خوبی‌ها.....
۱۲۸.....	سه قدم تا رهایی از بلای سنگین برزخ.....
۱۲۹.....	الف) دوری و اجتناب از گناه.....
۱۲۹.....	ب) عمل به فرایض دینی.....
۱۳۱.....	ج) نهادینه کردن ارزش‌های اخلاقی.....
۱۳۱.....	حکایتی شنیدنی از برزخ شیخ مرتضی آشتیانی.....
۱۳۲.....	استغاثهٔ بندگان به درگاه احدیت.....
۱۳۴.....	کلام آخر؛ آییم به قتلگاه که پیدا کنم تو را.....
۱۳۴.....	دعای پایانی.....
۱۳۷.....	جلسه نهم: مغفرت و بهشت پروردگار در انتظار مؤمنین.....
۱۳۹.....	مقدمهٔ بحث.....
۱۴۰.....	محبت یک‌طرفه، سراسر دردسر و ناسپاسی.....
۱۴۱.....	آیات قرآن، آکنده از درس و عبرت.....
۱۴۱.....	داستان تواضع گروهی از نصرانیان مقابل حق.....
۱۴۱.....	الف) آیهٔ اول.....
۱۴۳.....	ب) آیهٔ دوم.....
۱۴۴.....	ج) آیهٔ سوم.....
۱۴۵.....	جنّت، پاسخ پروردگار به ایمان‌آوردگان حقیقی.....
۱۴۶.....	عشق به ابی‌عبدالله (علیه السلام) در قلوب مؤمنین.....
۱۴۸.....	چند توصیهٔ مهم.....
۱۴۹.....	حکایتی شنیدنی از لحظهٔ احتضار عالمی بزرگ.....
۱۵۰.....	کلام آخر؛ کمی از سر نیزه پایین بیا!.....
۱۵۱.....	دعای پایانی.....



جلسه اول

شوق بهشت به ورود چهار بانوی بهشتی

سخنی در خصوص شخصیت والای شیخ صدوق

روایت بسیار مهمی را از قول وجود مبارک رسول خدا ﷺ برایتان عرض می‌کنم؛ اما پیش از روایت، لازم است درباره نقل‌کننده روایت و کتابی که روایت را بیان کرده، برایتان توضیح بدهم.

نقل‌کننده روایت، وجود مبارک شیخ صدوق است که در شهر ری دفن شده. بعد از هزار سال، وقتی سیل به قبر او حمله کرد و قبر خراب شد، بنا شد قبر را تعمیر کنند. علمای بزرگ آن روز تهران (زمان دومین حاکم قاجار) به حرم او آمدند. آنها مجبور بودند لحد را جمع کنند تا آن مقدار سیلی که وارد قبر شده، بیرون بیاورند و قبر را تعمیر کنند. لحد که جمع شد، دیدند بدن نورانی این عالم بزرگ صددرصد سالم است. البته نمونه‌اش در زمان خود ما هم اتفاق افتاده است.

مرحوم آیت‌الله قزوینی که کتاب‌های بسیار مهمی نوشته، از جمله کتاب «فاطمه زهرا (علیها السلام) از گهواره تا گور»، با جنایات صدام همراه خانواده‌اش به ایران آمد و بعد از نوشتن این کتاب، وصیت کرد که بعد از مردن کتاب را روی سینه‌ام بگذارید و بعد در قبر را ببندید. در بخش دوم وصیت هم لازم کرد که هر وقت راه کربلا باز شد، جنازه مرا یا استخوان‌هایم را به کربلا ببرید و گوشه صحن ابی‌عبدالله (علیه السلام) دفن کنید. ما چون در قم زندگی می‌کنیم، جریاناتی که اتفاق می‌افتد، جلوی چشم ماست. بعد از شانزده سال، وقتی بنا شد که خانواده‌اش او را به کربلا منتقل کنند، در قبر را باز کردند و دیدند حتی یک نخ کفنش هم

لطمه ندیده و بدن صددرصد سالم است. بدن را به کربلا انتقال دادند و آنجا تشییع جنازه مفصلی شد. من در سفرم به کربلا، قبر او را که از اولیای خدا بود، گوشه صحن ابی‌عبدالله (ع) زیارت کردم.

از این نمونه بدن‌ها در شیعه کم نبوده که متلاشی نشده و نیوسیده است. بدن شیخ صدوق هم بعد از هزار سال سالم بود. وقتی مسجد شیخ طوسی در نجف، کنار صحن امیرالمؤمنین (ع) خراب شد و قبر هم خراب شد، بدن شیخ طوسی کاملاً سالم بود. مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم، شاهرودی و خویی را دعوت کردند و آنها آن بدن را زیارت کردند. پدر شیخ صدوق بچه‌دار نمی‌شد، اما خیلی دوست داشت خدا به او فرزندی عطا کند. در عصر غیبت صغری نامه‌ای را توسط وکیل خاص حضرت ولی‌الله‌الاعظم، امام زمان (ع) به محضر ایشان نوشت و از حضرت درخواست کرد که دعا کنید خدا به من اولاد بدهد. امام در جوابش نوشتند: از این خانمی که داری، بچه‌دار نمی‌شوی؛ ولی خانمی هست اهل دیلمان (نزدیک رشت) که با او ازدواج می‌کنی و خدا از او فرزندی به تو عنایت می‌کند. من خواسته‌ام که فقیه، بسیار سودمند و پرمفعت باشد. خدا شیخ صدوق را به او عنایت کرد. شیخ خدمات عجیبی به فرهنگ اهل‌بیت (ع) کرده است؛ آن‌هم تقریباً ۱۲۰۰ سال پیش! اولاً برای دیدن علمای بزرگ و گرفتن روایات ائمه (ع) از آنها دو بار به شهر سمرقند و بخارا سفر کرد. من حساب کردم، در آن روزگار حدوداً هشت هزار کیلومتر بود؛ در جاده‌هایی که با مرکب حیوانی باید می‌رفتند و جاده‌ها پر از دزد بود. ایشان رفت و آمد، بعد هم در شهر ری مقیم شد. آنجا به منبر می‌رفت، نماز جماعت و دیدار با مردم داشت و در خانه‌اش برای حل مشکلات مردم باز بود. با این سفرهای طولانی و طاقت‌فرسا، نماز جماعت، درس و منبر، سیصد جلد کتاب نوشت! امروزه نوشتن کتاب کار مشکلی نیست. یکی دو تا دکمه را می‌زنند، همه مطالب روی صفحه کامپیوتر می‌آید. هر مقدارش را که بخواهند، برمی‌دارند و می‌نویسند؛ اما این که ۱۲۰۰ سال پیش، یک دوات مرکب‌دار با یک قلم و با این انگشتان معمولی، یک عالم برای حفظ مکتب اهل‌بیت (ع) سیصد جلد کتاب بنویسد، مقداری شبیه معجزه است! یکی از این سیصد کتابش، کتاب باارزش و پرقیمت



«خصال» است که روایات را از عدد یک تا عدد صد نقل می‌کند. روایتی که یک مطلب دارد، این یک فصل کتاب است. روایتی که دو مطلب، سه مطلب، چهار مطلب و بیشتر، تا صد مطلب، کتاب بسیار باارزشی است.

اشتیاق بهشت به دیدار با چهار زن

این مرد الهی و بزرگ که تمام علمای شیعه تا این ساعت قبولش دارند و به او اعتماد دارند و به کتاب‌هایش تکیه دارند، در این کتاب نقل می‌کند: «رُوي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِشْتَاقتِ الْجَنَّةُ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ»^۱ بهشت مشتاق چهار زن است. معلوم می‌شود که پروردگار عالم فضای رشدی را برای زن (نه برای یک زن خاص، بلکه برای زن) قرار داده است. هر زنی که در این فضای رشدی خدا تربیت شود و حرکت روحی و قلبی کند، جای او برای ابد در بهشت است؛ اما این بهشت نسبت به چهار زن، عاشق و مشتاق است. دو زن از امت گذشته و دو زن از امت رسول اسلام ﷺ.

بعد پیغمبر ﷺ اسم می‌برند و می‌فرمایند: «مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ أَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ زَوْجَةُ فِرْعَوْنَ وَ هِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ فِي الْجَنَّةِ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةُ النَّبِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ» اول، مریم بنت عمران؛ دوم، آسیه بنت مزاحم و زوجه فرعون؛ سوم، خدیجه بنت رسول خدا ﷺ و آخرت؛ چهارم، فاطمه بنت رسول خدا ﷺ.

وسعت شگفت‌انگیز بهشت

چیزی که در این روایت خیلی مهم به‌نظر می‌رسد، شوق بهشت به این چهار زن است. اشتیاق و شوق یک حالت نفسانی و کیفیت باطنی است. این شوق به موجود زنده اختصاص دارد. بهشت زمینی در هشت قسمت است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید

۱. این روایت در «بحار الأنوار»، ج ۴۳، ص ۵۳؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۴۶۶؛ شیخ صدوق، مولد فاطمه علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰ نیز آمده است.

دنبال همدیگر است، نه هشت طبقه. وسعت این بهشت الهی هم در دو جای قرآن است: یکی در سوره آل عمران و دیگری هم در سوره حدید. بهشت به وسعت کل آسمان‌ها و زمین است. ما هیچ راهی برای درک وسعت آسمان‌ها و زمین روی همدیگر نداریم! هیچ ترازو، معیار، خط‌کش و مقیاسی نیست که وسعت هفت آسمان را به‌دست بیاورد؛ ولی ما می‌دانیم که آسمان‌ها ترکیبی از میلیاردها کهکشان است. اولین کهکشانی که می‌توان با چشم دید، همین کهکشان عالم اول است که در بیابان خیلی راحت پیدا است. در گذشته می‌گفتند «خط شیری»، مردم ایران هم می‌گفتند «خط مکه». این کهکشان که یکی از چند میلیارد کهکشان است، گوشه بازویش منظومه شمسی قرار دارد. مرکز منظومه شمسی، خورشید، مریخ، زمین، زهره، زحل، نپتون و اورانوس است که با فاصله هستند. زمین ما تا خورشید، ۱۵۰ میلیون کیلومتر فاصله دارد و یک بار در سال به دور خورشید می‌چرخد. درحالی‌که آخرین سیاره منظومه شمسی، میلیاردها کیلومتر فاصله دارد و این‌قدر از خورشید دور است که هر ۸۳ سال یک بار می‌تواند به دور خورشید بچرخد.

مجموع این میلیاردها کهکشا و فضاهاى خالی بین اینها، وسعتی شگفت‌انگیز و غیرقابل ارزیابی را تشکیل داده است. قرآن می‌فرماید که بهشت به وسعت همه آسمان‌ها و زمین است.

بهشت، دارای حیات و شعور

این پیغمبر راست‌گو که با تکیه بر وحی الهی حرف می‌زنند، می‌فرمایند: زمین، دار و درخت، چشمه‌های آب، قصر، فرش و تکیه‌گاه بهشت به این چهار زن اشتیاق دارد. مگر بهشت جماد نیست؟ نه، جماد نیست. طبق قرآن مجید، کل بهشت (زمین و مجموعه میوه‌ها و ساختمان‌هایش و درخت‌هایش) زنده‌اند. ما اکنون زنده‌بودن بهشت را درک نمی‌کنیم، ولی وقتی وارد قیامت بشویم، آنجا می‌بینیم. وقتی در دنیا بودیم، خدا در قرآن به ما خبر داده است: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۱ عالم آخرت یک‌جا عالم زنده‌ای است؛ یعنی درک و حس دارد، می‌شنود و می‌گوید و می‌شناسد. این آیه قرآن است.

۱. عنکبوت: ۶۴



اگر پیغمبر ﷺ می‌فرمایند بهشت مشتاق چهار زن است، بهشت زنده است. اشتیاق یک کیفیت و برای موجود زنده است. بهشت هم موجود زنده و از شعور کاملی برخوردار است. افراد خودش را از زمان آدم ﷺ تا آخرین نفری که در دنیا بهشتی می‌شود، می‌شناسد. این شعور بهشت است که همین الآن هم، در کل موجودات عالم هست. قرآن می‌فرماید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱ آنچه در عالم بالاست و آنچه در عالم پایین است، خدا را از هر عیب و نقصی مبرا می‌کند. اگر کل موجودات شعور نداشتند، تسبیح نمی‌گفتند. اگر موجودات عالم درک نداشتند، مسبح پروردگار نبودند. در قرآن مجید، نه یک بار و نه دو بار، بلکه پروردگار بارها فرموده است که هیچ موجودی در این عالم فعلی نیست، مگر اینکه تسبیح‌گوی خدا و اهل تسبیح است؛ چنان‌که در این آیه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲ چیزی را در این عالم نمی‌یابید که تسبیح خدا را نگوید. معلوم می‌شود سنگریزه در بیابان هم شعور دارد که تسبیح می‌گوید. برگ درختان هم شعور دارند که تسبیح می‌گوید. ذره‌ذره وجود ما شعور دارد که در خودشان تسبیح‌گوی پروردگارند؛ ولو من کافر باشم.

وقتی خدا موجودات دنیا را باشعور و بادرک می‌داند، آخرت که یک جای اکمل است، همه چیز آن به طریق اولی دارای شعور است. شما در قرآن مجید می‌خوانید: وقتی انسان‌ها وارد محشر می‌شوند، ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۳ روزی است که زمین سخن می‌گوید و تمام گزارش‌هایی را که در باطنش جمع شده است، برای پروردگار بیان می‌کند. این یعنی زمین هم در آخرت زنده است.

بهشت دارای حیات کامل و عاشق این چهار زن است. بهشت نه تنها این چهارتا را می‌شناسد، بلکه بقیه بهشتی‌ها را هم که هنوز نمرده‌اند و آنهایی هم که از دنیا رفته‌اند،

۱. جمعه: ۱؛ تغابن: ۱.

۲. اسراء: ۴۴.

۳. زلزال: ۴.

می‌شناسد. روز قیامت هم به‌طور اتوماتیک هشت در بهشت به روی بندگان مؤمن خدا که دارای عمل صالح‌اند، باز می‌شود. روز قیامت این قدر به شما احترام می‌کنند که قرآن می‌گوید بهشت به خدمت شما می‌آید، نه این که شما ایستاده باشید و به شما بگویند به بهشت برو. بعد دوهزار کیلومتر بروی تا به آن برسی. ﴿أُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِمُتَّقِينَ﴾^۱ بهشت نزدیک اهل تقوا آورده می‌شود. کل جهان آخرت در حرکت است.

چهار بانوی بهشتی

الف) مریم (علیها السلام)

اولین نفر از این چهار زن، مریم (علیها السلام) است. مریم (علیها السلام) در کجا به دنیا آمده؟ در فلسطین به دنیا آمده است. کجای فلسطین؟ شهر ناصریه. شهر ناصریه چه شهری بوده؟ شهری غرق در فساد، گناه، معصیت و مادی‌گری؛ شهر غرور، کبر، بخل و حسد؛ شهر یهودی‌نشین! این دختر در این شهر به دنیا آمده است. با اینکه شهرش پر از انواع فسادهای مادی و شهوانی بوده، ببینید پروردگار درباره این دختر که با خدا پیوند خورده و تربیت الهی را قبول کرده است، چه می‌گوید! در عین حال هم، به تمام دختران دنیا پیام می‌دهد که هرچه هم شهر و کشورتان پر از فساد، بدترین فیلم‌ها و ماهواره‌ها و آلودگی‌ها باشد، اما می‌توانید مریم (علیها السلام) بار بیابید؛ چون اگر بنا بود مریمی در فساد بار نیاید، مریم (علیها السلام) بار نمی‌آمد. درحالی که مریم (علیها السلام) در جایی بار آمده که هیچ چیزی از گناه و فساد کم نداشت.

حالا خدا درباره او چه می‌گوید؟ گوش مریم (علیها السلام) در جوانی برای شنیدن صدای فرشتگان باز شد: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۲ مریم! انتخاب شده خدایی. خود خدا به‌عنوان یک بنده کامل انتخابت کرده است. یک



دختر جوان به عنوان یک بنده جامع! مریم! آنچه خدا تو را نسبت به پاکی‌ها هدایت کرده، همه را قبول کرده‌ای؛ عقل پاک، دل پاک، نفس پاک، عمل پاک و اخلاق پاک. تمام پاکی‌ها در تو جمع است و بعد از این پاکی‌ها هم، باز تو را انتخاب کرد. انتخاب در انتخاب! انتخابت کرد که تو در زنان جهانیان زمان خودت، نمونه‌ی اعلای انسانیت باشی.

ظرفیت انسان در راستای تربیت الهی

آیا می‌توان مریم شد؟ خدا که می‌گوید می‌شود. حال اگر زن و دختری بگویند من در شهری زندگی می‌کردم که فیلم‌ها این گونه بود، روابط دختر و پسر این گونه بود، ماهواره‌ها و سایت‌ها این گونه بود، تبلیغات ضد قرآن و اهل بیت (ع) این گونه بود و نشد مریم بشوم؛ قرآن می‌گوید دروغ می‌گویی! می‌توان مریم شد. حتماً هم می‌توان مریم شد. صدسال پیش خانمی در اصفهان به دنیا آمد که درس خواند و تربیت شد. بعد با علمای بزرگ شیعه ارتباط گرفت و بالاخره کارش به جایی رسید که بزرگ‌ترین عالمان دین ما اجازه‌ی اجتهاد به او دادند. در واقع، اگر مرد بود، می‌توانست رساله بدهد و ملت از او تقلید کنند. در هشتادونود سال عمرش، بخش عمده‌ای از زنان و دختران اصفهانی را متدین به تربیت اهل بیت (ع) کرد و بیش از چهل جلد کتاب علمی نوشت که یکی از کتاب‌هایش، «تفسیر قرآن» در پانزده جلد است. آیا می‌توان خانم امین شد؟ حتماً می‌شود. خدا راه خانم امین شدن را برای تمام زنان و دختران باز گذاشته است. آیا می‌توان در حد ظرفیت خود مریم شد؟ حتماً می‌شود. خدا راه را باز گذاشته است.

یک آیه دیگر درباره‌ی مریم بشنوید؛ این آیه آیه خیلی فوق‌العاده‌ای است! آیه می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ^۱﴾ مریم! خدا خودش به تو مژده می‌دهد به وجودی که نامش مسیح عیسی بن مریم است. «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» این پسر آبرومند دنیا و آخرت و از بندگان مقرب پروردگار

عالم است. در حقیقت، این دختر چنان صلاحیت تربیتی و طهارتی پیدا کرد که بدون شوهر کردن، خدا عیسی علیه السلام را با نفخه الهی در او دمید و مادر چهارمین پیغمبر اولوالعزم پروردگار شد.

آیا می‌توان مریم علیها السلام یا خانم امین شد؟ حتماً می‌شود. آیا جوان‌ها می‌توانند در حد ظرفیتشان علی‌اکبر علیه السلام بشوند؟ بله می‌توانند علی‌اکبر علیه السلام بشوند؛ اما نمی‌توانند پیغمبر و امام بشوند، چون ظرفیت آن را ندارند. آنها می‌توانند در حد سعه وجودی خودشان علی‌اکبر علیه السلام بشوند. چرا نشود و نتوانند؟! این در به روی همه باز است. این یک زن که در دنیا بود و بهشت عاشقش بود.

ب) آسیه علیها السلام

زن دومی که پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم می‌برد، آسیه است. حضرت اسم شوهرش را هم در روایت برده‌اند و می‌فرمایند: «آسیه بنت مزاحم زوجة فرعون». فرعون کیست؟ «إِنْ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱ این شوهر این زن (آسیه) است. آیا می‌توان در کنار یک شوهر مفسد، یک انسان جامع و کامل شد؟ بله می‌شود. آیا می‌شود یک خانم زن شاه و دربار باشد و همه چیز شبانه‌روز برایش آمده باشد، ولی با شنیدن سخن موسی بن عمران علیه السلام که کلیم الله است، مؤمن به خدا و قیامت و تبدیل به آسیه شود؟ بله می‌شود.

حالا دخترخانم‌ها و خانم‌ها بگویند مریم شدن سخت است، آسیه شدن که سخت نیست! این که کسی شوهرش اعلی حضرت همایونی و شاهنشاه باشد، مفسد و آدم‌کش و دزد باشد؛ ولی زن صدای خدا را از گلوئی کلیم الله بشوند و به یک موجود الهی تبدیل بشود. آیا می‌شود؟ این که شده است! اگر نشده بود، زن و دختری که ناپاک می‌شود، می‌توانست در



قیامت بهانه بیاورد و بگوید شدنی نبود؛ ولی شد! همین شدن‌ها در عذر و بهانه را در روز قیامت به روی همه می‌بندد.

حیف است که نظر خدا را درباره او نگویم. لطف کنید و آیه را با همه قلب گوش بدهید. آیه می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا^۱﴾ من خدا می‌خواهم یک نمونه، سرمشق و اسوه برای کل مؤمن‌های جهان تا قیامت، تمام مردان و زنان مؤمن معرفی کنم. او کیست؟ «امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ» این در آیه است! «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ». چقدر معرفت زن فرعون بالا رفته بود که وقتی فرعون فهمید مؤمن به سومین پیغمبر اولوالعزم شده است، گفت: می‌کشم! آسیه هم گفت: هر کاری می‌خواهی، بکن. فرعون دستور داد که این زن جوان را روی زمین خوابانند، کف دو تا دستش و روی دو تا مچ پایش، میخ‌های بلند با چکش کوبیدند و او را به زمین دوختند. بعد هم دستور داد یک سنگ دویست‌سیصد کیلویی را تا زنده است، روی بدنش بندازند که بدن با خاک یکسان بشود.

وقتی سنگ را بلند کردند، آسیه به این سنگ نگاه نکرد. حتی برای این چهار تا میخ آخ هم نگفت! فقط گفت: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ» ای مالک و پروردگار من! خانه‌ای در بهشت برای من بنا کن، اما نه بهشت خالی. من خانه را در بهشت خالی نمی‌خواهم، بلکه می‌خواهم در بهشت با خودت باشم. من بهشت بدون تو را نمی‌خواهم! من مقام عندیت می‌خواهم که تا ابد در بهشت، دائم از یاد تو مست کنم. در روایت داریم که وقتی قیامت برپا می‌شود، پروردگار این ۷۲ شهید کربلا را با هم وارد محشر می‌کند. همین که قبرها باز شد و این ۷۲ تا وارد شدند، خطاب می‌رسد: شما پرونده و حساب و کتاب ندارید. این بهشت است، وارد شوید! اینها هم می‌ایستند و نمی‌روند. خطاب می‌رسد: مگر من شما را دعوت نکردم که بدون حساب و کتاب وارد بهشت بشوید؟ ۷۲ نفر می‌گویند: خدایا! ما بدون حسین علیه السلام وارد بهشت نمی‌شویم. آسیه هم می‌گوید: من بهشت بدون تو را می‌خواهم چه کار؟! آیا حق این دومین زن هست که بهشت عاشقش باشد؟

ج) خدیجه کبری علیها السلام

سومین زن، خدیجه کبری علیها السلام است. من از کتب اهل تسنن می‌گویم. زمانی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله ۲۵ ساله بودند. ثروت خدیجه علیها السلام هم به پول آن زمان، شعبی نوشته (عالم برادران اهل سنت) است که بیست میلیون دینار ثروت آن شش بود که شب عروسی‌اش همه را به پیغمبر صلی الله علیه و آله بخشید و چه صدماتی کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله دید! این زن هزار شبانه‌روز کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب زندان بود. تحریم هم بودند و نمی‌گذاشتند آب و نان، نخود و لوبیا و خرما در شعب برود. امیرالمؤمنین که آن وقت سیزده‌چهارده ساله بودند، یواشکی در تاریکی پیش رفیق‌های پدرشان ابوطالب می‌رفتند، نان و خرمایی می‌خریدند و در شعب می‌آوردند. این قدر خدیجه علیها السلام در شعب صدمه دید که وقتی از شعب آزاد شدند، به یک سال نکشید از دنیا رفت.

این بیست میلیون ثروت خرج اسلام و مستمندان شد. حالا روزی که می‌خواهد از دنیا برود، روی یک گلیم افتاده، متکایش لیف خرماست و پیغمبر صلی الله علیه و آله کنارش. پیغمبر صلی الله علیه و آله حس کردند که خدیجه علیها السلام رفتنی است. اولین کاری که کردند، زهرای پنج‌ساله را بغل کردند و به خانه عمویشان آوردند. حضرت آهسته به عمویشان گفتند که نمی‌خواهم شاهد مرگ مادرش باشد و مصیبت مرگ مادرش را ببیند. عمو جان! او را نگه دار تا بعد بیایم و ببرم.

وقتی کنار بستر خدیجه علیها السلام برگشتند، دیدند خدیجه علیها السلام اشک می‌ریزد. فرمودند: خدیجه، چرا گریه می‌کنی؟ گفت: من اصلاً برای دنیا گریه نمی‌کنم. من به این گلیم پاره، متکای لیف خرما و این لباس کهنه قانعم. گریه‌ام از این است که نمی‌دانم آیا خدا از من راضی است یا نه! آیا آدم برای این گریه کند، می‌ارزد؟ من یک گوشه خلوت بنشینم، گریه کنم و بگویم محبوبم، از من راضی هستی؟ در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: خدا می‌فرماید به خدیجه سلام برسان و بگو من از تو راضی‌ام. آنگاه خدیجه علیها السلام گفت حالا برای مردن راحت‌تر و از دنیا رفت.



پیغمبر ﷺ او را دفن کردند، بعد به خانه عمویشان آمدند و گفتند: بچه‌ام را بده که ببرم. وقتی زهرا (ع) در بغل پیغمبر ﷺ بود و وارد خانه شدند، اولین سؤالش از پدر این بود: مادرم کجاست؟ دختر مادر می‌خواهد! پدر فرمودند: عزیزدلم! مادرت با ملکوتیان در حال حرکت است.

پیغمبر ﷺ همچنین درباره‌ی ایشان فرمودند: خدیجه همسر من در دنیا و آخرت است؛ یعنی میلیون‌ها حورالعین را کنار بگذار! این زن این قدر قیمت دارد که در قیامت هم همسر من است. جای او در بهشت کجاست؟ کنار پیغمبر ﷺ است. پیغمبر ﷺ کجای بهشت است؟ نمی‌دانم! در بهترین درجات بهشت است.

د) فاطمه زهرا (ع)

زن چهارمی که بهشت مشتاق و عاشقش است، فاطمه دختر من است. در جلسه بعد، یک مقدار راجع به صدیقه کبری (ع) برایتان صحبت می‌کنم و نکاتی از وجود مقدس بی‌نظیر ایشان برایتان عرض می‌کنم.

خوشا آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنان که بر این صحنه خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت	در این ویرانه پاشیدند و رفتند
خوشا آنان که پا در وادی حق	نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنان که بار دوستی را	کشیدند و نرنجیدند و رفتند ^۱

کلام آخر؛ «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً»

یکی از حیوانات خیلی تیزهوش، اسب عربی است. وجود مبارک ابی‌عبدالله (ع) یک نهیب بامحبت با رکاب به شکم ذوالجناح زدند، دیدند حرکت نمی‌کند. با اینکه اسب با این نهیب

۱. شعر از پروین اعتصامی.



باید از جا کنده می‌شد، حرکت نکرد! حضرت دو سه بار نهیب زدند، اما دیدند تکان نمی‌خورد. از جلوی زین خم شدند که ببینند مانع ذوالجناح برای رفتن چیست، دیدند دختر چهارده‌ساله‌شان سکینه علیها السلام جلوی اسب را گرفته است. این پدر مهربان پیاده شد، روی زمین نشست و جگرگوشه‌اش را روی دامن قرار داد. میدان حرف‌زدن را اول به دختر واگذار کرد. دختر گفت: بابا! از صبح تا حالا که به میدان رفتی، برگشتی. آیا این بار هم برمی‌گردی؟ فرمودند: نه عزیزدلم، دیگر بر نمی‌گردم. دختر گفت: بابا! می‌توانم یک درخواست داشته باشم؟ فرمودند: بله عزیزم، بگو. دختر گفت: بابا! قبل از اینکه به میدان بروی، خودت ما را به مدینه برگردان. من نمی‌خواهم هم‌سفر شمر و خولی و عمر سعد باشم. حضرت یک ضرب‌المثل برای دختر زدند و فرمودند: «لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ»^۱. سکینه علیها السلام فهمید که دیگر نمی‌تواند با پدرش به مدینه برگردد.

بعد ابی‌عبدالله علیه السلام به دختر فرمودند: عزیزدلم! تو از من یک درخواست کردی، نشد جوابت را بدهم. حالا بابا از تو یک درخواست دارد. دختر بلند شد، دست به گردن ابی‌عبدالله علیه السلام انداخت، سر بابا را به سینه گرفت و گفت: بابا! بگو از من چه می‌خواهی؟ حضرت فرمودند: دخترم! من از تو می‌خواهم این قدر جلوی چشم من اشک نریز. این گریه تو قلب مرا آتش می‌زند.

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي^۲

دخترم! تا من نفس دارم، گریه نکن. دختر حرف پدرش را گوش کرد و گریه نکرد. مقداری که زمان گذشت، به میدان کربلا آمد و دید عمه یک بدن قطعه قطعه را روی دامن گذاشته است. بدن سر و لباس ندارد! سکینه علیها السلام گفت: «عَمَّتِي! هَذَا نَعَشٌ مِّنْ؟»، عمه گفت: این بدن بابایت حسین است.



۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۷۹.

دعای پایانی

خدایا! آنچه به خوبان عالم عنایت کرده‌ای، به ما و زن و بچه و نسل ما هم عنایت کن.
خدایا! آنچه شر و بدی از خوبان دور کردی، از ما هم دور کن.
خدایا! ما را شیعه حفظ کن و شیعه بمیران.
خدایا! ما را در دنیا و آخرت یک چشم به هم زدن از ابی عبدالله علیه السلام جدا نکن.
خدایا! دین ما، کشور ما، محراب و منبر ما، قرآن و ماه رمضان ما، محرم و صفر و فاطمیه ما،
مراجع بزرگ ما، خدمتگزاران به دین و این ملت، به‌ویژه رهبری را در پناهت حفظ بفرما.
خدایا! تمام گذشتگان ما را بیامرز.
خدایا! ما از جا بلند نشده، آنچه گناه بین ما و تو اتفاق افتاده ببخش.
خدایا! فرج ولی‌الله‌الاعظم را نزدیک گردان.

جلسه دوم

نشانه‌های عشق بی‌نهایت

پروردگار به انسان

عشق نامحدود پروردگار به مخلوقات

جهان و همه موجوداتش، همچنین وجود انسان و آنچه برای انسان قرار داده شده، نشان می‌دهد که پروردگار عالم، خالق هستی و آفریننده انسان و همه موجوداتش، به‌ویژه انسان، دارای محبت و مهر و عشق بی‌نهایت است. چیزی در پیشگاه حضرت محبوب به‌شکل محدود نیست. بر ما لازم و واجب است که محبت، مهر و عشق او را بخصوص به خودمان، هم از طریق تماشای جریان‌های هستی و هم از طریق قرآن، روایات و دعاها، همواره متذکر باشیم و توجه داشته باشیم.

فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی خاکِ عشق آبی ندارد
غلام عشق شو، که اندیشه این است	همه صاحب‌دلان را پیشه این است
جهان عشق است و دیگر زرق‌سازی	همه بازی است، الا عشق‌بازی ^۱

نشانه‌هایی از عشق پروردگار در آیات وحی

یکی‌دو مورد از قرآن مجید - کتاب حق، وحی و زندگی - برایتان قرائت می‌کنم تا در حدی بدانیم که خدا و خالق ما چه محبتی نسبت به ما دارد.

۱. شعر از نظامی گنجوی.

الف) درس خداشناسی در چهارپایان

در سوره مبارکه نحل می‌فرماید: ﴿وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ﴾^۱ برای همه شما بندگانم در چهارپایان حلال گوشت درس است. چه درسی؟ درس خداشناسی، خداهمی و خدادیدن با چشم دل.

خدا در این چهارپایان برای شما چه کرده است؟ «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ» من به شما از این چهارپایان چه می‌نوشانم؟ یک نوشیدنی که از میان دو ماده سرگین و خون است. ماده اول، سرگین است که وقتی از شکم چهارپا بیرون می‌ریزد، شما از بوی سرگین متنفر می‌شوید. رنگ سرگین هم مایل به زرد است. ماده دوم هم، خون است که کاملاً قرمز است. از بین این دو ماده که هیچ ارتباطی با هم ندارند، به شما شیر خالص و پاک می‌نوشانم؛ یعنی شیری که از بین شکمبه، سرگین و خون درآورده‌ام و ذره‌ای آلودگی، بوی بد و رنگ زنده ندارد. «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ» یه شیر پاک و گوارا برای نوشندگان آن است.

البته اینجا تنها مسئله شیر نیست. من برای شما با این شیر کاری کرده‌ام که از این ماده الهی بتوانید پنیر، کره، خامه، سرشیر، روغن و کشک بیرون بیاورید. همه اینها در شیر است. این دلیل بر این نیست که من به شما بندگانم خیلی محبت دارم. این دلیل بر این نیست که من شما بندگانم را خیلی دوست دارم. این دلیل بر این نیست که من نسبت به شما یک خدا و پروردگار عشق‌ورز هستم. شما چقدر مرا دوست دارید و با من هستید؟ شما چه مقدار کنار من هستید؟ شما چه مقدار حرف مرا گوش می‌دهید و به فرستادگان من، یعنی پیامبران و امامان احترام می‌کنید؟ اگر از همه این مسائل هم بپزید، از خودم، انبیا، امامان و قرآن جدا شوید، این قدر آقا و بزرگ و کریم هستم که روزی شما را قطع نمی‌کنم. مرا قبول ندارید، اما از چهارپایان به شما شیر می‌دهم. پیامبرانم را قبول ندارید، اما از شیر به شما فراورده‌های فراوان می‌دهم. علی و امام حسن و امام حسین و فاطمه



زهر را و دیگر ائمه علیهم‌السلام را قبول ندارید؛ علاوه بر این، اینها را افراد معمولی می‌دانید و می‌گویید علی بن ابی طالب، امام حسن، امام حسین و فاطمه زهرا علیهم‌السلام آدم‌های خوبی بودند. در حقیقت، شما مقامات الهی آنها را قبول ندارید و علاوه بر اینکه قبول ندارید، آنها را از زندگی تان حذف و دیگران را به جای آنها انتخاب کرده‌اید. با این حال، من روزی تان را قطع نمی‌کنم و محبت‌م ادامه دارد.

اگر روزی بیدار شدید، تمام گذشته آلوده اعتقادی و اخلاقی و عملی شما را می‌بخشم. اما اگر بیدار نشدید، من شما را به دوزخ نمی‌برم؛ چون دوزخ ساخت خودتان است. من مال خودتان را در قیامت به خودتان می‌دهم. من خدای آتش افروز و نامهربانی نیستم. در قیامت، من رستوران کباب‌پزی باز نکرده‌ام که شما را به سیخ بکشم و در آتش دوزخ کباب کنم. دوزخ کار من نیست! اگر باور ندارید، در آیات قرآن من دقت کنید. در بسیاری از آیات قرآن گفته‌ام: دوزخ ﴿بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱ آتشی است که شما ساخته‌اید، نه من. در قرآن گفته‌ام: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۲ بندگان من! خودتان را از آتشی که آتش‌گیره، هیزم، زغال، نفت و بنزینش خود انسان است، حذف کنید. من ارحم الراحمین، کوره‌پز نیستم. من اکرم الاکرمین، آتش افروز نیستم. من عشق بی‌نهایت و عشق بی‌نهایت اقتضا نمی‌کند که آتش در هفت طبقه درست کند. من اکرم الاکرمین و بزرگواری من اقتضا ندارد که جهنم درست کنم. یقیناً جهنم هست، ولی ساخت خودتان است و ساخت من نیست.

ب) خوبی‌ها از سوی پروردگار

به این آیه هم دقت کنید؛ این آیه خیلی به آدم آرامش می‌دهد و گنه‌کار را آماده ترک گناه می‌کند: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۳ هرچه خوبی به شما می‌رسد، از سوی من

۱. نحل: ۳۲.

۲. بقره: ۲۴.

۳. نساء: ۷۹.



است. کل بدن‌تان خوبی است. چشم، گوش، لب، صورت، زیبایی، مو، عضلات، رگ‌ها، قلب، دهان، دندان، زبان، مری، نای، جگر سیاه، جگر سفید، کلیه، روده و معده است. عصب‌ها، سیم‌کشی‌ها و لوله‌کشی‌ها در بدن هر کدام از شما برای گردش خون وجود دارد که مترائ لوله‌های بدن‌تان از لوله‌کشی‌های نیویورک بیشتر است.

اینها محبت و خوبی‌های من به شماست. تعداد نعمت‌ها معلوم نیست و ﴿إِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱ شما نمی‌توانید بشمارید. اینها خوبی‌های من به شماست. این که کف پایتان را منحنی ساختم تا از بچگی دچار کمردرد، پادرد و انحرافات استخوانی نشوید، نیکی و محبت من است. این که برای گوشتان در گذاشته‌ام که اگر شب خوابیدید و خطری متوجه‌تان شد، بیدار شوید و جلوی خطر را بگیرید، محبت و نیکی من است. این که برای چشم لطیف‌تان در گذاشته‌ام که وقتی شب‌ها می‌خوابید، حشرات در خواب به شما حمله نکنند، نیکی و محبت من است. این که آبی بسیار تلخ و بدبو در گوش بازتان گذاشته‌ام که تا آخر عمرتان هیچ حشره‌ای در گوشتان نمی‌رود، نیکی و محبت من است. این که در چشمتان، تا آخر عمرتان آب شور قرار داده‌ام و پلکی برای شست‌وشو، محبت و نیکی من است. این که زیر زبانتان سه جفت چشمه آب شیرین گذاشته‌ام، تاکنون اتفاق افتاده است که دهانت خشک شود و کسل بشوی؟ این نیکی من به توست. این که همه خوراکی‌ها را مناسب با بدن‌تان قرار داده‌ام، نیکی من است.

«وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» اما هر خطر، ضرر و زیان، بدی، گناه و معصیتی که به تو می‌رسد، تولیدکننده و کارخانه‌اش خودت هستی. من نیستم!

غفلت از پروردگار و اخلاق خدایی

این خدا عاشق است و محبت و لطف بی‌نهایت دارد. در شبانه‌روز چقدر یاد او می‌کنم؟ چه موقع تا حالا سر صبحانه به کره، مربا، شیر، نان و چای نگاه کردم و یادم افتاد که همه



اینها مال محبوب است؟ من نه گندمش، نه چای و مربایش را ساخته‌ام. سر سفره ناهار
چقدر به یاد خدا افتادم که همه این برنج و خورش و کباب مال کس دیگری است؟ سر
سفره شام همین جور است!

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند گول نعمت را مخور، مشغول صاحب‌خانه باش^۱
ما یک شب در دنیا هستیم که این یک شب هم برای بعضی‌ها پانزده سال، بیست سال،
هفتاد سال یا نود سال است. یک لحظه است! شاعر می‌گوید:
پرتو عمر چراغی است که در بزم شهود به نسیم مژه برهم‌زدنی خاموش است^۲
و شاعر دیگری می‌گوید:

غافلیم از لحظه‌های زندگی ناگهان بانگی برآمد: «خواجه مُرد»^۳

بنده من! یک بار هم سر سفره ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۴ یک دقت عقلی به این غذا
بکن و ببین چه کسی این غذا را ساخته است! چه کسی به تو پرداخته و این غذا را رنگ
کرده است! چه کسی سیاه‌دانه را سیاه کرده است؟ چه کسی عسل را به این رنگ درآورده
است؟ چه کسی سرخی را به سیب، زردی را به خربزه و زرد خوش‌رنگ را به پرتقال و
نارنگی داده است؟ چه کسی مزه و ویتامین‌ها را به میوه‌ها داده است؟ هیچ‌یک از اینها به
یادت می‌آید که گوشه سفره به کلمه هم در دلت با من حرف بزنی و بگویی: محبوب من!
من لیاقتش را نداشتم. تو لایق بودی که به من نعمت دادی؛ و الا من کاره‌ای نیستم.
امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل برای من انسان و همه انسان‌ها شناسنامه صادر کرده‌اند:
«أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ».^۵ من این هستم! چه چیزی
دست من است؟ میلیاردها چرخ در این عالم می‌گردد، کدامش به اراده من می‌چرخد؟

۱. شعر از فروغی بسطامی.

۲. شعر از سایر مشهدی.

۳. شعر از محمد جاوید.

۴. عبس: ۲۴.

۵. مفاتیح‌الجنان، فرازی از دعای کمیل.

اصلاً من چه کاره هستم؟ من وقتی از مادر به دنیا آمدم، عریان بودم. روز مردنم هم، به احترام اینکه مسلمان هستم، پارچه به بدنم می‌پیچند و مرا دفن می‌کنند. عریان و دست خالی آمدم و با دو تا پیراهن، لُنگ و سرتاسری که چهل‌م نشده، می‌پوسد و لخت می‌شوم، می‌روم. من بین به دنیا آمدن و مردنم، چه کسی و چه چیزی هستم؟ برای چه و به چه دلیل عده‌ای در برابر خدا شانه بالا می‌اندازند و می‌گویند نه! نماز نمی‌خوانم. روزه نمی‌گیرم. خمس مالم را که در قرآن گفتی، نمی‌دهم. خوبی و انفاق نمی‌کنم. من می‌خواهم بخیل، حریص، ظالم و آدم‌کش باشم. من می‌خواهم اختلاس کنم، مال مردم را بخورم، رشوه بگیرم، بدزدم و غصب کنم، لقمه را از گلوی گرسنه بیرون بکشم و مال یتیم را هَبَاءً مَثُوراً^۱ کنم.

انسان! به چه دلیل بخیل هستی؟ خدای تو که کریم است. خورشید که هر روز سخاوتمندانه چند میلیارد تُن نورش را هزینه می‌کند. همه دریاها که سخاوت دارند، بخار خود را بالا می‌دهند، ابر می‌شود و باران می‌بارد. همه درخت‌ها که میوه می‌دهند. همه عالم که سخی و جواد و کریم‌اند، تو به چه دلیل بخیل هستی؟ درخت، گل و حیوانات بیش از اندازه خودشان آب و غذا نمی‌خورند. تو چه خبرت است که این همه ثروت جمع کرده‌ای و میلیارد‌ها تومان، صدجور مغازه، زمین، گاراژ، پاساژ و ماشین داری؟ چرا این همه مال جمع می‌کنی؟ مثل خدا و جهان دستِ پرداخت داشته باش، نه دستِ جمع کردن! این دستِ جمع کردن خلاف خدا و عالم آفرینش است.

تو ای انسان! با شصت، هشتاد و نود کیلو بدن، چرا به همه عالم و خدا پشت کرده‌ای؟ چرا اخلاق خدا را نداری؟ مگر پیغمبر ﷺ بنا به نقل وجود مبارک مفید علامه مجلسی در «بحارالأنوار» به صورت واجب اعلام نکرده‌اند که «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۲ واجب است که همه شما به اخلاق خدا آراسته شوید. خدا کریم است، تو هم کریم باش. خدا سخی است،

۱. فرقان: ۲۳.

۲. بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹؛ خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق محتشمی، ص ۲۴۹.



تو هم سخی باش. خدا بامحبت است، تو هم بامحبت باش. خدا اهل گذشت است، تو هم از اشتباه دیگران گذشت کن. خدا روزی‌رسان است، تو هم نان‌رسان باش.

دوزخ، عاقبت جابه‌جایی‌های خلاف حق

حال اگر این اخلاق را نداشته باشی، پشت به خدا و خلقت هستی و روی تو به طرف دوزخ است که خودت آن را خرده‌خرده در طول شصت‌هفتاد سال می‌سازی. لذا در این هزار آیه‌ای که در رابطه با قیامت است، شما یک آیه نمی‌بینید که یک آدم این هفت طبقه جهنم و پر از آدمیزاد به پروردگار بگوید تو ما را به جهنم آورده‌ای. کارگردان‌های دوزخ به دوزخیان می‌گویند: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱ در دنیا که بودید، هیچ‌کس شما را نسبت به دوزخ هشدار نداد و به شما نگفت عاقبت این زندگی غلط، گمراهی و جابه‌جا کردن حقایق چیست؟ موسی علیه السلام را با فرعون را جابه‌جا کنی؛ ابراهیم علیه السلام را حذف و نمرود را انتخاب کنی؛ عیسی علیه السلام را حذف و قوم فریسیان را انتخاب کنی؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله را حذف کنی و دنبال ابولهب و ابوجهل بدوی و خرج هم بکنی؛ امیرالمؤمنین علیه السلام را حذف کنی و معاویه را محور زندگی‌ات قرار بدهی؛ ابی‌عبدالله علیه السلام را حذف کنی و یزید را به جایش قرار بدهی؛ موسی بن جعفر علیه السلام را حذف کنی و هارون را به جایش قرار بدهی؛ عالم با شرایط دین، مثل حاج‌شیخ عبدالکریم حائری را حذف کنی و رضاخان را محور زندگی‌ات قرار بدهی؛ آیا کسی نیامد که به شما بگوید عاقبت این جابه‌جایی‌های خلاف عقل، فطرت و انسانیت، دوزخ است؟

کل جهنمیان می‌گویند: ﴿قَالُوا إِنَّا فَدَجَاءْنَا نَذِيرٌ﴾^۲ چرا آمدند و به ما هشدار دادند. در منبر، حسینیه، کتاب، رادیو، تلویزیون، خیابان، مغازه و مهمانی هشدار دادند. ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۳ اما اگر ما اهل فکر و شنیدن بودیم، ما امروز دوزخی نبودیم. «کُنَّا» فعل ماضی است؛ یعنی ما خودمان را در دنیا دوزخی کردیم.

۱. ملک: ۸.

۲. ملک: ۹.

۳. ملک: ۱۰.

خانم‌های شوهردار و دخترهای دنیا! آیا کسی به شما هشدار نداد که خداوند خواسته و علاقه نشان داده تا تو از نامحرم، چشم‌چران‌های هرزه، دعوت غریبه و بیگانه درامان باشی؟ کسی نیامد که اینها را به شما بگوید؟ آیا برای درامان ماندن به تو نگفتند خود را به گونه‌ای بپوشان که هیچ بیننده‌ای تحریک حیوانی نشود؟ «قَالُوا بَلَىٰ» چرا آمدند و گفتند، اما ما مسخره‌شان کردیم و خندیدیم. شما چرا در چهل‌پنجاه سال دنیا راه مریم، خدیجه، فاطمه زهرا و زینب (علیها السلام) را در عفت، عصمت و حجاب طی نکردی؟ برای چه در پوشش و نیمه‌عریان شدن، آرایش و خود را در معرض چشم‌های هرزه قرار دادن، از دختران تلاویو و لندن و واشنگتن تقلید کردی؟ چرا این جابه‌جایی را انجام دادی؟ برای چه زهرا (علیها السلام) را حذف کردی و دختران لندن و اسرائیل را برای الگو گرفتن به جایش گذاشتی؟ این جواب عجیبی است که دوزخیان می‌دهند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ما خودمان جهنم را با بی‌عقلی و کربودن گوشمان ساختیم. خدا جهنم را برای ما نساخته است و آتش افروز نیست.

مقدمه مطلب تمام شد. ما با آیات قرآن، روایات، دعاها و تماشای عالم، در حدی که چشممان شعاع دارد، به خودمان بقبولانیم که خدا عاشق و مهرورز به ماست و به ما محبت دارد. این خدا که یه گوشه محبتش را شنیدید، شیر گاو و گوسفند است. از میان شکمبه و خون، خداوند چه کارخانه‌ای در شکم گاو، گوسفند، بز و شتر قرار داده است که اتوماتیک، بدون اینکه فرشته‌ای به شکم گاو برود، به شکمبه و خون شعور داده که با درهم‌شدن آنها در شکم حیوان حلال‌گوشت شیر بسازید. به خودمان بقبولانیم که خدا ما را دوست دارد و می‌خواهد.

بازگشت نیکو در روز عاشورا

خدا ما را تا کجا می‌خواهد؟ روز عاشورا به دشمن فرمودند: از صبح تا حالا ۷۱ نفرم را کشته‌اید؛ از بچه یک‌ساله‌ام تا پیرمرده هشتاد و نه ساله. کسانی در کربلا شهید شدند که وقتی می‌خواستند به میدان بروند، دستمالی به ابروهایشان بسته بودند تا ابرو در چشمشان





نریزد. پیر بودند؛ اما شجاع، قوی، مؤمن و تکیه‌دار بر پروردگار. ابی‌عبدالله علیه السلام زین اسب را منبر کردند و گفتند: از صبح تا حالا ۷۱ نفرم را کشته‌اید. قبل از اینکه خون گلوئی من به زمین برسد، درهای توبه به روی شما باز است، بیایید و توبه کنید. من هم از شما گذشت می‌کنم و خدا هم شما را می‌آمرزد. متأسفانه آنها قبول نکردند و نپذیرفتند! در این لشکر سی‌هزار نفری یزید، فقط سه نفر توبه کردند.

یکی، اول صبح حربین یزید بود که توبه خیلی بارزشی داشت. توبه او خیلی خرج برداشت! او باید از زن و بچه، خانه، مقام سپهبدی و حقوق سنگین یزید چشم می‌پوشید. حتی از بچه هجده‌ساله‌اش علی هم چشم می‌پوشید. حر بچه‌اش را هم فدای خدا کرد؛ یعنی او را تشویق کرد که با دشمن بجنگد.

این یه نفر از ده‌هزار نفر بود. از ده‌هزار نفر دوم و سوم هم دو نفر توبه کردند. چه وقتی توبه کردند؟ وقتی که ابی‌عبدالله علیه السلام گفتند اگر توبه کنید، من گذشت می‌کنم و خدا هم شما را می‌بخشد. امام مردم را هدایت عاطفی کردند. حضرت به عمرسعد فرمودند: به لشکرت بگو طبل و شیپور نزنند و اسب‌ها را آرام کنید. البته اگر عمرسعد هم قبول نمی‌کرد، همه طبل‌ها و شیپورها و اسب‌ها با یه اشاره ابی‌عبدالله علیه السلام ساکت می‌شدند. همه جا سکوت شد. حضرت این‌جوری هدایت عاطفی کردند که مردم توبه کنند. فرمودند: مردم! به خیمه‌های من گوش بدهید (خیمه‌ها نزدیک بود. ۱۴۰-۱۵۰ قدم با میدان جنگ فاصله داشت. میدان جنگ همین جایی است که الآن صحن ابی‌عبدالله علیه السلام قرار دارد. از صحن که بیرون می‌آییم، خیمه‌گاه است که روی تپه هم بود و صدا شنیده می‌شد. صدا هم از بالا به پایین بهتر شنیده می‌شد). وقتی خوب گوش دادند، دیدند تمام این ۸۴ نفر زن و بچه با دل سوخته گریه می‌کنند. یک‌مرتبه ابی‌عبدالله علیه السلام در آن گریه اهل بیت علیهم السلام و سکوت لشکر فرمودند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» آیا کسی هست که مرا یاری کند؟ «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ... هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟»^۱ دو



برادر به نام‌های سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث انصاری که از خوارج نهروان بودند، جلوی لشکر بودند. آنها برای کشتن علی علیه السلام به نهروان رفته بودند و بعد از علی علیه السلام هم، با معاویه و دیگر ستمکاران بودند. حالا هم به کربلا آمده و با لشکر یزید بودند. برادر بزرگ به برادر کوچک گفت (وقتی به کربلا رفتید، آنجایی که شهدا دفن هستند، اگر به بالای سر مقبره شهدا در حرم دقت کنید، اسم این دو نفر را هم بین نام‌های ۷۲ نفر می‌بینید. این دو پایین پای علی اکبر دفن هستند): صدای شیون اهل بیت علیهم السلام را شنیدی؟ برادر کوچک گفت: آری شنیدم. دوباره برادر بزرگ گفت: صدای غربت و ناله حسین علیه السلام، پسر فاطمه علیه السلام را شنیدی؟ برادر کوچک گفت: آری شنیدم. برادر بزرگ گفت: پس چرا معطلی؟ برادر کوچک گفت: چه کار کنم؟ گفت: برگرد و با لشکر بجنگ و پسر فاطمه علیه السلام را یاری کن.

دوتایی برگشتند و چهل پنجاه نفر را کشتند. زخم زیادی خوردند و هر دو از اسب بر روی خاک افتادند. هیچ چیزی نگفتند، اما در دلشان گفتند: از صبح تا حالا هر کس بر خاک افتاد، حسین علیه السلام آمدند و سرش را به دامن گرفتند. ما چه لیاقتی داریم؟ ما چه کسی هستیم؟ در این فکر بودند و در حال جان دادن، ناگهان دیدند ابی عبدالله علیه السلام پیاده شدند و بالا سر هر دویشان آمد و برایشان دعا کردند. در حین دعای ابی عبدالله علیه السلام شهید شدند.

کمال جسمی و معنوی، هدیه پروردگار به انسان

ای انسان! چرا معطلی؟ شصت سال است که می‌خوری، می‌بری، خرج می‌کنی و شهوت‌رانی می‌کنی، دیگر معطل چه هستی؟ ای انسان! معطل چه هستی؟ به چه دلیل؟ این خدا و این زبان وحی، ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام و فاطمه زهرا علیه السلام اعلام کردند که خدای بامحبت، عاشق و مهرورز، دو کمال برای تو قرار داده است که باید با مرکب عمرت حرکت و سفر بکنی تا این دو کمال برایت ایجاد شود و تحقق پیدا کند. یک کمال، کمال جسمی است و یک کمال هم، کمال معنوی است. برای کمال جسمی، انرژی و نیرو



قرار داده و برای کمال معنوی هم، انرژی و عنصر و رزق قرار داده است. تا فردا شب، البته اگر او بخواهد و اراده کند.

گر بمانیم زنده، بردوزیم جامه‌ای که از فراق چاک شده
ور نمائیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده^۱

کلام آخر؛ غم مخور ای کودک دُردی کشم

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا به حق هشت و چهارت ز ما بگذر، شتر دیدی ندیدی^۲
با دل به باب‌الحوائجی پیوند بخوریم که کمتر انسان گرفتاری به او متوسل شده و
گرفتاری‌اش برطرف نشده است. شش ماهه در بغل ابی‌عبدالله علیه السلام است. انگار بابا قبل از
اینکه او را به میدان ببرد، با او حرف می‌زند:

ای یگانه کودک یکتاپرست	وی به طفلی مست صهبای الست
گرچه شیر مادرت خشکیده است	شیر رحمت از لبت جوشیده است
غم مخور ای بهترین هم‌راز من	غم مخور ای آخرین سرباز من
غم مخور این کودک خاموش من	قتلگاهت می‌شود آغوش من
غم مخور ای کودک دُردی کشم	من خودم تیر از گلویت می‌کشم
در حرم زاری مکن از بهر آب	چون خجالت می‌کشم من از رباب
مخفی از چشم زنان دل‌پریش	می‌کنم قبر تو را با دست خویش
صورتت را می‌گذارم روی خاک	تا ز خاک آید ندای عشق پاک ^۳

حضرت قبر را کردند و بچه خون‌آلودشان را در خاک گذاشتند. وقتی می‌خواستند به سرعت
لحد را بچینند تا زن‌ها نیایند و ببینند با بچه‌شان چه کرده‌اند، هنوز لحد را نگذاشته بودند
که صدای رباب آمد: حسین جان!

۱. شعر از شیخ بهایی.

۲. شعر از باباطاهر عریان.

۳. شعر از غلامرضا سازگار.



مچین خشت لحد تا من بیایم تماشای رخ اصغر نمایم

«اللَّهُمَّ أَحْيِنَا حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَمِتْنَا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا
وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنَا مِنْ شِيعَةِ مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَةَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَفِي الْآخِرَةِ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْ فِي فَرْجِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».



جلسہ سوم

پتھر رحمت پروردگار بر زندگی انسان

باور محبت پروردگار، از مسائل ریشه‌ای و مهم

یکی از مسائل ریشه‌ای، این است که ما باور کنیم خداوند بزرگ، آفریننده عالم و آدم، ما انسان‌ها را دوست دارد، به ما محبت دارد و نسبت به ما مهرورز است. ما باید این باور را از آنچه برای ما از رحم مادر تا الآن انجام داده است، به دست بیاوریم. همچنین از دقت در نعمت‌هایی که در ظرف زندگی ما قرار داده و نیز از طریق قرآن، روایات و دعاها. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱ این حقیقتی است که در ابتدای دعای کمیل بیان شده: خدایا! مهر و محبت تو نسبت به «کُلُّ شَيْءٍ» فراگیر است. چیزی در این عالم از حوزه محبت تو بیرون نیست. البته طبق روایاتمان، پروردگار یک محبت ویژه و خاص که با تعبیر «رحیم» در آیات قرآن و دعای جوشن کبیر بیان شده است، به انسان دارد.

جلوه‌هایی از عشق پروردگار به انسان

الف) در رحم مادر

ما قبل از این که از رحم مادر به دنیا بیاییم، در همه حرکات و سکنات و ظاهر و باطنمان، در محبت وجود مقدس او غرق بودیم. پیش از آنکه به دنیا بیاییم، انگشت دست ما را در

۱. فرازی از دعای کمیل.

آن تاریک‌خانهٔ رحم که سه تاریکی بود، در دهان ما گذاشت. ما شروع به مکیدن انگشتمان کردیم تا وقتی یکی دو ماه دیگر به دنیا می‌آییم، مکیدن سینهٔ مادر را بلد باشیم. قبلاً یادمان داده و به ما آموخته بود. اگر این آموزش در کلاس رحم مادر نبود، باید ما را بعد از به دنیا آمدن به طبیب متخصص می‌بردند که با لب‌های ما مکیدن را به ما تمرین می‌داد. معلوم نبود که چه مقدار زمان طول بکشد تا معلم آموزش مکیدن، مکیدن را به ما بیاموزد!

این یک جلوهٔ محبتش است. شما اگر کسی را نخواهید و دوستش نداشته باشید، کاری برایش نمی‌کنید و قدمی بر نمی‌دارید. خداوند ما را در رحم مادر می‌خواست و به ما عشق می‌ورزید. زمانی که نطفه بودیم و در رحم قرار گرفتیم، آیات قرآن چقدر به روزگار نطفه و جنین بودن ما، زمان دمیدن روح در جسم ما، به ما محبت کرده است و ما نمی‌توانیم ارزیابی کنیم. حتی نمی‌توانیم این محبت را به‌طور کامل درک کنیم. از مادران بزرگوار باکرامتتان، این ریشه‌های الهی که خود پروردگار اسمشان را «اُم» گذاشته است. «اُم» در قرآن مجید آمده و به معنی «ریشه» است. این چه احترام عظیمی است! این ریشه ما را نه ماه در رحم بی‌اختیار تغذیه کرده؛ یعنی از ناف ما به جفتی که به مادر وصل بوده، لوله کشی کرده است. ما اتوماتیک، بدون اینکه کسی بالای سرمان باشد، به اندازه‌ای که در رحم به غذا نیاز داشتیم، غذای کامل و جامع و مناسب از جفت گرفته‌ایم.

ب) تغذیهٔ نوزاد در بدو تولد

حالا که می‌خواهیم به دنیا بیاییم، دیگر نیازی به جفت نداریم. پیش از این که به دنیا بیایید، از مادرانتان بپرسید که پروردگار عالم چه زمانی دو طرف سینهٔ مادر را پر از شیر کرد و نوک سینهٔ مادر و خود نوک سینه را میزان دهان و مکیدن ما قرار داد. به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام، در این دو مشک پر از شیر هم بسته نیست. دو تا مشک سرازیر پر از شیر، ولی شیر آن نمی‌ریزد، از بین نمی‌رود، نابود و خالی هم نمی‌شود. با اینکه نوک سینه



سوراخ‌های متعددی دارد، شیر از این دو تا مشک سرازیر نمی‌ریزد. این دو مشک تا دو سال کامل طبق قرآن، ما را تغذیه می‌کند.

ج) دو معدن محبت در کنار کودک

این محبت الهی است. این جلوه عشق الهی به انسان است. ما نمی‌توانستیم کاری بکنیم. از روز تولد تا شش‌سالگی، هفت‌سالگی، ده‌سالگی، دو معدن محبت کنار ما گذاشت که یک معدن، مادر و یک معدن هم، پدر است.

مادر در خانه فداکاری بسیاری کرد. مادری که قبل از شوهرکردن، گاهی تا شش‌هفت صبح بیدار نمی‌شد؛ اما به محض این که ما در گهواره از ده شب تا هشت صبح یک ناله می‌زدیم، از جا می‌پرید و می‌گفت جانم! عزیزم! قربان صدقه ما می‌رفت. ما را در آغوش می‌گرفت و کلمات عجیبی در گوش ما می‌گفت: فدایت شوم! پیش‌مرگت شوم! او راست هم می‌گفت.

یک معدن هم، پدر بود که ساعت هفت‌هشت صبح از خانه بیرون رفت و در زمین کشاورزی، کارخانه و مغازه، زمستان‌ها سرمای سخت کشید و تابستان هم گرمای سخت چشید تا به قول معروف، یک لقمه نان بیاورد. مادر آن لقمه را بخورد، شیر در سینه او پر شود و به ما بدهد.

د) پروردگار، معدن بی‌نهایت محبت

غیر از این دو معدن محبت، یک معدن محبت بی‌نهایت هم بالای سر هر دو بود که خود حضرت حق بود. ما دندان نداشتیم و شیر مناسب ما بود. آرام‌آرام دندان درآوردیم، غذای آبکی و نرم به ما دادند؛ آن‌هم با زحمت بود! مواد از بازار خریده شود، گاز را روشن کند و مواد به شکل مناسبی پخت شود که با دهان و لثه بی‌دندان ما تناسب داشته باشد.

ما با تماشای نعمت‌های او و وضع خودمان از رحم مادر تا الآن، باورمان می‌شود که خالق و صانع، عاشق و محب است. در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ

سُدّی^۱ به خیال آدمیزاد رسیده که من رهائش کرده‌ام؟! من کی تو را رها کردم؟ من اگر یک لحظه تو را رها کنم و چتر رحمت را از بالای سر تو بردارم، نابود و فنای محض هستی.

ه) نعمت‌های الهی در تسخیر انسان

این خودمان هستیم. حالا مسئله خورشید، ماه، ستارگان، هوا، اقیانوس‌ها، بخار آب‌ها، ابرها، باریدن باران‌ها، برف‌ها و ذخیره‌شدن در منابع زمین، اصلاً قابل‌ارزیابی نیست. در قرآن، همه این موجودات را در کنار جمله «سَخَّرْنَا»^۲ و «سَخَّرَ لَكُم»^۳ آورده است. «سَخَّرَ لَكُم» یعنی عالم بالا و زمین و همه نعمت‌ها را محض خاطر تو و به عشق تو به کار گرفته‌ام. «سَخَّرَ» در لغت امروز عرب، یعنی «به‌کارگرفتن». من که به تو نیازی نداشتم و محتاج نبودم؛ اما «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند// تا تو نانی به کف آری و به غفلت مخوری». در غرق‌بودن نعمت‌ها، مرا ببینی و به من توجه کنی. همچنین دقت کنی که من برای تو از زمان نطفه‌بودنت تا حالا چه کار کرده‌ام و چند میلیارد چرخنده را در این عالم برای تو به کار گرفته‌ام. در قرآن خیلی به محبتش اشاره دارد! قرآن می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا خَلَقْنَا»^۴ آنچه از زمین روییده می‌شود، آیا شما می‌رویانید؟ شما هشت میلیارد جمعیت هستید و میلیون‌ها کارخانه در این کره زمین هست. میلیون‌ها دکتر، اندیشمند، دانشمند، شیمی‌دان و فیزیک‌دان در این کره زمین هست. کل شما جمع شوید و قدرت‌هایتان را روی هم بگذارید، اگر توانستید یک عدد گندم، یک نخود، یک عدس یا یک عدد برنج بسازید.

۱. قیامت: ۳۶.

۲. انبیاء: ۷۹؛ ص: ۱۸.

۳. جاثیه: ۱۳.

۴. واقعه: ۶۳.

چه کسی اینها را برایتان می‌سازد؟ خودتان هستید؟ ﴿أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾^۱ شما به‌وجود می‌آورید یا من به‌وجود می‌آورم؟ در قرآن مجید می‌گوید: ﴿لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾^۲ اگر کل این عالم جمع شوند و بخواهند یک پشه یا مگس بسازند، نمی‌توانند! چه کسی موجودات زنده را برایتان ساخته است؟ چه کسی انواع ماهی‌های حلال‌گوشت را در دریا برایتان ساخته است؟ ماهی در آب است، چرا خفه نمی‌شود؟ ماهی در آب است، چرا شکمش در دریای عمان، خلیج فارس و دریای خزر در جا پر از آب نمی‌شود که در آب بیفتد؟ چه کسی این نظم را در بدن ماهی قرار داده است؟ چگونه داخل آب نفس می‌کشد؟ ماهی به هوا نیاز دارد، اما چه کار کرده‌ام که در زیر آب به راحتی نفس می‌کشد؟ چه کسی این کارها را کرده است؟ ﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ﴾^۳ آیا آتش برافروخته شماست؟ شما آتش را برافروخته کرده‌اید؟ شما این آب را از آسمان و چاه و ابر به دست آورده‌اید؟ بندگان من! آیا می‌دانید که آب چیست؟ آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است که می‌سوزاند. شما کپسول‌های اکسیژن را در مغازه‌های آهن‌گری ببینید. آهن ۲۴ و ورق چند میل را با اکسیژن می‌برد. یک بدنه آب، اکسیژن است که می‌سوزاند و یک بدنه آب، هیدروژن است که می‌سوزاند. من دو تا آتش را با تناسب با همدیگر مخلوط کرده‌ام، آب شیرین و گوارا شده است. چه کسی این کار را برایتان کرده است؟ هرچه در این عالم هست، من برای شما به کار گرفته‌ام.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت مخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری^۴

۱. واقعه: ۵۹.

۲. حج: ۷۳.

۳. واقعه: ۷۱.

۴. شعر از سعدی.



از مجموعه آنچه در اختیار ما قرار داده، شما به نمک تعبیر کن. آیا درست است نمکی که کس دیگری ساخته، من بخورم و هر روز و شب با کلنگ و تیشه گناه، معصیت، ظلم، غارت، رشوه، اختلاس، دروغ، تهمت، زنا، عرق و ورق و بی‌حجابی نمکدان را بشکنم؟ آیا این کار درستی است که ۲۴ ساعته نمک یک نفر را بخورم که نمک را هم خودش ساخته و در دریاها و صحراها قرار داده است؟ من بخورم و نیاز به خوردنش هم داشته باشم! اگر روزی نان هم گیرم نیاید، فریادم به آسمان بلند می‌شود. اگر روزی آب کم بشود، چه ناله‌ها سر می‌دهم. درست است که من این نمک را از صاحب نمک بخورم و علناً و در برابر دید خودش، نمکدان بشکنم؟

حکایتی شنیدنی از یعقوب لیث

یعقوب لیث صفاری برای همین منطقه سیستان و زابل بود. پیش پدرش شاگرد مسگر بود. مرد و زن منطقه برای پدرش ظرف‌های مسی می‌آوردند که سفید کند. ریگ و شن روی این ظرف‌ها را می‌ریختند و یعقوب باید پیراهن و پیژامه‌اش را بالا می‌زد، در بین این ظرف‌ها می‌رفت و در ظرف می‌گشت که ظرف پاک شود، از قلع و روي قبل تقریباً بیرون بیاید و بتواند سفیدش کنند.

مدتی در مغازه پدرش بود، اما خوشش نیامد. وی درحالی‌که در مغازه پدرش بود، خیلی قدرت جذب داشت و رفیقان زیادی جذب کرد. گروهی از جوانان نیرومند دور یعقوب را گرفتند. روزی به این جوانان نیرومند گفت که من دیگر نمی‌خواهم در مغازه پدرم شاگرد مسگر باشم. آنها گفتند: می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت: می‌خواهم به بیابان بزنم و راهزنی کنم. جلوی قافله‌ها را بگیرم و پول، جنس و پارچه‌هایشان را بگیرم. با من می‌آیید؟ گفتند: می‌آییم! یعقوب هم گفت: پس هرچه که گرفتیم، بین همدیگر تقسیم می‌کنیم.

روزی نوچه‌هایش را جمع کرد و گفت: از راهزنی خوشم نیامد! بی‌خودی در جاده‌ها می‌رویم، دل مردم را می‌سوزانیم و آنها را می‌ترسانیم. این کار درستی نیست! گفتند: چه کار کنیم؟ گفت: من می‌خواهم از بیرون شهر یک نقب (تونل) بزنم که از زیر زمین به



کف خزانه امیر سیستان برویم. نیمه شب وارد خزانه بشویم. کیسه هم بدوزیم و ببریم. اگر ما تونل بز نیم و نیمه شب وارد خزانه بشویم، کیسه ها را پر کنیم و بیرون بیاوریم، یک عمر می نشینیم و فقط می خوریم.

رفقای او گفتند عیبی ندارد و تونل زدند. زدن تونل در آن زمان هم دستی بود. وقتی هوا تاریک می شد، یعقوب و رفیق هایش به تونل کردن مشغول می شدند. هفت هشت ماه طول کشید تا در حد راه رفتن یک آدم در تونل، تونل کنند و به کف خزانه رسیدند. گوشه اش را آرام باز کردند، به گونه ای که محافظان خزانه نفهمند. وارد خزانه شدند و یعقوب به اینها گفت جمع کنید! همه را در کیسه ریختند. وقتی می خواستند دیگر بیرون بیاورند، یعقوب در تاریکی چشمش به جنسی افتاد که برق می زد. با خودش گفت این حتماً گران ترین گوهر خزانه است. خزانه تاریک بود و نمی توانست تشخیص بدهد. آن جنس را برداشت و زبان زد، دید از این نمک های بلوری است. نمک را یک بار زبان زد و زمین گذاشت. بعد به نوچه هایش گفت: کیسه ها را در خزانه بگذارید و بیرون بروید. وقتی به بیابان آمدند، گفتند: یعقوب! این همه ثروت جمع کردیم، می توانستیم راحت هم بیاوریم. چرا نگذاشتی؟ گفت: من زبانم به نمک امیر سیستان خورد. من نمک کسی را بخورم، به او خیانت نمی کنم و نمکدان نمی شکم.

راه چگونه زیستن و امنیت کامل در قرآن و روایات

خدایا! روی منبر پیغمبرت هستم. خودت می دانی که اصلاً نیتم این مردم بزرگوار باکرامت نیست و خودم را می گویم. آدمیزاد! هفتاد سال است که نمک خدا را می خوری. هنوز حق و حرمت نمک را به اندازه یک دزد نگه نداشته ای؟ به راستی چگونه باید زندگی کرد که هم خودمان خوشمان بیاید و آرامش داشته باشیم و هم پروردگار راضی باشد؟ چگونه باید زیست؟! این چگونه زیستن را فقط دو منبع به ما یاد داده است و منبع سوم وجود ندارد؛ همچنین با یک منبعش هم نمی توان عملی کرد. یک منبع، قرآن است و در کنار قرآن،

اهل بیت هستند. چند کتاب برادران اهل سنت این روایت را نقل کرده‌اند؟ از صدرصد کتب حدیثی عزیزان اهل سنت، ۹۵ درصدش این حدیث را آورده‌اند: دو ساعت به رحلت پیغمبر ﷺ مانده بود. حضرت نمی‌توانستند از رختخواب بلند شوند. دیگر در حال رفتن بودند و ضعف شدید داشتند. به امیرالمؤمنین ﷺ و فضل بن عباس فرمودند زیر بغل مرا بگیرید و به مسجد ببرید. خودشان نمی‌توانستند قدم بردارند و پاهایشان را می‌کشیدند. وقتی به مسجد آمدند، جمعیت پر بود. حضرت نتوانستند از منبر سه پله‌شان بالا بروند. حال نداشتند! روی پله اول نشستند و فرمودند: مردم! زمانم تمام شده است و به عالم آخرت سفر می‌کنم. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْزَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۱ بین قرآن من و اهل بیت من که آموزگاران و معلمان قرآن هستند، تا ابد جدایی نیست. این دو با هم هستند. اگر فقط به سراغ قرآن بروید، هدایت نمی‌شوید. اگر فقط به سراغ اهل بیت بروید، به جایی نمی‌رسید؛ اما اگر محور زندگی‌تان این دو با هم باشد، هرگز روی گمراهی، بدبختی، شقاوت و تفرقه را نخواهید دید.

چگونه زیست کنم که خودم در زندگی امنیت کامل داشته باشم؟ قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۲ آن کسی که خدا، قیامت، حساب و کتاب، بهشت و جهنم را باور دارد و کارهایش شایسته است، بهترین مخلوق است. خودم که بلد نیستم، چه کسی باید کارهای شایسته را به من یاد بدهد؟ پیغمبر ﷺ دو ساعت به رحلتشان مانده، می‌گویند قرآن و اهل بیت ﷺ معلم شما هستند. علی ﷺ، زهرا ﷺ، امام باقر ﷺ، امام صادق ﷺ، حضرت رضا ﷺ و ائمه دیگر باید به من یاد بدهند که کار شایسته چیست. قرآن چیست که وقتی آدم یک آیه قرآن را می‌خواند، دلش به اندازه جهان مست می‌کند! اگر آرامش، راحت بودن در زندگی و امنیت باطنی و ظاهری

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۸۰.

۲. بینه: ۷.



می‌خواهی، «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» داشته باشید. خدا هم از این زندگی آمیخته با ایمان و عمل صالح راضی است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»^۱ هم شما از من خشنودید و هم من از شما خشنودم. قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام چگونه زیستن را به شما تعلیم می‌دهند. این محبت خداست!

جلوه تام محبت خدا در قلب انبیا و ائمه علیهم‌السلام

این محبت خدا به انسان، در قلب ۱۲۴ هزار نفر از انبیای خدا جلوه تام داشت. به خودش قسم، عجیب است! در قرآن می‌گوید: ملت‌هایی که آدم‌کش، حرام‌خور، زناکار، بدکار، غارتگر، دزد، پست و حقیر بودند و از چهارچوب انسانیت نیز خارج بودند؛ هر پیغمبری را برای آنها فرستاد، از خود آنها بود. برای مثال، در قرآن می‌گوید: «وَالِی مَدَیْنٍ أَتَاهُم مُّعْتَبَرًا»^۲ من برادر این ملت، شعیب را برایشان فرستادم. در حقیقت، می‌گوید انبیا بیگانه از شما و غریبه نیستند. این ۱۲۴ هزار پیغمبری که برای شما فرستادم، رابطه‌شان رابطه برادری است؛ حتی بالاتر از برادری، یعنی پدری و مادری است. قرآن درباره انبیای دیگر هم همین تعبیر را دارد. درباره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید: «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ»^۳ پیغمبر رفیق صمیمی و مهربان شماست. این را به چه کسی می‌گوید؟ به بت‌پرستان، بت‌سازان، مشرکین و کافران مکه می‌گوید که انبیا برادرند؛ اما پیغمبر آخرالزمان رفیق مهربان است. شما شنیده‌اید که بعضی‌ها می‌گویند یک رفیق دارم از برادر بهتر. این پیغمبر است؛ رفیقی بهتر از برادر!

جلوه تام عشق خدا به انسان، در دل انبیا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام است. من یک آیه بخوانم که از آیات فوق‌العاده قرآن است و آدم از این آیه بهتش می‌برد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام،

۱. بینه: ۸.

۲. اعراف: ۸۵.

۳. سبأ: ۴۶.

صدیقۀ کبری (علیه السلام)، امام مجتبی (علیه السلام) و ابی‌عبدالله (علیه السلام) نذر کرده بودند که روزه بگیرند. ماه رمضان نبود و خارج از ماه رمضان بود. این مطلب در قرآن (سورۀ دهر) است و داستان در کتاب‌ها نیست. شب اول یک آدم از کارافتاده آمد و در زد و گفت به من کمک کنید. مسکین و از کارافتاده بود. بدنش دیگر توان کار نداشت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) افطار خودشان، فاطمه (علیه السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را دم در آوردند و همگی با آب افطار کردند. شب دوم یتیم آمد. همه را به او دادند و با آب افطار کردند. شب سوم یک اسیر آمد. مسلمان در مدینه که اسیر نبود. مسلمان آزاد است. این که قرآن می‌گوید اسیر، یعنی آدم کافری که با لشکری برای جنگ با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و کشتن آنها آمده بود؛ اما لشکر شکست خورده بود. همه فرار کرده و تعدادی هم اسیر شده بودند. اسیری که به نیت کشتن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) آمده است، حالا چیزی ندارد که پیش زن و بچه‌اش در شهرش برگردد. وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دم در آمدند، به او گفتند: بی‌مروت! آمده بودی که من و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را بکشی. حالا خجالت نمی‌کشی به در خانۀ من آمده‌ای؟ وقتی گفت من اسیرم، حضرت داخل خانه آمدند و غذای زهرا (علیه السلام)، حسن (علیه السلام)، حسین (علیه السلام) و خودشان را دم در آوردند و با یک دنیا محبت به اسیر داد. حضرت در این سه شب به هر سه گفتند: ﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾^۱ ما به عشق خدا به شما طعام دادیم؛ نه از شما پاداش می‌خواهیم و نه تشکر. این محبت است. آن وقت این خدای بامحبت از ما چه می‌خواهد؟ دو تا کمال می‌خواهد که بنا بود امشب توضیح بدهم؛ اما مقدمات وقت را تمام کرد.

خوشا آن دل که مأوای تو باشد	بلند آن سر که در پای تو باشد
فرو ناید به ملک هر دو عالم	هر آن سر را که در پای تو باشد
غبار دل به آب دیده شویم	کنم پاکیزه تا جای تو باشد



محبوب من!

سراپای دلم شیدای آن است که شیدای سراپای تو باشد
دلم با غیر تو کی گیرد آرام مگر مستی که شیدای تو باشد
دلم با هیچ کس غیر از تو آرام نمی‌گیرد، مگر با آنهایی که شیدای تو هستند. خدایا! وقتی
یک نفر اسم ابی‌عبدالله علیه السلام یا فاطمه علیها السلام را می‌برد، آرام می‌شوم.

دلم با غیر تو کی گیرد آرام مگر مستی که شیدای تو باشد
نمی‌خواهد دلم گل‌گشت صحرا مگر گل‌گشت صحرای تو باشد
ز هجرانت به جان آمد دل فیض وصالش ده، اگر رأی تو باشد^۱

کلام آخر؛ این قدر اشک از غم هجران مریز

دختری از پادشه دین حسین بود سه‌ساله به غم و شور و شین
گفت کجا شد پدر مهربان از چه نیامد بر ما کودکان
گر ز من دل‌شده رنجیده است از دگر اطفال چه بد دیده است

برادران و خواهرانی که دختر ندارند، نمی‌دانند من امشب چه می‌گویم!

گفت بدو زینب زار ای عزیز این قدر اشک از غم هجران مریز
کرده سفر باب تو این چند روز این قدر ای شمع فروزان مسوز
رفت به خواب و ز تنش رفت تاب دیدم روی پدر را بخواب
دست زد و روی پدر بوسه داد پیش پدر لب به شکایت گشاد

دختر بیدار شد، دید بابا نیست! گریه را شروع کرد. هرچه با او حرف زدند، آرام نشد. سکینه
خواهرش آمد و او را بغل گرفت و در خرابه می‌گرداند؛ اما می‌گفت من بابایم را می‌خواهم.
رباب آمد و بغلش گرفت و گرداند؛ باز هم گفت من بابایم را می‌خواهم. زین‌العابدین علیه السلام و

۱. شعر از فیض کاشانی.

بهشت، نشانه‌ای از محبت پروردگار به انسان

زینب کبری علیها السلام بغلش گرفتند؛ اما گفت من بابایم را می‌خواهم. گریه‌اش همه را به گریه آورد. وقتی خرابه عزاخانه شد، از دربار بنی‌امیه گفتند که چه خبر است؟ گفتند: یک بچه بهانه بابایش را گرفته است. گفتند سر بریده را برایش ببرید.

کجای دنیا رسم است که برای آرام کردن دختر سه‌ساله، سر بریده بابایش را ببرند؟ وقتی روپوش را از طَبَق کنار زد، سر بریده را برداشت و بغل کرد، بعد گفت: بابا سه تا سؤال از تو دارم:

«مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَي صِغَرِ سَنَيَّ» چه کسی مرا به این کودکی یتیم کرد؟

«مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَ شَيْبَكَ بِدَمِكِ» چه کسی محاسنت را به خون سرت رنگین کرده است؟

«مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَيْكَ» چه کسی سرت را از بدن جدا کرد؟

خرابه باغ و منم گل، تویی بلبل من این خرابه به باغ بهشت نفروشم

دعای پایانی

خدایا! آنچه خوبان عالم در حرم ابی‌عبدالله علیه السلام از زمان دفنشان تا الآن دعا کرده‌اند، در حق ما و زن و بچه‌ها و نسل ما مستجاب کن.

خدایا! ما را از محمد و آل محمد جدا نکن.

خدایا! ما را از شر ماهواره‌ها و فساد زمان، مخصوصاً نسلمان را حفظ کن.

خدایا! به اشک‌های نیمه شب امیرالمؤمنین علیه السلام در شصت سال عمرشان (امیرالمؤمنین از سه‌سالگی عاشقانه برای خدا گریه می‌کردند)، باران رحمت را بر این منطقه نازل کن.

خدایا! به حق زین‌العابدین علیه السلام و گریه‌های چهل‌ساله‌شان برای ابی‌عبدالله علیه السلام، مردم این منطقه را از نعمت باران فیض بده.

خدایا! همه گذشتگان ما را از زمان آدم علیه السلام تا حالا بیامرزد.





خدایا! دین ما، کشور ما، این ملت بزرگوار و باکرامت ما را که عمری است عاشقانه به دنبال
اهل بیت علیهم السلام دویده‌اند، محراب و منبر، ماه رمضان و محرم و صفر، فاطمیه، مرجعیت،
رهبری و حوزه‌های علمیه را در پناهت از حوادث حفظ فرما.
خدایا! نفرت از گناه را در قلب ما شدید کن.
خدایا! به حق فاطمه زهرا علیها السلام، همین الآن امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و
نسل ما قرار بده.



جلسه چهارم

زینب کبری علیها السلام، رحمت حق

در میان مردم

سفرش قرآن به نظر در آثار رحمت الهی

تمام هستی، چه ظاهر هستی و چه باطن هستی، آثار رحمت و مهر و محبت پروردگار است. در قرآن مجید به پیغمبر عظیم الشان اسلام امر می‌کند: «فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ»^۱ با چشم عقل به آثار رحمت الهی نظر کن. نظر با رؤیت فرق می‌کند. رؤیت یعنی دیدن با چشم سر. بیشتر موجودات زنده این چشم را دارند، نگاهشان نگاه معمولی است و چیزی از نگاهشان به دست نمی‌آورند؛ ولی آنهایی که چشمشان به عقلشان وصل و نگاهشان به عالم نگاه عقلی است، سرمایه‌های عظیمی را از این نگاه نصیب خودشان می‌کنند. بالاترین سرمایه، توحید است؛ یعنی شناخت این حقیقت که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و «لَا مُؤْتَرَفِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ».

شناخت توحید در نگاه عقلی به جهان هستی

الآن هشت میلیارد جمعیت در کره زمین هست، نگاه چند نفر از آنها نگاه با کمک عقل و اندیشه است؟ این میلیاردها نفر، هر روز و هر شب درخت‌ها را می‌بینند؛ اما آن که با نگاه عقل نگاه می‌کند، برگ یک درخت را می‌بیند و از جانش فریاد می‌زند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار



این نگاه عقل است. برگ را نگاه می‌کند و می‌گوید: چه کسی به این برگ رنگ می‌دهد؟ چه کسی به این برگ اثر می‌دهد؟ چه کسی این برگ را تغذیه می‌کند؟ چه کسی این برگ را در برابر این همه وزش باد با این پیوند ضعیف نگه می‌دارد؟ چه کسی این برگ را برای تصفیه هوای کره زمین کارخانه می‌کند؟ آنگاه کننده این همه کار را پیدا می‌کند، می‌فهمد و درک می‌کند که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هیچ معبود برحق در این هستی وجود ندارد که شایسته عبادت باشد، «إِلَّا اللَّهُ» جز الله.

میلیاردها نفر در هزاران سال، هلال ماه را در شب اول ماه دیده‌اند، هیچ عکس‌العملی هم نشان نداده‌اند. نهایتاً وقتی هلال به این زیبایی را در افق دیده‌اند، گفته‌اند چه منظره زیبایی! اما شما اگر «صحیفه سجاده» را بخوانید، می‌بینید که عقل مجسم، حضرت زین‌العابدین (علیه السلام) یک دعای چندصفحه‌ای درباره هلال ماه دارند. آنهایی که با عقلشان هلال را نگاه کرده‌اند، درس گرفته‌اند.

مزرع سبز فلک دیدم و دایس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
این داسی در این آسمان است. یک داس هم فردای قیامت به من می‌دهند و می‌گویند کشته‌های هفتاد و هشتاد ساله خود را درو کن. این کشته‌ها یا بهشت است یا دوزخ؛ ولی دروکننده‌اش خودم هستم. خودم بهشت را با عمل صالح و اخلاق حسنه کاشته‌ام. همین‌گونه نیز خودم دوزخ را در این دنیا با انواع گناهان کاشته‌ام. فردای قیامت، بهشت ملک خودم است؛ البته به اندازه ایمان، عمل و اخلاق که در سوره مؤمنون می‌فرماید: «أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»^۱ بهشتی‌ها وارث بهشت هستند. بهشت ملک آنهاست و به آنها ارث رسیده؛ اما دوزخیان باید آتش درو کنند.

بهشتیان، مدیون رحمت پیغمبر (ص) و اهل بیت او

چقدر زیباست که چشم انسان تمام عالم را با کمک عقل نگاه کند، سپس با کمک این نگاه بفهمد و درک کند که همه آثار جهان هستی، رحمت الله است. انسان هم رحمت الله



است (آیه آن را برای شما می‌خوانم)؛ ولی خیلی از انسان‌ها این وجود رحمتی خودشان را به فسق، نفاق، کفر و شرک تغییر می‌دهند و این پرده‌های سنگین را روی دل و باطن می‌کشند. در نتیجه، رحمت زیر این پرده‌ها پنهان می‌شود و برای آدم کار نمی‌کند؛ یعنی رحمت‌بودن خودشان را تعطیل می‌کنند. درحالی‌که آن‌که تمام وجودش به رحمت‌بودن خودش توجه دارد، رحمت را هم برای خودش و هم برای کل جهانیان به کار می‌گیرد. پیغمبر (ص) یک نفر هستند، اما خدا می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» من تو را رحمت برای تمام جهانیان فرستادم. رحمت وجودشان اقیانوسی است که از زمان تولدشان تا الآن هزینه می‌کنند. از حالا هم تا روز قیامت هزینه می‌کنند. روز قیامت هم تا ابد هزینه می‌کنند.

در واقع، آنهایی که به بهشت می‌روند، از طریق این رحمت‌الله به بهشت می‌روند. همه بهشتی‌های هشت طبقه، مدیون رحمت، محبت و مهربانی پیغمبر (ص) هستند. همچنین اهل بیت ایشان، چه زنشان و چه مردشان، برای عالمیان رحمت هستند.

زینب کبری (ع)، رحمتی الهی برای زمینیان

زینب کبری (ع) نوه پیغمبر (ص) و فرزند امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهرا (ع) است. وقتی در این ایام به دنیا آمد، پیغمبر (ص) فرمودند: او را نزد من بیاورید. شاید یک ساعت از به دنیا آمدن او گذشته بود که حضرت فرمودند او را شست‌وشو بدهید، لباسش را بپوشانید و پیش من بیاورید. وقتی زینب کبری (ع) را که تازه یک ساعتش بود، در آغوش پیغمبر (ص) دادند و حضرت چهره را نگاه کردند (شما ببینید رحمت‌بودن زینب کبری چه غوغایی است)، در نگاه به صورت زینب (ع) فرمودند: هر کس (مرد و زن) برای این دختر گریه کند، ثواب گریه بر این دختر، هم‌وزن ثواب گریه بر حسن و حسین (ع) است. من این روایت را نمی‌فهمم و نمی‌دانم که پیغمبر (ص) چه فرموده‌اند! ثواب گریه بر زینب (ع)، هم‌وزن گریه بر دو امام معصوم است.

بعد از واقعه عاشورا، وقتی کنار بازار کوفه شروع به سخنرانی کرد، وجود مبارک زین العابدین (علیه السلام) فرمودند: عمه جان! تمام ستایش‌ها ویژه خداست. چرا همه ستایش‌ها ویژه خداست؟ زیرا تو در کنار پروردگار دانشمندی هستی که معلمی در زمین دانشمندی‌ات را به تو انتقال نداده و دانش و آگاهی و علم تو آسمانی است. همانا پروردگار معلم این علوم بسیار فراوان توست و علمت را از ملکوت گرفته‌ای.

این رحمت‌الله است. زینب کبری (علیها السلام) یک گوشه این علم را روز یازدهم نشان داد. زین العابدین (علیه السلام) روی شتر هستند و دو پای مبارک ایشان را بسته‌اند. حضرت از بالای شتر به بدن قطعه قطعه ابی‌عبدالله (علیه السلام) نگاه می‌کنند و به جان‌کندن می‌افتند. زینب کبری (علیها السلام) بدن را رها کرد، جلو آمد و گفت: ای یادگار گذشتگان و ای حجت باقی‌ماندگان! چرا با جان خودت بازی می‌کنی؟ عمه جان، این برنامه این‌گونه نمی‌ماند و زمانی اینجا شهر بزرگی می‌شود. اینجا از حالا تا قیامت، محل رفت‌وآمد عاشقان می‌شود و از تمام کره زمین به زیارت پدرت می‌آیند.

زینب کبری (علیها السلام) شهر آباد الآن کربلا را در علم خود می‌دید. اربعین ۲۵ میلیون زائر و اتصال زائر را در طول سال می‌دید. با این علم غیب خودش زین العابدین (علیه السلام) را آرامش داد. به شکلی دیگر هم، در بارگاه یزید دید. وقتی یزید چوب خیزران را برداشت که به سر ابی‌عبدالله (علیه السلام) حمله کند، صدا زد: «یا یزید! یا ابن الطُّلَقَاء! فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَ اسْعَ سَعْيُكَ نَاصِبُ جَهْدِكَ فَوَ اللَّهُ لَا تَمْحُوا ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا»^۱ هر نقشه‌ای داری، به کار بگیر. هر طرحی داری، عملی کن. هر چقدر قدرت داری، به کار بگیر. والله! نمی‌توانی یاد ما را در این عالم از بین ببری. یاد خود شما از بین می‌رود؛ اما یاد حسین ما در عالم، قلب‌ها، زمین، آسمان‌ها و ملکوت می‌ماند.

این دختر که رحمت‌الله بود، بزرگ شد. سه تا کلاس در مدینه تشکیل داد و در چهار سال کوفه هم این سه کلاس را البته با مقدار زمان کمتری داشت. با کمال غصه و رنج، آثار

این سه کلاس به دست ما نرسیده است و نوشته‌اند. من این مطلب را در کتاب مهمی در سوریه دیدم که پایتخت بنی‌امیه روزگاران قبل است.

حضرت در یک کلاس به خانم‌ها فقه درس می‌داد. الآن چه کسی فقه را درس می‌دهد؟ مجتهدانی که پنجاه سال غرق در علم شده‌اند و ده پانزده یا بیست سال آخر عمرشان را فقه درس می‌دهند. آن‌هم طلبه‌ها با آنها رد و ایراد می‌کنند! اما فقهی که زینب کبری (ع) درس داده، فقه خالص، الهی و عرشی بوده و جای هیچ اشکالی به فقه او نبود.

کلاس دیگرش، کلاس تفسیر قرآن بود که هیچ‌چیز از آن نمانده است؛ یعنی خانم‌ها نوشته‌اند که به نسلشان بدهند و به ما برسد.

سومین کلاس هم کلاس اخلاق بود. اخلاق حلقه اتصال بین ایمان و عمل است.

اخلاق، حلقه اتصال ایمان و عمل

کسی که مؤمن است و دارای عمل صالح، اگر اخلاق نداشته باشد، هم ایمان او در خطر خاموش شدن است و هم عمل او در خطر نابود شدن. شما در کتاب‌ها ببینید؛ خیلی از آنهایی که در تاریخ اسلام بودند، موافق و دورو نبودند. خیلی از آنها به پیغمبر (ص) اقتدا کردند، ده سال در مدینه مورد محبت هم بودند و دارای عمل صالح بودند؛ ولی در جنگ‌های سه‌گانه‌ای که با امیرالمؤمنین (ع) جنگیدند، هم ایمان آنها خاموش و هم عمل صالح آنها نابود شد. اخلاق یعنی تواضع و فروتنی در برابر خدا، مهر و محبت، نرمی، گذشت، سخا، جود، کرامت، عزت، وقار، وفاداری و عمل به پیمان. این اخلاق است، نه خنده‌روی! اخلاق سلسله مسائل الهی است که اگر در انسان باشد، با حلقه محکم خود، هم ایمان و هم اخلاق را نگه می‌دارد. این دو ساختمان اگر تکیه‌گاهی مثل اخلاق نداشته باشند، فرومی‌ریزند و آدم را دست خالی، بدبخت و شقی وارد قیامت می‌کنند.

شخصیت والای زینب کبری (ع) در روایات

برای اینکه بیشتر به شخصیت این بانوی (به‌طور یقین) دارای مقام عصمت پی ببرید، باید یک داستان و یک روایت را برای شما نقل کنم. «معصوم» به چهارده نفر محدود نبوده و

ما در زبانمان چهارده معصوم می‌گردد. تمام انبیای خدا دارای مقام عصمت بودند. مریم علیها السلام مادر مسیح علیه السلام طبق صریح قرآن، دارای مقام عصمت بود. فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام طبق آیه تطهیر، دارای مقام عصمت بود. به‌طور یقین، با تحقیقی که کرده‌ام، قمر بنی‌هاشم علیه السلام دارای مقام عصمت بود. علی اکبر علیه السلام دارای مقام عصمت بود. زینب کبری علیها السلام هم دارای مقام عصمت بود و هم‌دوش انبیا و ائمه در این دنیا حرکت می‌کرد.

من نام راوی را چون خیلی وقت پیش دیده‌ام، یادم نیست! راوی می‌گوید: من وارد خانه صدیقه کبری علیها السلام شدم. در اتاق بسته بود. زمزمه علیها السلام به گوشم خورد. نزدیک در نشستیم، دیدم به شیعیان پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام دعا می‌کنند و از پروردگار برای آنها درخواست دارند. بعد دیدم که برای درخواست کردن گفتند: خدایا! به حق زینب، دعای مرا در حق اینها مستجاب کن. زینب علیها السلام آن وقت چندساله بود؟ وقتی فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام از دنیا رفتند، زینب کبری علیها السلام شش‌ساله بود. آن وقتی که زهرا علیها السلام دعا می‌کردند و خدا را به حق زینب علیها السلام قسم می‌دادند، سه چهار یا پنج سال داشت. سن زینب علیها السلام را در وقت دعا نوشته‌اند.

در یک کتاب دیگر دیدم که کسی با گرفتاری‌های سنگین به وجود مبارک امام عصر علیه السلام متوسل شد و از حضرت درخواست کرد و گفت: مرا هدایت کنید تا بدانم برای حل مشکلم چه کار کنم؟ امام زمان علیه السلام پیغام دادند (خود حضرت را ندید): اگر می‌خواهی مشکل حل شود، خدا را به حق زینب کبری علیها السلام قسم بده. این رحمت: «فَأَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ».

مرحوم راشد، عالمی برجسته و فیلسوف

پیرمردهایی که الآن حدود هفتاد و هشتاد سالشان است (یادشان است که حدود ۲۵ سال، رادیو در شب‌های جمعه یک سخنرانی اخلاقی و عالمانه پخش می‌کرد. سخنرانی‌ها قبل از انقلاب شروع شده و مربوط به مرحوم راشد بود که اصالتاً اهل تربت حیدریه (جنوب خراسان) است. این ۲۵ سال، سخنرانی‌های عالمانه ایشان در اخلاق و رفتار مردم خیلی





اثر می گذاشت. من ایشان را دیده بودم. پدری به نام آخوند ملاعباس تربتی دارد. زندگی این پدر در روستایی به نام «کاریز»، پانزده کیلومتری تربت بود. زمستان و تابستان، صبح زود از آن ده به شهر می آمد و کفایه و مکاسب به طلبه ها درس می داد. درس او شلوغ هم می شد. بعد از درس هم برمی گشت.

برای برادران اهل علم خودم عرض می کنم؛ حتماً و الزاماً، عزیزان اهل علم و طلاب بزرگوار! کتاب «فضیلت های فراموش شده» را که آقای راشد در شرح حال پدرش نوشته، بخريد و تا آخرش را بخوانید. من چند بار این کتاب را خوانده ام. در این شب جمعه، در محضر خدا می گویم: از آخوند بودن خودم خجالت کشیدم. هنوز هم خجالت می کشم و از عمرم پشیمان شده ام که چرا کاری برای خدا نکرده ام. البته ناشکری نمی کنم، فقط از خودم خبر می دهم. من کاری نمی کنم، اما خداوند کارهای زیادی به من توفیق داده است. با این حال، کتاب را که می خواندم، رنجیده می شدم. مطالبی در این کتاب هست که اگر مرحوم راشد با چشم خودش از پدرش ندیده بود و یک نفر دیگر از یک عالم دیگر برای او نقل می کرد، قبول نمی کرد؛ چون مرحوم آقای راشد آدم بسیار باسواد، فیلسوف و حکیمی بود. کتابی هم نوشته که نشان می دهد چقدر انسان باسوادی بوده است.

برادران طلبه! دنیای الان دنیای علم و ارتباطات، دنیای دیجیتال و روابط است. ما اگر حداقل بیست سال با جان و دل، کوشش و زحمت درس نخوانیم، به درد دین نخواهیم خورد. حالا که طلبه شده اید، بالاترین ارزش را برای درس خود قرار بدهید و اصلاً وقت خودتان را تلف نکنید. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی سال آخر عمرشان (۸۸ سالگی) گفت: من در این ۸۸ سال، پنج دقیقه از عمرم را ضایع نکرده ام. بی خودی که آدم بروجردی، شیخ انصاری یا علامه حلی نمی شود! والله که این استعداد در همه شما طلبه ها هست. تحصیل را خیلی زود رها نکنید و برای درآمد مادی به جای دیگری نروید. چندسالی را کنار خدا حوصله کنید و این دروس اهل بیت علیهم السلام را بخوانید. اگر به جایی برسید، اثرگذار می شوید و می توانید روی یک شهر، یک مملکت یا یک دنیا اثر بگذارید. هرگز نگوئید نمی توانم و حوصله ندارم! خدا به هر انسانی استعدادی اقیانوس وار داده است.



پروردگارا! تو حاضر و ناظری. من برای خودم نمی‌گویم، بلکه برای این برادران طلبه و اهل علم می‌گویم. سن من دیگر به جایی رسیده که نیازی ندارم بگویم من چه کسی هستم؛ حالا یک نفر به من بگوید بارک‌الله! این آفرین و بارک‌الله به چه درد من می‌خورد؟! اگر تو از من راضی نباشی، اما کل کره زمین از من راضی باشند، مفت به درد نمی‌خورد. حال برای اینکه بدانید خدا چه استعدادی به انسان داده است، من ۱۳۰ جلد کتاب در تنهایی (اتاقی که در آن را می‌بستم تا رفت‌وآمد از جلوی آن نباشد) نوشته‌ام. یک کتاب، «تفسیر قرآن» در چهل جلد است که هر جلد آن، هفتصد صفحه است. یک کتاب، «شرح صحیفه سجادیه» در هفت‌هزار صفحه است. تمام منبرهایی که دوره عمرم رفته‌ام، در بیش از ده‌هزار ورق «آچار» و دوازده دفترچه دویست‌برگی نوشته‌ام. اینها هم زیر نظر خودم بازنویسی می‌شود که در مجموع، ۱۲۰۰ جلد می‌شود. دویست جلد از آن درآمده است. در واقع، خدا به من توفیق داده است و مجموعاً ۱۳۵۰ جلد کتاب نوشته‌ام؛ ولی به خودش قسم، از عمر خودم پشیمان و ناراحت هستم که چرا بیشتر کار نکرده‌ام!

امروزه افراد روحانی باید از نظر علمی بسیار پرمایه باشند که بتوانند جواب دانشگاه تا آخرین روستای بندرعباس و چابهار را بدهد.

مرحوم آقای راشد مقداری روشن فکر بود و مطالعات دنیایی او هم خیلی خوب بود. اسم کتاب او هم، «دو فیلسوف شرق و غرب» است. البته سخنرانی‌های او را هم چاپ کرده‌اند که نزدیک بیست جلد است. این کتاب او که مقایسه‌ای بین یافته‌های صدرالتألهین، فیلسوف معروف ایرانی و انیشتین آلمانی است که در آمریکا زندگی می‌کرد، در چند فصل است. آنهایی که انیشتین در قرن بیستم از دینامیسم و مکانیسم جهان به‌دست آورده، ملاصدرا چهارصد سال پیش در اصفهان و کهک قم به‌دست آورده است.

حکایتی شنیدنی از کتاب فضیلت‌های فراموش شده

ایشان که اگر حالات پدرش را از یک عالم دیگر برای او می‌گفتند، باورش نمی‌آمد و می‌گفت اینها ساختگی است؛ اما کتاب «فضیلت‌های فراموش شده» را بخوانید. ایشان





می‌گوید: من چون استاد دانشگاه بودم، از تهران به تربت رفتم و از تربت به روستای کاریز رفتم. پدرم بیمار بود و من در خانه پدرم ماندم (پدر ایشان دو پسر و یک دختر داشت. ایستاده بودیم) و کمک می‌کردیم. یک روز یکشنبه، ساعت ده صبح کنار بستر پدرم نشسته بودم. تخت هم نبود و روی زمین بود. یک‌مرتبه من با چشم خودم دیدم (راشد می‌گوید که این چیزها را باور نمی‌کرد؛ ولی دیده بود و باور کرد) که کل رختخواب پدرم در خیمه نوری رفت و پدرم با حالی شروع به سلام‌دادن کرد: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ» و همین‌طور تا امام عصر (ع) بعد در آن هاله نور گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا زَيْنَب» و زارزار گریه کرد. اصلاً با زینب کبری (ع) حرف زد و گفت: خانم! من در دوره عمرم برای شما خیلی گریه کرده‌ام. پدر ایشان می‌دانست که گریه بر زینب (ع)، مانند گریه بر حسن و حسین (ع) است. این مطلب را به زینب کبری (ع) گفت، نور برداشته شد. یک جمله دیگر هم پرسید و به چهارده معصوم گفت: آمده‌اید مرا ببرید؟ من صدایی نشنیدم، ولی دیدم پدرم آرام شد.

وقتی نور رفت، گفتم: آقا، چه اتفاقی برای شما افتاد؟ گفت: حسینعلی! پیغمبر (ص) تا امام زمان (ع) با زینب کبری (ع) آمده و دور من حلقه زده بودند. من به همه آنها سلام کردم و گفتم آمده‌اید مرا ببرید، آنها گفتند: نه، ما برای عیادت آمده‌ایم.

به‌راستی آدم به کجا می‌رسد، چه کمالی پیدا می‌کند و با چه کسانی آشنا می‌شود! خیلی‌ها در این دنیا بیگانه و تک‌وتنها هستند. خدا و قرآن ندارند. ائمه (ع) را ندارند. زینب کبری (ع) را نمی‌شناسند و گریه ندارند. اینها در این موجودات تنها و غریبه هستند. اینها بیگانه می‌میرند و هر بیگانه‌ای، چون یاری نداشت و تنه‌است، وارد دوزخ می‌شود؛ اما خوش‌به‌حال شماها که تنها نیستید! پدر ایشان هم گفت که از پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) پرسیدم آمده‌اید مرا ببرید، پیغمبر (ص) فرمودند: نه، یکشنبه دیگر همین ساعت می‌آییم و تو را می‌بریم. یکشنبه دیگر شد و دوباره آن نور همه رختخواب پدرم را



گرفت. همان سلام‌ها را داد و همان حرف را به زینب کبری (ع) زد و در حال گریه چشمش از دنیا بسته شد.

دختر امیرالمؤمنین (ع)! چه مقامی داری و چه کار کردی که به کمال نهایی رسیدی؟ چه کار کردی که به رحمت خدا تبدیل شدی؟ البته تکویناً رحمت خدا بودی و تشریعاً هم رحمت خدا شدی! چه کار کردی که امام صادق (ع) می‌فرمایند: عمه جان! عصر عاشورا، تمام فرشتگان عالم از صبر و استقامت و پابرجایی تو تعجب کردند. یک خانم که از صبح عاشورا تا ساعت چهار بعدازظهر، داغ بچه خودش، داغ هفده نفر از بنی‌هاشم و داغ پنجاه و چند نفر از یاران ابی‌عبدالله (ع) را دیده است؛ آن‌هم درحالی که همه بدن‌ها قطعه قطعه بی‌سر بودند. یک‌ذره از پروردگار عالم شاکی نشد و یک نفیس گلایه‌دار نکشید. ای کسی که تمام آسمانیان از استواری تو در دین و ایستادگی‌ات در مصائب شگفت‌زده شدند! به راستی تو چه کسی بودی ای رحمت حق، رحمت خاندان پیغمبر (ص) و رحمت الهی در بین مردم و جهانیان!

کلام آخر؛ رحمت و برکات الهی در شب جمعه

شب جمعه است. من اگر از زینب کبری (ع) اجازه بگیرم و بگویم خانم، امشب شب ولادت شماست. آیا برای برادرت گریه کنم و مصیبت ابی‌عبدالله (ع) را بخوانم؟ اصلاً می‌شنوم که می‌گوید حتماً بخوان! این قدر وابسته به ابی‌عبدالله (ع) بود که حساب ندارد. راضی است که مصیبت برادرش را در شب ولادت خودش بخوانم.

شب جمعه است؛ هم شب رحمت پروردگار و هم شب زیارتی ابی‌عبدالله (ع) است. شبی است که طبق روایات «کامل‌الزیارات»،^۱ امام صادق (ع) می‌فرمایند: خدا در شب جمعه به ارواح ۱۲۴ هزار پیغمبر دستور می‌دهد از مقام خود به زمین بروند و تا صبح در حرم حسین باشند و او را زیارت کنند. شخصی با حضرت صادق (ع) ملاقات داشت. امام صادق (ع) فرمودند: تو اهل کوفه هستی، آیا هر شب جمعه به کربلا می‌روی؟ آن مرد گفت:

۱. من این کتاب را ترجمه کرده‌ام. چه کتابی است و چقدر کنار این کتاب گریه کردم!



یا بن رسول الله! شما خودتان شب‌های جمعه ابی‌عبدالله (ع) را زیارت می‌کنید؟ امام صادق (ع) گریه کردند و فرمودند: چگونه شب‌های جمعه زیارت نکنم کسی را که خدا از غروب آفتاب پنج‌شنبه تا اذان صبح جمعه، هفتاد بار حسین را زیارت می‌کند؟! من این روایات را نمی‌فهمم! اصلاً نمی‌دانم زیارت خدا چیست! زیارت خدا مثل زیارت ما نیست؛ ولی خیلی شگفت‌آور است که خود پروردگار تا صبح جمعه، هفتاد بار ابی‌عبدالله (ع) را زیارت می‌کند. شب خدا و شب ابی‌عبدالله (ع) است!

«فِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! أَفْسِمُ صَادِقًا لِّئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا، لِأَضِحَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْآمِلِينَ، وَ لِأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَ لِأَبْكِينَ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ، وَ لِأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ»^۱.

این شکار دام هر صیاد نیست
طالب حق را حقیقت لازم است
بر حسین و حالت او کن نظر
کرد رو را جانب سلطان عشق
این علمدار رشید، این اکبرم
این عروس دست و پا در خون خضاب
این تن عریان میان خاک و خون
این من و این ناله‌های زینبم
ای حسین، ای یکه‌تاز راه عشق
پرده برکش، من به تو عاشق‌ترم
عرش و فرشم جمله پانداژ تو
خود بیا و اصغرت را هم بیار^۲

عشق‌بازی کار هر شیاد نیست
عاشقی را قابلیت لازم است
شاهد این مدعا خواهی اگر
روز عاشورا در آن میدان عشق
بارالها! این سرم، این پیکرم
این سکینه، این رقیه، این رباب
این من و این ساربان، این شمر دون
این من و این ذکر یارب یاربم
پس خطاب آمد ز حق که‌ای شاه عشق
گر تو بر من عاشقی ای محترم
خود بیا که می‌کشم من ناز تو
لیک خود تنها نیا در بزم یار

۱. فرازی از دعای کمیل.

۲. شعر از ناصرالدین شاه قاجار.

دعای پایانی

خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، باران رحمت را بر این منطقه نازل کن؛ باران مفید و فراوان به این مردم مرحمت فرما.

خدایا! دین ما، کشور ما، این مردم بزرگوار ما، محراب و منبر ما، محرم و صفر و فاطمیه، مرجعیت و رهبری ما را حفظ کن.

خدایا! در این شب جمعه، وجود مبارک امام زمان علیه‌السلام الآن کنار حرم حسین توسست. او را در آن حرم دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! به زینب کبری علیه‌السلام قسم، گریه بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام را از ما نگیر و برای ما نگه دار.

خدایا! نسل ما را شیعه واقعی و مؤمن و عاشق و گریه‌کن اهل بیت علیهم‌السلام قرار بده.

خدایا! بیماران، مخصوصاً بیماران کرونایی و مخصوصاً آنهایی را که در بیمارستان هستند، به حق ابی‌عبدالله علیه‌السلام، دل خانواده آنها را با شفا‌دانشان خوش کن.

جلسه پنجم

انسان در آغوش رحمانیت و

رحیمیت پروردگار

موجی از مهر و محبت در جهان هستی

اهل حقیقت، صاحب‌دلان، اهل بینش و پاکان، براساس آیات قرآن و روایات می‌گویند که عالم هستی و جهان با مهر و محبت و عشق پروردگار شروع شده است. جایی در این عالم هستی، نه در ظاهر عالم و نه در باطن عالم، خالی از محبت و مهر و عشق نیست. اگر محبت و مهر نبود، عالم به‌وجود نمی‌آمد. اگر موج محبت در عالم کار نمی‌کرد، فساد همه هستی را فرامی‌گرفت و می‌پوساند، به‌هم می‌ریخت و خراب می‌کرد. شما در زندگی معمولی خودتان هم می‌بینید که محبت به پدر و مادر، زن و فرزند و نوه، چه نقش عظیمی ایجاد می‌کند. اگر مادران، پدران و فرزندان، محبتی نسبت به همدیگر نداشتند، همدیگر را دفع و طرد می‌کردند.

هماهنگی قرآن کریم و کل هستی و انسان‌ها

ما به کتاب خدا مراجعه می‌کنیم که انعکاسی از جهان ظاهر و باطن است. بین قرآن کریم و کل هستی، هماهنگی برقرار است. همچنین بین قرآن مجید و همه انسان‌ها هم طبیعتاً هماهنگی برقرار است. آن کسی که در جاده انحراف، ضلالت و گمراهی قدم می‌گذارد، اگر بنا باشد از این ضلالت و گمراهی برگردد، به قرآن برمی‌گردد. «توبه» یعنی برگشت به حق، برگشت به خداوند و برگشت به قرآن برای اصلاح حال. آن کسی هم که برنمی‌گردد، یک بیماری دارد و آن بیماری نمی‌گذارد به کتاب خدا و خدا برگردد. همان بیماری که در



ابلیس ظهور کرد: ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾.^۱ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: ابلیس شش هزار سال خدا را عبادت کرد. فرشته هم نبود. قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾^۲ از موجودی بود که مردم با چشم مادی نمی‌بینند؛ ولی در عبادت فوق‌العاده بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: شما مردم نمی‌دانید که این شش هزار سال، از سال‌های کره زمین، یعنی سالی ۳۶۵ روز یا از سال‌های کرات دیگر بوده است؛ مثلاً کره پلوتو یک بار که به دور خورشید می‌چرخد، ۸۳ سال طول می‌کشد؛ ولی زمین یک سال طول می‌کشد. همچنین نمی‌دانید که آیا از سال‌های زمین بوده یا از سال‌های جهان‌های دیگر. خود حضرت هم بیان نفرموده‌اند! این شش هزار سال عبادت ابلیس در آتش بیماری تکبر در برابر پروردگار سوخت و هیچ‌چیزی از آن نماند. حتی یک رکعت نماز و یک کار عبادتی‌اش هم نماند.

آن کسی که برخلاف فطرت، عقل و هماهنگی وجودش با قرآن، وارد جاده ضلالت و گمراهی می‌شود؛ اگر بیماری کبر در درونش موج بزند، بر نمی‌گردد و توبه نمی‌کند. گاهی این بیماری چنان چشم دل و گوش جان‌ش را کر می‌کند که قرآن می‌فرماید: هر کار بد و هر فساد و گناهی را مرتکب می‌شود، ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۳ خیال می‌کند که کار خوبی می‌کند. در «اصول کافی» است که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: این متکبر اگر تا برپاشدن قیامت زنده بماند، به گناهش ادامه می‌دهد. در کوفه از شمر پرسیدند: اگر بمیری (که خواهی مُرد) و تو را بر فرض به دنیا برگردانند و با ابی‌عبدالله (علیه السلام) روبه‌رو شوی، چه کار می‌کنی؟ شمر گفت: دوباره سرش را می‌بُرم. این کبر است! کبر عبادت شش هزار ساله را سوزاند. ما مگر چقدر عمر و توان داریم؟!

۱. بقره: ۳۴.

۲. کهف: ۵۰.

۳. کهف: ۱۰۴.



شروع قرآن با رحمانیت و رحیمیت

به اصل مطلب برگردم؛ قرآن هماهنگ با بدنه جهان خلقت و وجود انسان است. البته این بحث لطیفی است که برادران اهل علم حاضر در جلسه می‌دانند با ده شب، یک ماه، ده ماه و دو سال پایان نمی‌پذیرد. یک مسئله عجیب و فوق‌العاده است! حالا به قرآن مراجعه کنیم و ببینیم حقیقت قرآن مجید چیست! قرآن مجید رحمت‌الله است. قرآن مجید با رحمانیت و رحیمیت شروع شده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». خدا می‌داند که چقدر معنا و مفهوم در این «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است، من در تهران، البته با کمک و لطف خدا (اگر لطف او نباشد، ما هیچ و پوچ هستیم)، نود جلسه درباره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بحث کردم که در حال آماده‌سازی برای چاپ است.

مفهوم حقیقی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الف) کلمه «الله»

کلمه «الله» به معنی «خدا» نیست. فارسی‌زبانان این کلمه را از تنگی قافیه در ترجمه‌های قرآن و دعاها و روایات آورده‌اند؛ ولی واقعاً کلمه خدا ترجمه الله نیست. معنی الله این است: ذاتی که جامع همه صفات کمالیه، جلالیه و جمالیه است. برای فهم این جمله هم باید تمام دعای جوشن کبیر را فهمید. این هزار نام آمده در جوشن کبیر، معنی الله است. کلمه خدا معنی الله نیست!

ب) کلمه «رحمان»

کلمه «رحمان» از «رحم» و به معنی «مهر» است. معنی آن «بخشنده» نیست! این که در زیرنویس ترجمه‌ها آمده «به نام خداوند بخشنده»، درست نیست. معادل بخشنده در عربی، «معطی» است، نه رحمان. «الرَّحْمَنُ»، یعنی وجود مقدسی که مهر و محبت، مهرورزی و عشق او در تمام عالم هستی فراگیر است. با این مهر است که به مؤمن، مسلمان،

مسیحی، یهودی، زرتشتی، بودایی، لائیک و موجودات زنده روزی می‌دهد و هیچ‌کس را از سر سفرهٔ رحمانیتش محروم نمی‌کند. اصلاً اخلاقش این نیست که دشمن را از امور تکوینی و مادی محروم کند.

ادیم زمین^۱ سفرهٔ عام اوست بر این خوان یغما، چه دشمن چه دوست^۲
پیغمبر ﷺ در مکه آب و غذا می‌خورند و از نور خورشید هم استفاده می‌کنند؛ ابولهب، ابوجهل و عاص بن وائل هم استفاده می‌کنند. پیغمبر ﷺ در مکه از روزی خدا بهره می‌برند؛ بدترین انسان‌ها هم در مکه از روزی خدا بهره می‌برند. پیغمبر ﷺ در مدینه در حد قناعت از رزق خدا می‌خورند؛ عبدالله بن ابی، رئیس زشت پست خائن منافقین هم در حد طمع و شکمش، حتی بیشتر، از این سفره می‌خورد. یزید در شام می‌خورد؛ ۷۲ نفر هم در کربلا با غذای مختصری خودشان را اداره می‌کردند. سه شبانه‌روزی هم که تشنه بودند، آب روزی‌شان بود و دشمن جلوی روزی‌شان را گرفته بود. مثل الآن که آمریکا، انگلیس، بلژیک، فرانسه و سردمداران کفر و نفاق در بعضی از کشورهای شرق (مثل عربستان)، جلوی روزی بندگان خدا را گرفته‌اند. آل سعود میلیارد میلیارد می‌دزدند و لباس‌های میلیاردی دارند؛ ولی مردم عربستان هنوز (من خودم وقتی سر قبر ابوذر می‌رفتم، در دهات‌هایش دیدم) با یک لنگ و و یک شال روی شانه زندگی می‌کنند. در واقع، دزدان سرگردنه کره زمین جلوی رزق مردم ضعیف را گرفته‌اند. اسلام هم به مردم ضعیف می‌گوید گرسنه نمانید، علیه سیران طاغوتی کافر قیام کنید و حقتان را بگیرید. فعلاً که بیداری در کره زمین به‌طور کامل نیست! آمریکا سیصد میلیون جمعیت دارد که شصت میلیون آن، گرسنه شب‌خواب در کوچه‌ها و خیابان‌ها هستند. هفتاد درصد ثروت غارت‌شده دنیا هم در آمریکاست. خیال نکنید که اینها روزی ندارند. خداوند متعال از باب محبتش به همه در حد خودشان روزی داده و روزی‌شان در عالم الهی رقم خورده است؛ ولی غارتگران روزی آنها را غارت کرده‌اند.

۱. «ادیم» لغت قدیمی ایرانی به معنی «سفره» است.

۲. شعر از سعدی.



این رحمان با موجودات زنده چه کرده است و گاهی چگونه مهرش را در مسئله روزی به موجودات زنده می‌رساند؟ سعدی در داستانی می‌گوید؛ من نمی‌دانم خودش دیده یا برایش نقل کرده‌اند. داستانش را در «بوستان» می‌گوید. سعدی چند کتاب دارد: «گلستان»، «بوستان»، «طیبات»، «بدایع»، «خواتیم» و یک جزوه هم که منبرهایش در شیراز است. سعدی منبری بود. سعدی در این داستان می‌گوید: یک نفر در بیابان روباهی را دید که دست و پا ندارد. فقط شکم دارد و شکمش روی خاک است. خیلی به‌زحمت بیست‌سی سانتی‌متر به این طرف و آن طرف حرکت می‌کند. با شگفتی کامل یک گوشه ایستاد که این حیوان بدون دست و پا از کجا آب و غذا می‌خورد و چطوری می‌خورد!

مقداری که گذشت، دید یک شیر از بیابان آمد و ران خوشمزه پرگوشت یک حیوان شکارشده را جلوی روباه گذاشت و رفت. رحمانیت جلوی شیر را می‌گیرد که این روباه را بدر، پاره و قطعه‌قطعه کند و بخورد. پروردگار شعاع محبتش نسبت به روباه را به شیر می‌دهد تا دوستش داشته باشد. به او مأموریت می‌دهد که تو سفره این حیوان بی‌دست و پا را پهن کن و مهمانش کن. شیر ران گوشت را گذاشت و رفت. دوباره نیم‌ساعت دیگر برگشت. روباه تا او را دید، دهانش را باز کرد و شیر که دهانش را پر از آب کرده بود، جلو آورد و آرام‌آرام در دهان روباه ریخت.

ج) کلمه «رحیم»

شما اگر بخواهید به دنبال آثار و نشانه‌های رحمانیت بروید، یک کتاب به‌اندازه گستردگی آفرینش می‌شود. تا اینجا، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ» بود، «الرَّحِيم» مانده است. «رحیم» یعنی چه؟ روایات ما می‌گویند که رحیم یک مهر اختصاصی است. این مهر با رحمان از نظر ظاهر (نه باطن) خیلی تفاوت دارد. در باطن، در هیچ‌چیز وجود مقدس او تفاوت نیست؛ اما دایره رحمان با دایره رحیم تفاوت دارد. تفاوتش هم این است که مربوط به خدا نیست، بلکه مربوط به انسان است. کل موجودات در رحمانیت سر سفره هستند؛ اما در رحیمیت سفره‌ای قرار داده که تنها و تنها دارندگان ایمان و عمل صالح سر این سفره راه دارند. آن هم ایمانی که از قرآن و تعلیمات پیغمبر ﷺ و اهل بیت  گرفته شود.

در واقع، منظور ایمان به خدا، آن‌چنان که خداست؛ اما ایمان به خدا، آن‌چنان که خداوند آن‌گونه نیست، ایمان شیطانی است. این که من بگویم (این کتاب در عربستان نوشته شده است و من کتابش را خریده‌ام) خدا چشم، گوش، لب، گردن، قد، پا، شکم و دست دارد. منحرفین همه اینها را در فصل‌های جداگانه نوشته‌اند! آنها نوشته‌اند که پروردگار شب‌های جمعه صندلی‌اش را از عرش برمی‌دارد و به آسمان اول می‌آورد. درحالی که آسمان اول سقف نیست که صندلی را بیاورد و روی سقف بگذارد. آسمان اول آجری و بتون نیست! آسمان اول میلیارد‌ها ستاره و سیصد میلیون کهکشان است. شما ببینید دروغ‌هایی که به خدا بسته‌اند، چه دروغ‌های شاخ‌دار کافران‌های است!

ایمان به خدایی که قرآن معرفی کرده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ خدا مانند هیچ چیزی نیست و خودش است. او وجود مقدسی است بی‌نهایت، دارای کمالات و جمال و جلال. خداوند در بیش از دو هزار آیه قرآن مجید معرفی شده است. ایمانی که قرآن به من بدهد، پیغمبر ﷺ به من بیاموزد و امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صاحب علم اقیانوس‌وار در «نهج‌البلاغه» به من بیاموزد؛ همچنین عمل صالحی که قرآن، پیغمبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) بگویند چیست؛ دارنده این ایمان و عمل صالح، با محبت او می‌تواند سر سفره رحیمیت بنشیند. یکی از جلوه‌های سفره رحیمیت پروردگار در قیامت، هشت بهشت است. البته جلوه رحیمیتش هم در دنیا فراوان است. اگر کسی پاک بالا بیاید، با گناه رفیق نباشد و باطنش به بخل، حرص، کبر، حسد و دورویی آلوده نباشد، یعنی ظاهر و باطنش پاک باشد، یقیناً فیوضات غیبی به او می‌رسد.

درس اخلاق و پاکی از مجتهدی بزرگ و پاک

مرحوم آیت‌الله العظمی (واقعاً آیت‌الله العظمی) حاج میرزا ابراهیم کلباسی در نجف مجتهد جامع‌الشرايط شد، به وطنش اصفهان برگشت و مرجعیت اول اصفهان شد. البته اجداد



ایشان اهل کاخک جنوب خراسان بودند. این آدم بسیار پاک وقتی می‌خواست از نجف به ایران بیاید، به هم‌درشش مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمدباقر شفتی که اهل شفت (بین زنجان و فومن) بود، گفت: بیا تا برای خدمت به مردم با هم به اصفهان برویم. این باطن پاک هرگز حساب نکرد که اگر این سید را بیاورم، ممکن است از من جلو بیفتد؛ بلکه گفت اگر برای مردم اثر بیشتری دارد، بیاید تا مردم بهره بیشتری ببرند. من برای چه مانع خیر شوم؟ مگر من اهل رقابت هستم! حالا مرجعیت او بالا برود و برای من بالا نرود.

برادرانم و خواهرانم! به جان ابی‌عبدالله علیه‌السلام، خدا از طریق رحیمیت چیز مفت و مجانی به کسی نمی‌دهد. ما باید به‌صورت قرآن و روایات عملی بشویم تا درهای فیوضات به روی ما باز بشود. این که حسود یا بخیل باشم و وقتی یک منبری را می‌بینم که خیلی بهتر از من گل کرده است، در سرم بزنم و خودم را تاریک کنم، زمینه‌سازی کنم و او را بکوبم و کوچکش کنم؛ خدا چیزی به من نمی‌دهد. من در اینجا شیطان شده‌ام و خدا به شیطان فیض نمی‌دهد.

غسل در اشک زنم که اهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز^۱

اگر چشم داری که همه را ببینی، خوب هستی؛ اما اگر چشم نداری کسی را ببینی، بد هستی. اگر بخیل یا حریص هستی، بد هستی و بسته. اگر متکبر هستی، همکار ابلیسی. قرآن می‌گوید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ به اعماق قرآن نمی‌رسند، «إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

این عالم بزرگ به هم‌درشش گفت: سید! بیا با هم به اصفهان برویم. اگرچه تو را نمی‌شناسند، بالاخره مجتهد جامع‌الشرایط هستی، بیان خوب و پاکی داری و به درد مردم می‌خوری. هم‌درشش هم گفت چشم و به اصفهان آمد. چه زمانی آمد؟ آن وقتی که پروردگار درهای فیوضات را در کنار حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به روی او باز کرده بود. زنش

۱. شعر از حافظ.

۲. واقعه: ۷۹.



در شب زایمان به سید گفت: هیچ چیزی در خانه نداریم. زن زائو خرما می‌خواهد. زن زائو روغن و آرد می‌خواهد تا برایش حلوا درست کنند و به بدنش قدرت بدهد. سید از خانه بیرون رفت. هیچ چیزی نداشت! چند روز بود با نان‌های خشکی که بیرون می‌ریختند، با خانمش زندگی می‌کرد. تا نزدیک قصاب‌خانه رفت، دید قصاب یک دل و جگر گوسفند را دور انداخته و نبرده است. دستمالش را درآورد، دل و جگر را در دستمال گذاشت و گره زد که به خانه ببرد، بپزد و به خانمش بدهد.

در راه بازگشت به خانه بود، می‌خواست از روی پل رد شود که دید صدای زوزه دل‌سوز یک سگ می‌آید. از بغل پل سرازیر شد، دید یک سگ تازه شش هفت تا توله زاییده است، بچه‌ها به سینه مادر چسبیده‌اند، اما شیر ندارند. دستمال را باز کرد و روی خاک نشست. دل و جگر را تکه‌تکه کرد و در دهان سگ گذاشت. یک شب گفتم که قرآن تمام موجودات عالم را باشعور می‌داند؛ حتی جمادات! سگ دل و جگر را خورد و سیر شد. نیم‌ساعت که گذشت، سینه شروع به شیرسازی کرد و سید بلند شد. سگ سر به جانب پروردگار برداشت و دُمی هم برای سید تکان داد؛ یعنی متشکرم.

این یعنی: مردم! هر کس هر کار خوبی در حق شما کرد، قدردانی کنید. از علمایان که زحمت شما را می‌کشند، قدردانی کنید. از آدم‌های دل‌سوز قدردانی کنید. از نماز جماعت‌ها و نماز جمعه‌هایتان قدردانی کنید. کسی را در روز قیامت می‌آورند، خدا به او می‌گوید: این همه نعمت به تو دادم، چرا شکر مرا به‌جا نیاوردی؟ او می‌گوید: خدایا! تو می‌دانی که من کنار هر کاری تو را شکر کردم. خداوند می‌فرماید: این شکر نصفه کاره است و ارزش ندارد. شکر کامل من به این بود که برای خوبی‌های مردم، علما و آدم پرخیر از آنها تشکر می‌کردی. «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ، لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ» تو مرا شکر نکردی و بنده شاکر من نیستی.

با این وضع فقر به اصفهان آمد. چند ماهی گذشت تا در منطقه شفت (بین زنجان و فومن) آدم محترمی مُرد. وصیت نامه‌اش را درآوردند، نوشته بود: همسرم که مرده است. بچه‌دار هم نشدم و برادر و خواهری هم ندارم. هرچه ثروت دارم، ملک سیدی از اقوام





دورم به نام سید محمد باقر است. من نمی‌دانم کجاست. این اموال را به او بدهید. سید را پیدا کردند و ثروت را به اصفهان آوردند. سید با این ثروت، یک مسجد یازده هزار متری ساخت. این مسجد از مساجد بسیار پرمفعت کشور است. وضع مالی سید خیلی بالا گرفت. درسش بالا گرفت و عده‌ای از مردم اصفهان ساعت دو نصفه شب به بعد می‌آمدند و پشت دیوار خانه‌اش می‌نشستند. سید برای نماز شب که به حیاط می‌آمد، نماز شبش دو ساعت طول می‌کشید و مثل مادر جوان مرده گریه می‌کرد. مردم کوچه هم از گریه او گریه می‌کردند.

بزرگ شد! یک‌طرف اصفهان که بیدآباد بود، عالم بزرگ محل شد. آن طرف زاینده‌رود هم که حسین‌آباد بود، در اختیار مرحوم کلباسی قرار گرفت. دو مرجع کم‌نمونه و کم‌نظیر در اصفهان! مرحوم حاج میرزا ابراهیم کلباسی می‌گوید: در یک مسئله علمی به شدت گیر کرده بودم و حل نمی‌شد. این کتاب را می‌دیدم، حل نمی‌شد. آن کتاب را می‌دیدم، حل نمی‌شد. حکمت و فلسفه را می‌دیدم، حل نمی‌شد. دیگر برای من آزاردهنده شده بود! یک شب (این فیض الهی است! اسم این حالت فیض است) خواب دیدم که وارد سالنی شدم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، صدیقه کبری علیها السلام تا امام زمان علیه السلام در این سالن نشسته‌اند. سالن غرق نور، معنویت و عظمت است. خیلی خوشحال شدم و گفتم: من که اعتقاد دارم (این اعتقاد شیعه است) علم فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام مانند علم انبیای الهی است، پس این مسئله را از زهرا علیها السلام بپرسم. آمدم و زانو زدم و گفتم: دختر پیغمبر! من در این مسئله گیر دارم. فاطمه علیها السلام فرمودند: از فرزندم، آقا سید محمدباقر بپرس. وقتی برگشتم، دیدم هم‌درسی نجف من که حالا عالم بزرگی در اصفهان است، آنجا نشسته. به امر فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام آمدم و پرسیدم، خیلی آسان برایم حل کرد.

صبح هنوز آفتاب نروده بود، از حسین‌آباد راه افتادم و به بیدآباد، منزل مرحوم سید آمدم. وقتی من رسیدم، طلبه‌ها تازه داشتند می‌آمدند. ایشان خیلی به من احترام کرد و گفت: آقا میرزا ابراهیم، این وقت صبح چطور به خانه ما آمدی؟ گفتم: مسئله مشکلی دارم که برایم حل نشده است. به اینجا آمده‌ام که شما حل کنید. گفت: من که دیشب کنار مادرم زهرا علیها السلام حل کردم.



پاکی درهای فیوضات را باز می‌کند. عمل صالح، ایمان و اخلاق حسنه سبب می‌شود که در قیامت، مرد و زن سر سفره رحیمیت (بهشت) بنشینند و در دنیا هم سر سفره فیوضات پروردگار.

برادران و خواهران! جهان با مهربانی شروع شده است. با همه مهربان باشید. پیغمبر ﷺ و قرآن نمی‌گویند که فقط به هم‌کیش خودتان مهربان باشید. با همه مهربان باشید؛ چه دوست، چه دشمن و چه به آن‌کسی که وقتی به او نیاز داشتی، جوابت را نداد. مفضل اینها در «اصول کافی» هست. با همه انسان‌ها و حیوانات مهربان باشید.

انسان در آغوش رحمان و رحیم

بعد از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در نماز، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را می‌خوانیم و دوباره «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. یک بار در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت که مهر و محبت و عشق من به همه عالم فراگیر است و رحیمیت من ویژه مردم مؤمن دارنده عمل صالح و اخلاق حسنه است. یک آیه بعدش، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، دوباره می‌گوید: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». این یعنی بندگان من! من دو بار رحمانیتم و دو بار هم رحیمیتم را اعلام کردم. آیا از این دو مهر «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که در نماز می‌گویی، آیا اثر گرفته‌ای یا این‌که هنوز بعد از پنجاه سال خواندن نماز، آدم تلخی هستی؟! پنجاه سال است «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گویی؛ اما وقتی از بیرون می‌آیی و در خانه را می‌زنی، زن و بچه‌ات از ترس آیت‌الکرسی می‌خوانند و به خودشان فوت می‌کنند. چطور می‌توانی نماز خوانده‌ای؟ من نماز می‌خوانم، برای اینکه نماز بشوم. اگر نماز نشوم که نماز نخوانده‌ام.

بعد «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» می‌گویی؛ یعنی بنده من! می‌خواهی وارد قیامتی بشوی که من صاحبش هستم. من چه کسی هستم؟ من «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هستم. از مردن و قیامت نترس! یک‌خرده خوب باش، من تو



را به رحمانیت و رحیمیت وصل می‌کنم. کسی که نماز را بفهمد، از مردن نمی‌ترسد. برای چه بترسد؟

چرا بترسد؟ ما که در آغوش رحمان و رحیم هستیم. دو بار آن را که در آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود و دو بار هم که در متن سوره حمد. چرا بترسیم؟ اگر خوب هستی، نترس! اگر خوب هستی و می‌ترسی، این ترس شیطانی است. اگر بد هستی و می‌ترسی، بدی‌ات را کنار بگذار و نترس.

دعوت پروردگار از بندگان برای رسیدن به دو کمال

این شروع خلقت است. این شروع قرآن است. شروع آفرینش ما پر از مهربانی، مهر و عشق است. حالا این خدا با این مهر و محبت و عشقش، ما را دعوت کرده است که خودمان را به دو کمال برسانیم: یکی، کمال جسمی با رزق حلال است که من این را ان شاء الله در جلسه بعد توضیح می‌دهم. یکی هم کمال معنوی با قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام). شما بین که قرآن و پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت (علیهم‌السلام) چه کار کرده‌اند! یک دهاتی را از دهات‌های ایران به مدینه آورده، به سلمان تبدیل کرده و سلمان «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» شده است. یک گوسفندچران گمنام ربه‌ای را به مدینه آورده و به ابوذر تبدیل کرده است. این کمال معنوی است! من این دو کمال را از شما بندگانم می‌خواهم: کمال جسمی با روزی حلال و کمال معنوی با قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام). راه دیگری هم برای کمال دوم و کمال واقعی اول نیست. اگر ما به قرآن، پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت (علیهم‌السلام) پیوند بخوریم، خدا می‌داند به کجا می‌رسیم! خدا چقدر محبت دارد!

یار را روی دل به‌سوی من است	منبع لطف روبه‌روی من است
نظر لطف هر کجا فکنم	گوشه چشم او به‌سوی من است
چشم او ساغر و نگاهش می	قهر و لطفش خم و سبوی من است

نالهای گر ز خسته‌ای شنوی آن نشانی ز های وهوی من است
کار من جست و جوی او دائم کار او نیز جست و جوی من است
سخنم گفت و گوی اوست مدام سخنش نیز گفت و گوی من است^۱

کلام آخر؛ مصائب کربلا از زبان امام عصر (ع)

ذکر مصیبتی که می‌شنوید، از وجود مبارک امام زمان (ع) در زیارت ناحیه مقدسه نقل شده است. همچنین از امام صادق (ع) هم نقل شده است که با توضیحش عرض می‌کنم. ۸۴ زن و بچه در خیمه‌ها منتظرند که ابی‌عبدالله (ع) یک بار دیگر برگردند. اولین کسی که صدای شیهه اسب را در برگشتن شنید، سکینه (ع) دختر سیزده ساله ابی‌عبدالله (ع) بود؛ اما حس کرد شیهه اسب عوض شده است و یک جور دیگر شیهه می‌کشد. پابرنه از خیمه بیرون آمد. دنبالش هم، زن و بچه بیرون ریختند. امام زمان (ع) می‌فرماید: این ۸۴ زن و بچه دیدند که زین اسب واژگون است و یال اسب غرق خون. با دیدن منظره اسب، موهایشان را زیر چادر پیشان کردند، به صورت و سینه لطمه زدند و همه با پای برهنه به طرف میدان کربلا دویدند.

وقتی به میدان رسیدند، نمی‌دانم این جمله امام زمان (ع) را برای شما شیعیان چطوری بگویم! خودم خیلی طاقت این جملات را ندارم. امام زمان (ع) می‌فرماید: وقتی زن و بچه رسیدند، دیدند «و الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ». بدنی که تشنه و گرسنه است، جای سالمی ندارد و پر از زخم است. وجود مقدسی که ۷۱ داغ دیده، بدن سنگین شمر روی سینه قرار گرفته است. همه با هم فریاد می‌زدند: «وَا مُحَمَّدًا! وَا عَلِيًّا!».

من در کتاب معروف و مهم «مَعَالِي السَّبْطَيْنِ» دیدم که وقتی زینب (ع) دید شمر روی سینه است، وارد گودال شد و فریاد زد: از روی سینه‌اش بلند شو! شمر بلند شد، یک لگد به زینب کبری (ع) زد و او مثل مادرش روی زمین افتاد. خدا کند این جور نباشد! ناگهان

۱. شعر از فیض کاشانی.



دیدند که شمر بدن را برگرداند، دو زانویش را روی پشت ابی‌عبدالله علیه السلام گذاشت و شروع به بریدن سر ابی‌عبدالله علیه السلام از پشت گردن کرد.

دعای پایانی

خدایا! به گریه‌های زینب کبری علیها السلام، باران رحمت را فراوان و بسیار در این منطقه نازل کن.
خدایا! تمام گذشتگان ما را بیامرز.
خدایا! هنوز از جا بلند نشده‌ایم، ما را از همه گناهای که بین خودمان و تو داریم، بیامرز.
خدایا! ما و نسل ما را شیعه واقعی اهل بیت علیهم السلام قرار بده.
خدایا! روز قیامت، ما را از شفاعت محمد و آل محمد محروم نکن.
خدایا! دین ما، کشور ما و این مردم پرقیمت ما، محراب و منبر ما، ماه رمضان و محرم و صفر و فاطمیه ما، حوزه‌های علمیه، مراجع و رهبری را از حوادث حفظ فرما.
خدایا! به حقیقت زهرا علیها السلام، امشب امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما قرار بده.

جلسہ ششم

محبت و اثر پروردگار بہ انسان

مقدمه بحث

تمام ظاهر و باطن هستی، آثار محبت پروردگار است. محبت پروردگار به همه موجودات است؛ اما محبتش نسبت به انسان، طبق معارف اسلامی، محبت ویژه است. در یک روایت قدسی آمده که می‌فرماید: ای انسان! برخوردیم با تو به گونه‌ای است که گویا غیر تو را در همه جهان آفرینش خلق نکرده‌ام. این گونه با محبتم با تو روبه‌رو هستم. این محبت، محبت ویژه است.

نشانه‌های محبت پروردگار به انسان

الف) پیامبران و امامان معصوم

از محبتش است که ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام معصوم را برای انسان قرار داده تا دست انسان را بگیرند و او را تا بهشت جاویدان بدرقه کنند.

ب) ۱۱۳ کتاب آسمانی

از محبتش است که ۱۱۳ کتاب آسمانی (به فرموده خودش در قرآن، کل این کتاب‌ها موعظه و هدایت بوده) برای امت‌های گذشته فرستاد تا کسی بدبخت و شقی و تیره‌بخت نشود.



ج) قرآن مجید

از محبتش است که قرآن مجید را فرستاد و در قرآن هم اعلام کرد این قرآن من، هم درمان‌کننده است و هم مهر و رحمت من برای شماست. قرآن درمان می‌کند، البته اگر بیمارِ بخل، حرص، نفاق و کبر، خودش درمان را بخواهد. اگر به بیمار نسخه بدهند، بیمار هم نسخه را تا کند و در طاقچه بگذارد و بگوید نمی‌خواهم، بیماری می‌ماند و رد نمی‌شود. بعد هم یا عضوی فاسد می‌شود یا از پا درمی‌آید و یا می‌میرد.

د) خداوند، خواهان هدایت انسان

از محبتش است که هدایت ما را می‌خواهد. خداوند در قرآن مجید کراراً می‌گوید: «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^۱ من زوری و به‌اجبار، هدایت‌شدن شما را نمی‌خواهم. من خدای اجبارکننده و زورگیری نیستم. اگر خدای زورگیر و اجبارکننده‌ای بودم، بالاجبار همه شما را هدایت می‌کردم؛ ولی آن هدایت چون خواست و عمل خودتان نبود، ارزش و فایده‌ای ندارد. آن هدایت اجباری، ثواب و پاداشی ندارد. معصیت اجباری هم عذاب ندارد.

من شما را نه در عرصه هدایت و نه در عرصه گناه هل می‌دهم که دست خودتان نباشد. بنابراین هیچ گناهی را نمی‌شود به او نسبت داد که اگر من حرام خوردم، شراب خوردم، قمار کردم و آدم کشتم، کار او باشد. کار او نبوده! در هدایت هم همین‌طور است؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۲ این قرآن «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» است. «ذکر» در این آیه، یعنی یادآوری‌کننده و توجه‌دهنده قرآن من به همه حقایق، معارف، واقعیت‌ها، درستی‌ها و خوبی‌ها توجه می‌دهد. اما «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» اگر خودتان بخواهید. اگر نخواهید، قرآن من برایتان کاری نمی‌کند. فکر نمی‌کنم ما خانه‌ای از مسلمان‌ها را در

۱. نحل: ۹.

۲. تکویر: ۲۷.

ایران پیدا کنیم که قرآن در آن خانه نباشد. قرآن حداقل پای سفره عقد و کنار تابوت مرده هست. قرآن در همه خانه‌ها هست؛ اما در همه خانه‌هایی که قرآن هست و با قرآن رابطه ندارند، در واقع هدایت قرآن را نخواستند، بخیل، مغرور، بی‌حجاب، متکبر، سگ‌باز، غاصب و منافق هم هست. قرآن هست، ولی نمی‌خواهد! پروردگار که دارنده قرآن است، می‌فرماید: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» قرآن من توجه‌دهنده به حقایق است، البته برای کسی که با آزادی و اختیار بخواند بنای زندگی‌اش را مستقیم بالا بیاورد؛ اما اگر قرآن مرا نخواهد، بنای ساختمان‌ش کج بالا می‌آید و بعد هم روی سر خودش هوار می‌شود. هیچ‌کس هم نیست که او را از این هوار گناهان و معاصی بیرون بیاورد تا اینکه دچار آتش دوزخ بشود. آنجا هم کسی نیست که نجاتش بدهد. در قرآن می‌فرماید: شفیع، نجات‌دهنده و دستگیرکننده‌ای ندارد. چه‌بسا کسی که بیگانه از قرآن و حقایق قرآن باشد، دوست‌داری ندارد و از میلیاردها مردم قیامت، کسی نیست که دوستش داشته باشد و برای نجاتش دستی بلند بکند.

ه) تنظیم حلال و حرام برای انسان

از محبتش است که برای ما حلال و حرام تنظیم کرده. حقیقت حلال و حرام در عشق او به انسان ریشه دارد. اگر به ما محبت نداشت، رهایمان می‌کرد و می‌گفت: هر کاری می‌خواهی، بکن. هرچه می‌خواهی، بخور. هرچه می‌خواهی، بپوش. هر شکلی که می‌خواهی، بیرون بیا. هر دستی که می‌خواهی، جلوی هر کسی دراز بکن؛ اما نمی‌پسندد! یک آیه در قرآن هست که باید عمقش را نگاه کرد. قرآن مجید را باید عمقی نگاه کرد، و الا اگر بخوایم ظاهرش را برای خودم و دیگران معنی کنم، اثرگذار نیست. به قول وجود مبارک حضرت رضا (ع)، «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْعُونَا»^۱ اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را بفهمند، از ما پیروی می‌کنند. آیه می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ غَفِي عَنْكُمْ وَلَا

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۰۷.

يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ^۱. «إِنَّ» از حروف تأکیدیۀ زبان عرب و به معنای یقیناً، مسلماً و قطعاً است. «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» خدا راضی نیست که حتی یک نفر از شما در روز قیامت به جهنم بروید؛ چون کفر سرازیری به سوی جهنم است. خداوند می‌گوید من راضی نیستم که یک نفرتان به جهنم بروید. شما هم با اختیار، انتخاب و اراده خودتان، همچنین با کمک گرفتن از قرآن و دین من به جهنم نروید.

قرآن، نشانگر راه زندگی و سعادت آخرت

این محبتی که به انسان دارد و به‌خاطر محبتش هم راضی نشده است ما یک قدم خلاف در زندگی برداریم، یک لقمۀ حرام بخوریم، یک نگاه زشت بکنیم، یک حرف بد بزنیم، غیبت کنیم و تهمت بزنیم. راضی نشده است که یک واحد باشیم، ولی همه باهم اختلاف و تنازع، کشمکش، تعصب شهری و قبیله‌ای داشته باشیم. خداوند همه اینها را در قرآن مردود دانسته و باعث فساد و تباهی، بی‌ارزش شدن و ریخته‌شدن آبرو بیان می‌کند. پیغمبر ﷺ می‌فرمودند: من برای بعد از خودم، از طوفان‌ها، آمدن سیل‌های بنیان‌کن و زلزله بر اتمم نمی‌ترسم؛ چراکه طوفان و بادهای سخت، سیل و زلزله طبیعت زمین است. آنچه مرا از اتمم به‌شدت به وحشت انداخته، این است که بعد از من فرقه‌فرقه و جداجدا شوند. یک‌جا و در یک شهر زندگی کنند، ولی گروه‌گروه با هم بد باشند. گروه‌گروه هرچه را می‌خواهند، فقط به‌طرف خودشان بکشند. این مرا می‌ترساند و ترسانده است. قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا»^۲ سر این امور مادی و دنیایی، سر این وزارت‌ها، وکالت‌ها و صندلی‌ها با هم نزاع و دعوا نکنید! این خواست پروردگار است که می‌فرماید یکی باشید چه آیه عجیبی هم در این زمینه در سوره آل عمران نازل کرده است! در این آیه می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۳ همه اهل قرآن باشید. قرآن می‌گوید دعوا نکنید، پس دعوا

۱. زمر: ۷.

۲. انفال: ۴۶.

۳. آل عمران: ۱۰۳.





نکنید. قرآن می‌گوید بگومگو برای مناطقتان نکنید و نگوئید ما تهرانی هستیم، از شما بالاتریم؛ ما تبریزی هستیم، از شما بهتریم؛ ما اصفهانی هستیم، از شما بهتریم؛ ما کجایی هستیم، از شما جلوتریم و همه چیز هم باید برای ما باشد. این کار را نکنید! این حرام است و عامل آبروریزی. این متن قرآن است: «فَقَشَلُوا وَتَذَهَّبَ رِيحُكُمْ»^۱ آبرویتان می‌رود و ضعیف و ناتوان می‌شوید. هرچه شما ناتوان بشوید، به تناسب ناتوان تر شدن شما، آن که برابرتان است، قوی تر شده و برنده می‌شود. دست شما در اختلاف خالی شده و طرف مقابلتان همه چیز را برنده می‌شود. این کار را نکنید!

این از محبتش است که می‌گوید متحد باشید و تفرقه نداشته باشید، جداجدا و شهرشهر نباشید. چقدر این آیه عالی است! پروردگار به ما می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»^۲ منم که شما را سیاه، گندم‌گون، زرد، قرمز و سفیدپوست آفریدم. الآن هم این نوع انسان‌ها در همه جای دنیا هستند؛ چینی‌ها، سرخ‌پوست‌های آمریکا، سیاه‌پوست‌های آفریقا و سفیدپوست‌های خاورمیانه و اروپایی‌ها. اگر همه شما را یک شکل می‌آفریدم، معلوم نبود که کی به کی است!

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» بالارزش‌ترین شما کسی است که پرهیزکاری‌اش از گناهان بیشتر باشد. شما با هیچ شهری و هیچ رنگی امتیاز نداری. پیغمبر ﷺ ناله می‌زدند: «لَا فَخْرَ لِلْعَرَبِ عَلَى الْعَجَمِ» عرب هیچ افتخاری بر غیرعرب ندارد. «لَا» یعنی هیچ! «وَلَا لِلْأَبْيَضِ عَلَى الْأَسْوَدِ» سفیدپوستان هیچ ارجحیتی بر سیاه‌پوستان ندارند. همه شما فرزند یک مرد و زن به نام آدم ﷺ و حوا ﷺ هستید. حال این که امتیازات خیالی و ساختگی برای خودتان درست کرده‌اید و جداجدا و متفرق شده‌اید، این امر، هم خلاف من است و هم ارزشتان را می‌شکند، هم آبرویتان را می‌برد و هم در برابر دیگرانی که با شما نیستند، تهی دست می‌مانید و دیگران برنده می‌شوند.

۱. انفال: ۴۶.

۲. حجرات: ۱۳.

جلوهای از محبت پروردگار در دل انبیا و ائمه

قرآن محبت او به ماست. قرآن شفا و درمان‌کننده ماست؛ البته اگر بخواهیم! راه درمان قرآن مفصل است، اما الآن فرصتی نیست که من برایتان توضیح بدهم. عجیب است که این محبتش را در دل تمام انبیا و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) پر کرده است. تمام انبیا عاشق مردم بودند. هر پیغمبری که روز اول به پیغمبری مبعوث می‌شد، جامعه پر از فاسد، خلافکار، قاتل و رباخوار بود؛ اما پیغمبری که برای مردم مبعوث شده بود، عاشق مردم بود و برای هدایتشان به دنبال مردم می‌آمد. نوح (علیه‌السلام) ۹۵۰ سال بین مردم آمد، آنها کتکش زدند و لباسشان را روی صورتشان می‌انداختند که نوح (علیه‌السلام) را نبینند. شب و روز، آشکار و پنهان، به او حمله کردند. وقتی نوح (علیه‌السلام) می‌خواست حرف بزند، انگشتشان را در گوش می‌گذاشتند؛ اما ۹۵۰ سال مردم را رها نکرد و دوستشان داشت.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در اوج مهرورزی و رحمت

این محبت جلوه محبت حق بود. این محبت همین‌طور در دل انبیا می‌جوشید تا نوبت به پیغمبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رسید. او نسبت به مردم به‌طور عجیبی عاشق بود. ما در آخر سوره توبه می‌خوانیم: «حَرِصٌ عَلَيْكُمْ»^۱. این خیلی حرف است! «حَرِصٌ» صیغه صفت مشبه و به‌معنای به‌شدت حریص است؛ یعنی این حرص با وجود پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یکی شده بود. پیغمبر من عجیب به شما مردم طمع دارد. طمع دارد که یک نفرتان بدون هدایت و بدون ارتباط با پروردگار ننماید. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» وقتی مؤمن می‌شوید، نسبت به شما در اوج مهرورزی و رحمت هست. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عاشق بود! البته مکه‌ای‌ها و منافقین مدینه با این عاشق تا آخر عمرشان خوب تا نکردند و بعد از رحلتشان هم، با اینکه ۲۳ سال سفارش اهل بیتشان را کردند، خوب تا نکردند. حالا نکردند دیگر! اما حضرت خیلی مهربان بودند.

۱. توبه: ۱۲۸.



خانمی در بیابان با سه پسرش چادر نشین بودند. گوسفند و شتر داشتند. مسلمان هم شده بودند. چادر نشینی‌شان سی‌چهل فرسخ تا مدینه فاصله داشت. بچه‌ها بارها دیدند مادرشان التماس می‌کند که یک بار مرا به مدینه ببرید تا پیغمبر ﷺ را فقط ببینم. فرزندانش می‌گفتند: چشم! الآن زمستان است. الآن تابستان است. الآن وقت علف‌چر شتر و گوسفند است. مدام بهانه می‌آوردند.

یک روز در سفری که پیغمبر ﷺ داشتند، از آن منطقه عبور کردند. هوا هم خیلی گرم بود. پیرزن سرِ چاه آب آمده بود. یک بند بزرگی هم به مشکش بسته و در چاه انداخته بود که پُر کند و به چادر بیاورد و غذا بپزد. پیغمبر ﷺ سر چاه سلام کردند. لباس خاصی نداشتند. در تمام عمرشان با یک کهنه‌پیراهن و یک کفش معمولی زندگی کردند. خودشان خیلی از ایام عمرشان را در خانه غذا درست می‌کردند و شیر می‌دوشیدند. عجیب آدم شکسته‌نفس، متواضع، فروتن و نرمی بودند. بالا سر پیرزن ایستادند و فرمودند: مادر، سلام. پیرزن سرش را بلند کرد، فکر کرد یک آدم خیلی معمولی است، گفت: سلام. فرمودند: این مشک پُر شود، سنگین نیست؟ گفت: چرا سنگین می‌شود. فرمودند: می‌تونی بالا بکشی؟ گفت: خرده‌خرده و نفس‌نفس‌زنان، با درد بازو و کمر (من روایت را توضیح می‌دهم). فرمودند: می‌خواهی من برایت آب را بکشم؟ گفت: اگر این کار را بکنی، من دعایت می‌کنم. دعایم هم این است که خدا پدر و مادرت را رحمت کند. فرمودند: طناب را به من بده.

حضرت مشک را بالا کشیدند. مشک سنگین هم بود! به پیرزن فرمودند: می‌خواهی کجا ببری؟ گفت: در این چادرهای روبه‌رو می‌برم. فرمودند: شما جلو برو، من مشک را می‌آورم. حضرت بند مشک را به گردنشان انداختند. آفتاب به شدت می‌تابید و تمام بدن پیغمبر ﷺ خیس عرق شده بود. دوستان آمدند و گفتند: آقا! این مشک را به ما بده تا بیاوریم. هوا خیلی گرم است! نگاه محبت‌آمیزی به دوستان کردند و فرمودند: علاقه دارم که خودم بار امتم را به دوش بکشم. این محبت چیست؟! چه گفته و چه کار کرده است!

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار^۱

این ترجمه یک جمله ابو حمزه ثمالی است که امام چهارم می‌گویند: عمری است من گناه کرده‌ام، اما جوری با من رفتار می‌کنی که انگار تو از من حیا می‌کنی.

حضرت به دوستانشان فرمودند دوست دارم که خودم بار امتم را به دوش بکشم و مشک را کنار چادر آورند. پیرزن گفت: آقا بفرمایید داخل و خستگی در کنید. فرمودند: نه کار دارم و باید بروم. مدتی بعد، سه پسر پیرزن رسیدند. به بچه‌هایش گفت: از آن آقای که این لباس تنش است، تشکر کنید. امروز او مشک آب را تا اینجا آورده است. بچه‌ها دویدند و دیدند پیغمبر اکرم ﷺ است. گفتند: آقا نرو! اگر مادر ما بفهمد که شما بودید، دق می‌کند تا درست شما را نبیند. برگردید و در چادر بیاوید تا مادرمان شما را به‌خوبی ببیند و زیارت کند.

حالا این که برای پیغمبر ﷺ هیچ چیزی نیست! خداوند در شب معراج به او فرمود: اکنون که می‌خواهی به به زمین برگردی، مثل اینکه می‌خواهی چیزی به من بگویی؟! عرض کرد: خدایا! بله. اگر اجازه می‌دهی، بگویم. خداوند هم فرمود بگو. حضرت فرمودند: روز قیامت چطوری می‌خواهی حساب امت مرا بکشی و با امت من چه کار می‌کنی؟ امت یعنی شماها. دایره کلمه امت محدود است و خود پیامبر ﷺ افراد خائن، ظالم، عرق‌خور حرفه‌ای و بی‌حجاب را فرموده‌اند اینها از من بیزار هستند و خارج از امت من هستند. وقتی حضرت فرمودند با امت من چه کار می‌کنی، خطاب رسید: یا رسول الله! من محشر را برای امت دو قسمت می‌کنم. تو از یک گوشه محشر فریاد بزن «اُمّتی اُمّتی»، منم جوابت را می‌دهم «رَحْمَتی رَحْمَتی». حتی نوشته‌اند که تا روز رحلتشان این دغدغه را داشتند، برای همین جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: آقا! نگران و ناراحت نباش که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^۲ من تو را نسبت به امت در قیامت راضی می‌کنم و نمی‌گذارم نگران و ناراحت باشی.

۱. شعر از سعدی.

۲. ضحی: ۵.





با این محبت عجیبشان، می‌خواستند همه هدایت شوند. می‌خواستند همه به حرف خدا گوش بدهند و مؤمن شوند و اعمال صالح داشته باشند. هفتاد نفر از یارانشان را جلوی چشمشان در جنگ احد کشتند. عمویشان و مصعب بن عمیر را کشتند. به پیشانی‌شان سنگ زدند، پیشانی شکافت و خون ریخت. به دندان‌شان سنگ زدند و دو تا دندان‌شان شکست و افتاد. صحابه دیدند زیر لب زمزمه می‌کنند، خوشحال شدند و فکر کردند که حضرت دارند نفرین می‌کنند و الآن همه نابود می‌شوند. جلو آمدند و دیدند که به پروردگار می‌گویند: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ خدایا! اینها نمی‌دانند من چه کسی هستم و تو چه کسی هستی. توفیق بده که هدایتشان کنم.

قلب اهل بیت علیهم‌السلام، عرش محبت به مردم

این محبت رسول خداست که به اهل بیتش هم سرایت کرد. قلب اهل بیت علیهم‌السلام عرش محبت به مردم بود. امام مجتبی علیه‌السلام می‌گویند: خیلی اتفاق می‌افتاد که وقتی نصفه شب بیدار می‌شدم (چهارپنج‌ساله بودم)، صدای مادرم از اتاق می‌آمد. گوش می‌دادم و می‌دیدم که می‌گویند خدایا! همسایگان؛ خدایا! بیماران همسایگان را شفا بده و مشکلاتشان را حل کن. من صبح به مادرم می‌گفتم: مادر! دیشب این‌همه نماز می‌خواندی و سرپا بودی و گریه می‌کردی، چرا به دیگران دعا می‌کردی و به خودمان دعا نمی‌کردی؟ می‌فرمودند: حسن جان! «الجارُ ثُمَّ الدَّارُ»^۲ اول به سراغ دیگران برو و بعد به سراغ خودت بیا.

امام حسین علیه‌السلام روی زین اسب نشسته بودند و به شدت خسته، در اوج تشنگی و داغ‌دیدگی و بدن پر از زخم، هنوز از اسب نیفتاده بودند. زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرمایند: وقتی برای خداحافظی از من آمده بودند، موقعی که نفس می‌کشیدند، خون از بدنش بیرون می‌زد؛ از بس به ایشان زخم خورده بود. نیزه‌شان را در زمین فرو کردند، صورتشان را برای رفع

۱. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۱۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۳.

خستگی روی نیزه گذاشتند. عمرسعد گفت: کسی هست که کارش را تموم کند؟ یک پهلوانی گفت: من هستم. عمرسعد گفت: برو! ابی‌عبدالله علیه السلام از روی زین دیدند که یک نفر به طرفشان خیز برداشت، برای همین دستشان را برای دفاع آماده کردند. این پهلوان رسید و ابی‌عبدالله علیه السلام با او درگیر شدند. امام شمشیر زدند و یک پای دشمن از ران قطع شد. یک پا روی زمین افتاد و تعادلش به هم خورد. خودش پای دیگرش را از رکاب بیرون آورد و روی زمین افتاد. در جا ابی‌عبدالله علیه السلام پیاده شدند. می‌گویند آدم تشنه و گرسنه خیلی عصبانی است، راست می‌گویند؟ عصبانی و گرسنه است، تا در اتاق را باز می‌کند، می‌گوید سفره و غذا چه شد؟ آب بیاور! امام علیه السلام هم تشنه و گرسنه و هم داغ‌دیده هستند، اما از اسب پیاده شدند و بالای سر دشمن آمدند و فرمودند: آیا تو را به خیمه‌هایم ببرم و بگویم زخمت را ببندند؟ آن شخص خجالت کشید و گفت: نه! قوم و خویش‌هایم در لشکر هستند. صدایشان کن که بیایند و مرا ببرند.

امیدواری بندگان به محبت پروردگار

این محبت است! آیا باید از این آدم بُرید؟ چون آدم در چهار تا اداره می‌رود و جوابش را نمی‌دهند یا این که چون گرانی می‌شود، باید گفت نه، ما این دین، این جلسات، این مسجد، این آخوندها و این ائمه را نخواستیم! واقعاً می‌ارزد که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابی‌عبدالله علیه السلام دست‌بردارم؟ برای چه دست‌بردارم؟ برای اینکه یک‌خرده فروشم کم شده و سختی به من رسیده است! به ابی‌عبدالله علیه السلام چقدر سختی رسیده است؟ این قدر سختی رسیده که جهان مانند روز ابی‌عبدالله علیه السلام را تا حالا ندیده است.

دگر تا جهان است بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین^۱

۱. شعر از مخبر فرهمند.

ابی عبدالله علیه السلام تمام سختی‌ها را در روز عاشورا دیدند، پس چرا از خدا دست برنداشتند؟ چرا به خدا پیشنهاد ندادند که ای قدرت بی‌نهایت، به زمین بگو دهان باز کند و این سی‌هزار نفر را پایین ببرد؟ اینها دشمن هستند و من عاشقم! چرا این پیشنهاد را نکردند؟ چرا بی‌صبری، تحمل نکردن و گفتن حرف‌های بیهوده به روحانیت شیعه واجدالشرایط؟ این محبت خداوند است! آن وقت خدا، ۱۲۴ هزار پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم السلام از ما خواسته‌اند که بدنمان را با مال حلال به کمال برسانیم و وجودمان را هم با قرآن و فرهنگ آنها؛ آیا باید جواب داد یا نه؟

خدایا! من بد کردم. خدایا! من داوری‌های نابجا در حق خودت، پیغمبرت و ائمه طاهرين علیهم السلام کردم. خدایا! بی‌حوصلگی کردم و عجز نشان دادم. خدایا! به گناه افتادم و حالا فهمیدم که بد شده است. خدایا! اگر بیایم، قبول می‌کنی؟

باز آ باز آ، هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت‌پرستی، باز آ
این درگه ما درگه ناامیدی نیست صدمبار اگر توبه شکستی، باز آ

خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۱ ای بندگان من که همه وجودتان را هزینه گناه کرده‌اید، از من ناامید نشوید و بیایید. «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» تمام گناهان دوره عمرتان را می‌بخشم. «إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».

ز هرچه آن غیر یار استغفرالله	ز بود مستعار استغفرالله
سرآمد عمر و یک ساعت ز غفلت	نگشتم هوشیار استغفرالله
نکردم یک سجودی در همه عمر	که آید آن به کار استغفرالله
ز کردار بدم صد بار توبه	ز گفتارم هزار استغفرالله
شدم دور از دیار یار، ای فیض	من مهجور زار استغفرالله ^۳

۱. شعر از ابوسعید ابی‌الخیر.

۲. زمر: ۵۳.

۳. شعر از فیض کاشانی.

کلام آخر؛ بی‌تابی حضرت فاطمه (علیها السلام) از فراق پدر

چهارپنج نفر از خانم‌های مدینه به دیدنش آمدند. در بستر افتاده بود و قدرت حرکت نداشت. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: دستمال سیاهی به سرش بسته بود. بدن فقط پوست و استخوان شده بود و برای گریه کردن جوهره صدا نداشت. خانم‌ها گفتند: دختر پیغمبر! ما آمده‌ایم به شما پیشنهاد بدهیم که اگر برای خانه کاری دارید، انجام دهیم. فرمودند: من کاری ندارم! چون نزدیک رفتنم است، خودم بلند شدم و آرد خمیر کردم و برای بچه‌هایم و علی نان پختم. خودم لباس‌های همه‌شان را شستم. حالا که شما درخواست دارید برایم کاری انجام بدهید، مانعی ندارد. خانم‌ها! من دلم خیلی برای پدرم تنگ شده است و دلم می‌خواهد سر قبرش بروم؛ اما نمی‌توانم بلند شوم. به من کمک بدهید و مرا تا سر قبر پدرم ببرید.

من یک‌بار نصفه شب، وقتی در مدینه بودم، از کنار در خانه‌اش تا قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قدم کردم (چون در خانه‌اش در مسجد باز می‌شد و بعد از رحلت پدرش در مسجد را بستند و در خانه‌اش را هم تیغه کردند، مجبور بودند بیرون بیایند و بعد سر قبر بروند)، پانزده قدم بیشتر نبود.

چند قدم که رفتند، فرمودند: خانم‌ها! بگذارید بنشینم. نمی‌توانم بیشتر بروم. حضرت روی زمین نشستند و به گونه‌ای ناله زدند که سنگ را آب می‌کرد. زن‌ها دورش بودند. هر کسی که رد می‌شد، می‌گفت این کیست که این جور ناله می‌زند؟ به او می‌گفتند: فاطمه زهرا (علیها السلام) است. وقتی آماده شدند، دوباره گفتند: حالا زیر بغلم را بگیرید و ببرید.

خانم را تا کنار قبر آوردند. مانند کبوتری که بال بکشد و وارد لانه بشود، خودشان را از دست زن‌ها درآوردند و با همه بدن روی قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) انداختند و فرمودند: «يَا أَبَتَاهُ! رُفِعَتْ قُوَّتِي وَ خَانِي جِلْدِي وَ شَمَتَ بِي عَدُوِّي وَ الْكَمَدُ قَاتِلِي». 'من فقط جمله آخر را معنی کنم، با اینکه طاقتش را ندارم. خاک بر دهانم! «أَبَتَاهُ! وَ الْكَمَدُ قَاتِلِي» بابا بلند شو، بین غصه دارد مرا می‌کشد. حضرت ناله زدند و روی قبر بی‌حال شدند.





من از قول شما مردم بامحبت شیعه از دختر پیغمبر ﷺ: خانم! شما وقتی روی قبر پدرتان افتادید، سخت تر بود یا وقتی دختر سیزده ساله خودش را در گودال روی بدن قطعه قطعه بابا انداخت؟ سکینه ؑ می گفت: مردم! مرا نبرید و بگذارید پیش پدرم بمانم. هرچه گفتند بدن را رها کن، این کار را نکرد. «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ»^۱ جمعیتی در گودال ریختند و با تازیانه و کعب نی به سکینه ؑ حمله کردند.



۱. لیهوف سید بن طاووس، ص ۱۸۰.

جلسه هفتم

آبادی قیامت و بهشت در

گرو سلامت دل

سفرش قرآن به نگاه عقلی در جهان هستی

جهان و آفریده‌های در آن، از آثار محبت پروردگار است. پروردگار در قرآن امر می‌کند که به این آثار دقت عقلی کنید. ببینید که بفهمید و آگاهی پیدا کنید به این که تمام خلقت، حق و درست است. ﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾^۱ تا در این نگاه عقلی به اینجا برسید: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۲ آسمان‌ها، زمین و آنچه میان آسمان‌ها و زمین است، براساس درستی و راستی و حق آفریده شده است. شما سر سوزنی باطل در این جهان پیدا نمی‌کنید!

انسان، از آثار رحمت پروردگار

یکی از آفریده‌ها که از آثار رحمت خداست، انسان است. انسان جزئی از جهان خلقت است. همان‌طور که در آیه شنیدید تمام جهان براساس حق آفریده شده، آدمی هم براساس حق آفریده شده است. در نتیجه، وجود ما وجود باطل، پوچ و بازیچه نیست. این حق‌بودن و درست‌بودن خلقت ما، همچنین این که پروردگار عالم به ما محبت ویژه دارد و به‌خاطر محبتش، راه هدایت را برای ما باز کرده است تا ما در این راه، با کمک خودش،

۱. روم: ۵۰.

۲. احقاف: ۳.



پیغمبرانش، کتاب‌هایش و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) با حقایق آشنا بشویم و وجودمان ظرف آگاهی به خداوند، قیامت، حلال و حرام، معارف و حقایق بشود. وقتی ظرف چنین آگاهی‌ای بشویم و این آگاهی را به عرصه عمل بیاوریم، یعنی علم و آگاهی‌مان را به عمل تبدیل کنیم، این‌طور که خود وجود مقدسش در سوره بینه اعلام کرده است، ما بهترین جنبنده عالم می‌شویم و دیگر مقامی مافوق ما نخواهد بود.

در واقع، ما در زمین زندگی می‌کنیم، اما سرمان از عرش بالاتر است و وجودمان، روحمان و عقلمان در ملکوت است. این‌هایی که عرض می‌کنم، شما می‌توانید در «نهج‌البلاغه»، روایات معصومین و نیز در آیه هفتم سوره بینه ببینید که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»، یعنی کسی که آگاهی‌ها و دانستنی‌هایش را به باور و عمل شایسته تبدیل کرده است. اینها از همه موجودات زنده جهان -ملکی و ملکوتی، غیبی و شهودی- بهتر هستند. این ترازوی ارزیابی پروردگار است. ارزیابی هیچ‌کس هم در این عالم، درست‌تر از خدا نیست.

شخصیت بی‌نظیر مرحوم نراقی

عالم بزرگی داریم که هم خودش خیلی بزرگ است و هم پسرش، هم خودش فقیه کم‌نظیری است و هم پسرش، هم خودش حکیم کم‌نظیری است و هم پسرش، هم خودش دارای تألیفات کم‌نظیری است و هم پسرش. هر دو هم در جایی که به دنیا آمدند، آن زمان حالت ده داشت. این دو عالم بزرگوار، مرحوم ملامهدی نراقی (پدر) و ملااحمد نراقی (پسر) هستند. خدا می‌داند که این پدر و پسر چه سودی برای مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) داشتند و خدا می‌داند که این پدر و پسر برای حفظ این دین، یعنی قرآن و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) چه جانی کردند. مرحوم نراقی پدر کتابی به نام «جامع‌السعادات» دارد که وقتی این کتاب در نجف به علامه بحرالعلوم می‌رسد و می‌خواند، می‌گوید: در اسلام، کتاب اخلاقی‌ای بهتر از این تا الآن سراغ ندارم.



دروغ گویی زبان منکرین خداوند و گنهکاران

همه این عالم کم نظیر و مطمئن را قبول دارند. همه یعنی عرفا، حکما، فلاسفه، فقیهان، اصولیون، لغویون و مؤلفین. کم اتفاق می افتد انسانی چنان به کمال برسد که هیچ کس نتواند بگوید من قبولش ندارم. اگر هم بگوید من قبولش ندارم، با زبانش دروغ می گوید، ولی با دلش دروغ نمی گوید. خیلی ها با زبانشان دروغ می گویند، ولی با دلشان دروغ نمی گویند. کمونیست ها می گفتند جهان از یک ماده به وجود آمده که این ماده، ازلی و ابدی است، رنگ و حجم و بو ندارد و یک انرژی غیر قابل دیدن است. در حقیقت، هر چه درباره ریشه جهان نوشته اند، همان است که قرآن و روایات درباره خدا می گویند. دعوای کمونیست ها با اهل توحید در این هفتاد سال، دعوای لفظی بوده است. ما می گفتیم عالم به وجود آورنده دارد؛ اما آنها می گفتند به وجود آورنده ندارد و در کنار این گفتارشان، می گفتند ضرورتاً عالم به وجود آمده انرژی ازلی است که بوده و اول ندارد. ما هم همین را درباره پروردگار می گوئیم و امیرالمؤمنین علیه السلام هم در دعای کمیل به این امر اشاره دارد: «يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ» ای وجودی که بودی و اولی برای تو نبود. «وَيَا آخِرَ الْآخِرِينَ» ای پایانی که مدتی برای تو نیست. اسلام هم می گوید: پروردگار ازلی و ابدی است، رنگ ندارد و دیده هم نمی شود، کارگردانی اش خیلی قوی و نظمش خیلی شدید است. آنها به زبان می گفتند جهان خدا ندارد؛ اما نمی توانستند به دل بگویند و به دل، اعتقاد به انرژی ازلی و ابدی داشتند.

خیلی از زبان ها دروغ می گوید، ولی دل دروغ نمی گوید. اصلاً کار دل، دروغ گفتن نیست! وقتی به این هایی هم که گناه و معصیت می کنند، عرق می خورند، قمار می کنند، زنا می کنند و مال مردم را می برند، می گویند چرا این کار را می کنید، می گویند دلمان می خواهد. این تهمت به دل است! هیچ دلی در عالم، اینها را نمی خواهد و آنها اشتباه می گویند که دلمان می خواهد. این شهوت، خواسته های نامعقول، هوای نامشروع و اندیشه انحرافی شان است که گناه می خواهد. دل گناه نمی خواهد، بلکه دل جای خدا و بیت الله

است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ، فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ». ^۱ اصلاً از زمان آدم علیه السلام، دل آینه منعکس‌کننده ملک و ملکوت و حقایق بوده است. دل انحراف ندارد، مگر من انحراف را به آن تحمیل نکنم؛ وگرنه اگر رهایش بکنم، روی دل به‌سوی پروردگار است. این شعر برای یکی از بزرگ‌ترین مراجع دو دوره قبل است:

تا بی‌خبری ز ترانه دل	هرگز نرسی به نشانه دل
روزانه نیک نمی‌بینی	بی‌ناله و آه شبانه دل
تا چهره نگردد سرخ از خون	کی سبزه دمد ز دانه دل
از موج بالا ایمن گردی	آنکه که رسی به کرانه دل
از خانه کعبه چه می‌طلبی	ای از تو خرابی خانه دل

از وقتی به دنیا آمدی، دل آباد آباد بود. تو به این خانه بیگانه راه دادی و او خرابش کرد!

در مملکت سلطان وجود	گنجی نبود چو خزانه دل
جانا نظری سوی مفتقرت	که آسوده شود ز بهانه دل ^۲

آبادی قیامت در سایه سلامت دل

کل آبادی قیامت به دل بسته است. آیا این مطلب را می‌دانستید؟ این مطلب را عالمان بزرگوار حاضر در جلسه می‌دانند، اما شما شاید نمی‌دانستید که آبادی تمام قیامت و بهشتش در ارتباط با دل است. سوره شعراء را ببینید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» ^۳ بر فرض که کسی بتواند ثروتی از دنیا به قیامت انتقال بدهد (که نمی‌تواند)، نه ثروت در آنجا سود می‌دهد و نه فرزندان. فرزندان مسئول پرونده خودشان هستند. «إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» ^۴

۱. جامع‌الأخبار، ج ۱، ص ۱۸۵؛ بحار‌الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۲. شعر از آیت‌الله کمپانی.

۳. شعراء: ۸۸. «يَوْمَ» یعنی روز قیامت.

۴. شعراء: ۸۹.



اما کسی که دل سالم داشته باشد، آن دل به او سود می‌دهد. دل سالم، یعنی دلی که حسد، بخل، حرص، کبر، ریا، نفاق و کفر در آن نیست. کسی که با اختیار و زحمت خودش دل سالم در محشر بیاورد، این دل در قیامت به او سود می‌دهد. دل سالمی که شما را وادار می‌کند ظهر و شب و صبح نماز بخوانید. البته سلامت دل ما صددرصد نیست، و گرنه نمازی که از این دل طلوع می‌کرد، صددرصد بود. ما نمازهایمان ناقص است و کم دارد. صد جور شک دارد. اینها مربوط به دل است. حال آن‌کسی که دل سالم دارد، تمام عباداتش صددرصد الهی است.

عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام، صددرصد الهی

از یکی از علمای بزرگ اهل سنت که مذهب حنفی داشت، شعری برایتان بخوانم. شعر خیلی فوق‌العاده‌ای است! من این شعر را وقتی دبستان می‌رفتم، حفظ کردم. البته مضمون این شعر را در کتاب تفسیر «کشف‌الأسرار» میبیدی به شکل نثر دیدم که او هم از علمای بزرگ اهل سنت است. با این حال، شعر برای دانشمند بزرگی است که دیوانش بالای هزار صفحه است. شاعر می‌گوید:

شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی

ما این را نمی‌گوییم، بلکه دیگران می‌گویند! اگر می‌خواهی دلت از آلودگی شرک پنهان و آشکار صاف بشود، تنها صیقل آن، «علی علیه السلام» است. کس دیگری نمی‌تواند دلت را صاف کند.

روز احد چون صف هیجا گرفت^۱ تیر مخالف به تنش جا گرفت

این تیر عضله پا را شکافت و وارد استخوان شد. درد شدید است. جراح جبهه آمد. از بس درد شدید بود، حضرت نگذاشتند تیر را بیرون بکشند. جراح پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: علی علیه السلام در خیمه افتاده است. تیر عضله و استخوان را به هم دوخته و وقتی

۱. در آن زمان، حضرت ۲۲-۲۳ ساله بودند.

دست به تیر می‌زنم، ناله می‌کند و نمی‌گذارد دریابورم. من چه کار کنم؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: صبر کن تا ظهر شده و علی وارد نماز شود. آنگاه برو و جراحی کن. تیر را دریابور و پانسمان کن.

پشت به در دسر اصحاب کرد	روی عبادت سوی محراب کرد
چاک بر آن چون گلش انداختند	خنجر الماس چو بفراختند
گفت چو فارغ ز نماز، آن بدید	گل گل خورش به مصلی چکید
ساخته گلزار مصالی من»	«این همه گل چیست ته پای من

جراح گفت: شما در نماز بودی، من پای شما را پاره کردم و تیر را در آوردم. آنگاه استخوان و عضله را پانسمان کردم.

گفت که سوگند به دانای راز	صورت حالش چو نمودند باز
گرچه ز من نیست خبردارتر	که از الم تیغ ندارم خبر
در قدم پاکروان خاک شو	جامی از آرایش تن پاک شو
گرد شکافی و به مردی رسی ^۱	شاید از این خاک به گردی رسی

غفلت انسان از ساختن دلی سالم و پاک

ما این نماز را نداریم؛ چون آن دل صد درصد سالم را نداریم. خودم و بعضی‌ها شصت هفتاد سال است که کنار دل کار نکرده‌ایم و دل از افراد پنهان و بیگانه بوده است. یاد دل نکرده‌ایم، کاری به کار دل نداشته و سؤال علاج از طبیبان دین نکرده‌ایم. ما هشتاد میلیون جمعیت هستیم، چند تا از ما مثل حضرت عبدالعظیم علیه السلام پیش حجت زمان رفته‌ایم تا به او بگوییم آقا! من دینم را به شما ارائه می‌کنم، گوش بدهید و ببینید اصلاً دین، قلب، اعمال و اخلاق من چیست. حضرت هادی علیه السلام وقتی گوش دادند، فرمودند: عبدالعظیم! این دین من امام معصوم و دین پدران معصوم من است. به راستی چند نفر در این مملکت، خودشان

۱. شعر از عبدالرحمن جامی.





را می‌روند و عرضه می‌کنند؟! بسیاری که خودشان را شب‌ها به ماهواره عرضه می‌کنند و بسیاری هم به این تلفن‌های همراه که به تمام کانال‌های فساد جهان وصل است. من اصلاً از اولی هم که این وسیله اختراع شده، نداشتم تا حالا. من هم از دیگران می‌شنوم که این تلفن همراه غیر از سودهایی که دارد، فعلاً چه معدن فساد و گمراه‌کننده‌ای است. ما خودمان را به ماهواره، تلفن همراه و سفرهٔ چلوکباب عرضه می‌کنیم؛ اما نشده که یک بار پیش یک عالم واجد شرایط دلسوز برویم و به او بگوییم حداقل حمد و سورهٔ ما را گوش بده، ببین درست است یا پنجاه سال است نماز باطل می‌خوانیم.

متأسفانه ما روی دل کار نکرده‌ایم! تمام آبادی قیامت به زلف دل پاک و دل سالم گره خورده است. دل وقتی سالم باشد، نمی‌تواند از خدا دور باشد، خدا را عبادت نکند و دست در جیب نرود تا مسجد، حسینیه، مدرسه و درمانگاه بسازد یا یتیم را نونوار کند، بی‌خانه را خانه‌دار کند و پول بیمارستان ندار را بدهد. دل وقتی سالم باشد، اصلاً نمی‌تواند کار خیر نکند. آن‌که ثروت میلیاردری دارد، کار خیر نمی‌کند. قرآن می‌گوید علتش بیماری دلش است. او بخیل است و نمی‌تواند این یک تومان یا دو تومان را از جانش بکند و بدهد. مردی در بیابان خیلی شدید گریه می‌کرد و یک سفرهٔ پر از نان هم کنارش بود. یکی آمد که رد شود، به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: شترم دارد می‌میرد. گفت: برای چه؟ گفت: از گرسنگی زیاد! گفت: گره این سفرهٔ پر از نان را باز کن و دو تا نان جلوی شترت بینداز. مرد گفت: گریه مفت و مجانی است، اما نان دادن مفتی نیست. من گریه می‌کنم، بگذار بمیرد! قرآن می‌فرماید که دل او بیمار است: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»^۱. اگر دل انسان بیمار و خانهٔ تکبر نباشد، من صبح برای نماز، مثل اسفند روی آتش از جا می‌پریم. دل درست نیست که میل به نماز صبح ندارد. دل سالم نیست که نمازهای دیگر را با کسالت می‌خوانم. دل سالم نیست که وقتی سلام نماز را می‌دهم، می‌گویم راحت شدم! انگار خدا کوه دماوند را روی کول من بار کرده است.



روایتی از رسول اکرم ﷺ در خصوص سلامت دل

همه چیز قیامت در امور مثبتش به دل گره خورده است. به اول منبر برگردم. مرحوم ملامهدی نراقی، این عالم کم‌نظیر در کتاب کم‌نظیر «جامع السعادات» می‌گوید: یک روز که پیغمبر ﷺ خانه کعبه، بیت‌الله را طواف می‌کردند، وقتی در طواف به در کعبه رسیدند، دیدند آقای چفت در کعبه را گرفته است و می‌گوید: خدایا! به عظمت و حرمت این کعبه، مشکل مرا حل کن. پیغمبر اکرم ﷺ طوافشان را متوقف کردند و ادامه ندادند و دستشان را روی شانه این مرد گذاشتند. مرد برگشت و دید پیغمبر ﷺ است. حضرت به او فرمودند: خدا را به قسمی بالاتر قسم بده. گفت: قسم بالاتر چیست؟ دقت می‌فرمایید که اگر آدم قردان محبت خدا، اولیای خدا و قرآن باشد، به کجا می‌رسد؟ قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۱ بهترین موجود زنده جهان می‌شود. نگاه نکن که کت و شلوارش کهنه و چهره‌اش خسته است. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: به هیچ کس نگاه حقارت نکن که مبادا در همین پابره‌نه‌ها و کفش کهنه‌ها، اولیای خدا پنهان باشند و تو با تیر تیز نگاه غلط، او را نشانه گرفته باشی.

وقتی مرد گفت قسم بالاتر کدام است، حضرت فرمودند: اگر مؤمن هستی، یعنی همان «إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، خدا را به خودت قسم بده، دعایت مستجاب و مشکلت هم حل می‌شود. بگو خدایا! به حق خودم. مرد مکثی کرد و گفت: نمی‌توانم خدا را به حق خودم قسم بدهم. فرمودند: چرا؟ گفت: من یک‌خرده گرفتار بخل هستم. پول دارم، اما این پول را زندانی کرده‌ام و نمی‌گذارم به کسی بتابد و مشکل کسی را حل کند. روایت برای حضرت صادق علیه السلام است که می‌فرمایند: پیغمبر ﷺ نایستادند و راه افتادند و با صدای بلند که طواف‌کنندگان نزدیکش بشنوند، فرمودند: این حاجی دوزخی است.



من واقعاً از شما تقاضا دارم که وقتی به خانه رفتید، آیه ۱۸۰ سوره آل عمران و آیات سی به بعد سوره توبه را بخوانید، ببینید که خداوند متعال چه عذابی در قیامت برای بخیل قرار داده است؛ البته نه بخیل کافر! آیه می‌فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^۱ أَنَّهُمْ لَا يَخْلُوهَا»^۱ آنهایی که از مال حلالی که به آنها داده‌ام، بخل می‌ورزند، «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تمام ثروتشان را در قیامت به گردن‌بند آتشین تبدیل می‌کنم و در گردنشان می‌اندازم و تا من من هستم، نمی‌توانند از گردنشان در بیاورند. این بخیل است! این دل خراب است!

ارزش مؤمن نزد پروردگار

اگر دل را رها کنند، خانه عجیبی است. اگر دست‌کاری نکنند، خانه ملکوتی است. اگر شیطان را مجانی در این خانه نیاورند و نگویند تا هر وقت دلت می‌خواهد، باش؛ نمی‌دانی آدم به کجا می‌رسد! امام هشتم می‌فرمایند: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام به من گفتند که علی جان! پدرم امام صادق علیه السلام گفته، امام صادق علیه السلام گفته پدرم امام باقر علیه السلام، پدرم زین العابدین علیه السلام، پدرم سیدالشهدا علیه السلام، پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته‌اند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ»^۲ مؤمن واقعی از جبرئیل، میکائیل، ملک الموت و اسرافیل بالاتر است. لذا در روایاتمان داریم که وقتی چنین آدمی می‌خواهد بمیرد، هنوز جان نداده، خدا به ملک الموت می‌گوید بالای سرش برو، اول سلام مرا به او برسان و بعد اجازه بگیر؛ بگو اجازه می‌دهی جانت را بگیرم یا نه! اگر اجازه داد، جانش را بگیر؛ اما اگر اجازه نداد، برگرد.

این قدر مرد و زن مؤمن نزد پروردگار ارزش دارند. این در آیات قرآن هست. من می‌گویم «مؤمن»، نه اینکه فقط ما مردها، بلکه آیه شریفه می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»

۱. آل عمران: ۱۸۰.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۹، ح ۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۷۲.

وَهُوَ مُؤْمِنٌ^۱ هر کس از مردها یا خانم‌ها که مؤمن باشد، «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». اصلاً زن و مرد مؤمن دارای عمل صالح پیش خدا فرقی نمی‌کنند.

بالا ترین و سنگین ترین بدهکاری انسان

من نکته آخر منبر را بگویم. آنچه در این چند شب از محبت خدا، انبیا، ائمه، اولیا، قرآن، همچنین از الطاف و احسان حق شنیدید که در ما تجلی دارد، اگر دین هم نمی‌گفت، ما با عقلمان می‌فهمیدیم که عقلاً ما را به پروردگار، پیغمبر، قرآن و اهل بیت^۲ بدهکار کرده است. آن وقت در قیامت که از قبر درمی‌آییم، خداوند می‌فرماید: مسئول هستی، پاسخ بده! پاسخ بده که چرا گناه کبیره کردی؟ چرا با من مخالفت کردی؟ چرا از پیغمبرم روی برگرداندی؟ چرا از فرهنگ اهل بیتش اطاعت نکردی؟ چرا حرام خوردی؟ چرا حرام انجام دادی؟ اگر کسی جواب قانع‌کننده به خدا بدهد که هیچ‌کس هم ندارد، خدا هم کاری با او ندارند. برادرانم و خواهرانم! تا نمرده‌ایم، بدهکاری‌مان را بپردازیم. این بدهکاری سنگین‌ترین بدهکاری ماست؛ چون طرف طلبکارمان، خدا و پیغمبر^ﷺ، فاطمه زهرا[ؑ]، ائمه[ؑ]، قرآن، بدنمان و جهان است. اصلاً ما با همه وجود به همه چیز بدهکار هستیم؛ چون خیلی خرج ما شده است. مفتی خرج نکرده‌اند و ما بدهکار هستیم.

الهی دلی ده که جای تو باشد	لسانی که در آن ثنای تو باشد
الهی بده همتی آن‌چنانم	که سعیم وصول بقای تو باشد
الهی عطا کن مرا گوش قلبی	که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی عطا کن بر این بنده چشمی	که بینایی‌اش از ضیای تو باشد
الهی چنانم کن از فضل و رحمت	که دائم سرم را هوای تو باشد
الهی ندانم چه بخشی کسی را	که هم عاشق هم گدای تو باشد ^۲

۱. نحل: ۹۷.

۲. شعر از طوطی همدانی.



کلام آخر؛ زادهٔ لیلا مرا محزون مکن!

دیشب مصیبت مادر را خواندم و امشب مصیبت بزرگ‌ترین، بالاترین و بهترین نوه‌اش را بخوانم:

پس بیامد شاه معشوق الست
بر سر نعلش علی‌اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز
گفت که‌ای بالیده سرو سرفراز
ای درخشان‌اختر برج شرف
چون شدی سهم حوادث را هدف

ابی‌عبدالله علیه السلام هیچ جای سالمی ندیدند. در این ۷۲ نفر، همه فقط دربارهٔ علی‌اکبر علیه السلام نوشته‌اند: «فَقَطَعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْباً إِرْباً». وقتی فرقه‌ش را شکافتند، دو تا چشمش را خون پر کرد. راه دیگری برای کنترل اسب نبود و اسب به جای اینکه به طرف خیمه بیاید، وسط لشکر رفت. ابی‌عبدالله علیه السلام وقتی آمدند، دیدند وسط لشکر این‌قدر دست با شمشیر بالا می‌رود و پایین می‌آید که شماره ندارد! معلوم نیست این صد نفر با شمشیر با بدن او چه کردند.

ای به طرف دیده خالی جای تو
خیز تا بینم قد و بالای تو
خیز و تا بیرون از این صحرا رویم
تک به‌سوی خیمه لیلا رویم
این‌قدر بابا دلم را خون مکن
زادهٔ لیلا مرا محزون مکن^۱

۱. شعر از حجت‌الاسلام نیر تبریزی.

لشکر عقب رفت و ابی‌عبدالله علیه السلام با این بدن قطعه‌قطعه ماندند. حضرت می‌خواهند بدن را بلند کنند و از وسط میدان به کناری ببرند، می‌بینند نمی‌شود! هر جای بدن را که می‌خواهند بلند کنند، یک جای دیگر جدا می‌شود و نمی‌شود به این بدن دست بزنند. این پدر داغ‌دیده سر زانو بلند شدند و فرمودند: «يَا فُتَيَانُ بَنِي هَاشِمٍ اِحْمِلُوا اَحَاكُمُ اِلَى الْقُسْطِ»^۱ جوان‌های بنی‌هاشم بیایید!

وقتی جوان‌ها آمدند، آنها هم دیدند که نمی‌شود بدن را بلند کنند. ابی‌عبدالله علیه السلام عبايشان را درآوردند و فرمودند آرام آرام زیر بدن بکشید. سر عبا را گرفتند و جنازه را بلند کردند. ابی‌عبدالله علیه السلام به دنبال عزیزشان می‌آمدند و ناله می‌زدند: علی جان! دیگر بعد از تو با هیچ‌کس حرف نمی‌زنم. علی جان! اگر بنا باشد با کسی حرف بزنم، فقط علی می‌گویم.

دعای پایانی

خدایا! به خون علی اکبر علیه السلام، باران رحمت را بر این منطقه نازل کن.
خدایا! ما را از احسان و لطف محروم نکن.
خدایا! ما و زن و بچه‌هایمان را مؤمن واقعی و شیعه اهل بیت علیهم السلام قرار بده.
خدایا! همه گذشتگان ما، شهدا، شهدای مدافع حرم و شهدای زمان انبیا را امشب سر سفره حسینیت قرار بده.
خدایا! دین ما، کشور و مردم ما، حوزه‌های ما، محراب و منبر ما، ماه رمضان و محرم و صفر و فاطمیه ما، مراجع و رهبری ما را از حوادث حفظ فرما.
من این را برای خودم می‌گویم. شما هم شاید همین باشید، ولی من این‌جوری هستم. از جوانی‌ام تا حالا مدام به خدا می‌گویم (من برای خودم می‌گویم، شما هم اگر دلتان خواست، برای خودتان بگویید): خدایا! می‌دانی و از دل من هم باخبر هستی که صددرصد راضی هستم. هرچه را می‌خواهی از من بگیری، بگیر؛ ولی گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام را از من نگیر.



خدایا! به حقیقت صدیقۀ کبری علیه السلام و به ناله‌های سوزناکش بعد از پدرش، اشتباهات و خطاهای گذشته ما را بیامرز.

خدایا! مرگ ما را مرگ محمد و آل محمد قرار بده.

خدایا! امام زمان علیه السلام را در این لحظه دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! به حقیقت خدیجۀ کبری علیه السلام، فاطمۀ زهرا علیه السلام و زینب علیه السلام، این انسان کم‌نظیر، زن و دختر بی‌حجاب در نسل ما قرار نده.

جلسہ ہشتم

پروردگار، دوست دار منافع

ابدی بندگان

خداوند، بی‌نیاز از بندگی بندگان

خداوند که صفات و کمالات وجود مقدسش را بیش از دوهزار آیه در قرآن بیان می‌کند و نیز ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام، عاشق‌اند به اینکه مردم در صراط مستقیم قرار داشته باشند و از منافع بی‌نهایت سیر در این راه، چه دنیا، چه وقت مرگ، چه برزخ و قیامت بهره‌مند شوند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمله جانانه‌ای در ابتدای خطبه متقین خطاب به عاشقشان، همام بن شریح می‌فرمایند که خطبه‌ای بی‌نظیر در «نهج البلاغه» است. وقتی همام بن شریح اصرار کرد که ویژگی‌های مردم باتقوا را برای من بیان کنید، حضرت فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ»^۱ خدا وقتی انسان‌ها را آفرید، از عبادت، اطاعت، بندگی و فرمانبرداری آن‌ها بی‌نیاز بود. خداوند گدا نبود که مردم طاعت، عبادت و بندگی را به او ارائه کنند.

وقتی چیزی در این هستی نبود، خود هستی هم نبود، خدا بود و کم نداشت. وقتی هم که ظاهر و باطن جهان را آفرید، باز هم همان بود و چیزی به او اضافه نشد. او کمبود نداشت که عبادت عبادت‌کنندگان و طاعت مطیعان کمبودش را جبران کند. خداوند غنی به ذات و غنی مطلق بود. اخلاقی گرفتن نیست، بلکه پرداختن است و سابقه ندارد که حضرت او چیزی را بگیرد. از زمانی که موجودات را آفریده، سابقه دارد که دائم به موجودات پرداخت کرده است. در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



دعای پرفضیلتی داریم: «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ يَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّنِيَّةِ»^۱ این خداست که دهنده‌گی دارد، نه گیرندگی. پرداختن دارد، نه درخواست.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریایی‌اش ننشینند گرد^۲
اگر هیچ کس حرفش را گوش ندهد، برایش مهم نیست. اگر همه هم به حرفش گوش بدهند، باز هم برایش مهم نیست. نظامی می‌گوید:

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرنشین علّمت کائنات	ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات
ما همه فانی و بقا بس تو راست	ملک تعالی و تقدس تو راست
هر که نه گویای تو، خاموش به	هر چه نه یاد تو، فراموش به

سعدی هم می‌گوید:

دست حاجت چو بری، پیش خداوندی بر	که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود
کرمش نامتناهی، نغمش بی‌پایان	هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصود

سراسر نیازمندی در جهان هستی

همه هم بی‌دین شوند، برایش مهم نیست. اصلاً حجم کره زمین چقدر است که حالا جنیدگان روی آن کافر بشوند؟ من در روایاتمان دیده‌ام. باب «سماع‌العالم» کتاب «بحارالأنوار» از معجزات شگفت‌آور ائمه طاهرین علیهم‌السلام است که درباره هستی، خلقت، نباتات، حیوانات، دریاها، ابر و باران و انسان‌ها نظر داده‌اند. شخصی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: کره زمین نسبت به این عالم چقدر حجم دارد؟ حضرت فرمودند: دانه ارزنی است که در یک بیابان بی‌سروته افتاده. چقدر حجم دارد؟ خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین حجم دارد. ستارگانی هستند که خورشید پیش آنها ارزن است و وقتی خورشید کنار آنها قرار بگیرد، به حساب نمی‌آید. همین چند سال پیش بود که ستاره‌ای را در فضای

۱. دعای پرفضیلتی از اعمال شب جمعه.

۲. باباافضل کاشانی.



عالم کشف کردند. اگر کسی از زمین سوار مرکبی شود و ثانیه‌ای (نه دقیقه‌ای) سیصد هزار کیلومتر به طرف آن سیاره برود، پانصد میلیارد سال بعد به آنجا می‌رسد. زمین ما چیست؟ خود ما چه هستیم؟ هشتادونود کیلو گوشت و استخوان هستیم، اصلاً کرایه نمی‌کند که سینه‌سپر کند و بگوید من! کسی در زد، پیغمبر ﷺ فرمودند: کیست؟ گفت: من هستم. حضرت فرمودند: بگو در را باز کن. مگر تو چه داری که می‌گویی من؟ هیچ کس هیچ چیزی ندارد. الان هم هیچ کس هیچ چیزی ندارد. این قرآن است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱ همه شما دست خالی و گدا هستید. هر لحظه گدای هوا، نور، گردش کره زمین به دور خودش و به دور خورشید هستید. هر لحظه گدای آب و نان و لباس هستید. شما چه دارید که مال خودتان باشد؟

درامان بودن پروردگار از معاصی بندگان

حضرت در ادامه خطبه متقین می‌فرمایند: «وَأَمِنَّا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ» از معصیت آنها هم درامان است. کسی این حرف‌ها را می‌زند که علمش سیل‌وار و دانشش به دانش خدا وصل بوده است. کسی این حرف‌ها را می‌زند که روی منبر مسجد کوفه فرمود تمام جاده‌های آسمان‌ها را بهتر از کوچه‌پس‌کوچه‌های این شهرتان می‌دانم. کسی این حرف‌ها را می‌زند که عالم در علمش، در مُشت علمی‌اش بوده است. کسی این حرف‌ها را می‌زند که باطن و ظاهر جهان را می‌دیده است. کسی این حرف‌ها را می‌زند که ورود مغول به خاورمیانه و خونریزی طایفه مغول را خیلی روشن روی منبر کوفه بیان کرده است. کسی این حرف‌ها را می‌زند که تا اعماق آینده عالم را می‌دانسته است. از نهج‌البلاغه و روایاتشان ببینید!

منافع ابدی بندگیِ بندگان نزد پروردگار

«لِأَنَّهُ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ» امیرالمؤمنین (علیه السلام) بندگی، عبادت و بودن در صراط مستقیم را دارای سود می‌دانند و می‌فرمایند تمام موارد بندگی سودمند است. این سود

برای چه کسی است؟ برای کننده‌اش سودمند است. حضرت در جمله قبلی فرمودند خدا بی‌نیاز از عبادات شماست؛ اما طاعات و عبادات شما سود دارد که برگشت سود هم به‌سوی خود شماست و ما اصلاً نمی‌توانیم سود عبادات را حساب کنیم.

من حالا حرف واجبات را نمی‌زنم؛ یعنی آنچه پروردگار عالم بر انسان فریضه دانسته است. من سود یک عمل مستحب را که عبادت مستحب است و نام آن در قرآن برده شده، برای شما می‌گویم. عبادت مستحب، یعنی دلت می‌خواهد، انجام بده؛ دلت می‌خواهد، انجام نده. کار خوبی است، ولی بنده من! تو آزاد هستی؛ می‌خواهی واردش بشو، می‌خواهی واردش نشو. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ»^۱ ما طلبه‌ها در ادبیات عرب خوانده‌ایم که نکره در سیاق نفی، افاده عام می‌کند. در آیه شریفه، یک نکره داریم که «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» است. کلمه «نَفْس» یعنی انسان. این کلمه «الف» و «لام» هم ندارد؛ یعنی به شخص معینی اشاره ندارد. «فَلَا تَعْلَمُ» نفی است و این نفی که آمیخته با «نَفْس» نکره شده، افاده عموم می‌کند و معنی‌اش این می‌شود:

آیه قبلش راجع به نماز شب حرف زده است؛ نه نماز مغرب و عشاء، بلکه نمازی که عاشقانش یک ساعت به اذان مانده یا زمانی که ساعت از نصفه شب گذشته است، بلند می‌شوند و با میل، عشق و اراده خودشان می‌خوانند. این نماز، یازده رکعت است: پنج تا دو رکعت، مثل نماز صبح و یک‌دانه هم یک رکعت. حضرت سکینه علیها السلام می‌گوید من شب یازدهم، در آن آتش‌گرفتن خیمه‌ها، بی‌آبی‌ها، داغ‌ها، بدن‌های قطعه‌قطعه، نبود چراغ و سوخته‌شدن خیمه‌ها، با عمه‌ام کار داشتم و دیدم بین زن‌ها و بچه‌ها نیست. چند قدم رفتم، دیدم کنار تپه‌ای مشغول خواندن نماز شب است. این نماز مستحب هم هست. پروردگار می‌فرماید: هیچ‌کس، یعنی حتی یک پیغمبر و امام و صاحب‌دل، در این عالم از پاداش شادکننده‌ای که برای خواننده این نماز قرار داده‌ام، خبر ندارد.



این یک کار مستحب است. حالا نماز، روزه، خمس، زکات و حج واجبش چگونه است، اصلاً نمی‌توان ارزیابی کرد! امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: کسی که وارد مسجدالحرام می‌شود، هیچ کاری نمی‌کند و چیزی هم نمی‌گوید، فقط گوشه‌ای می‌نشیند و کعبه را نگاه می‌کند. خدا به هر نگاهش صد هزار حسنه به او می‌دهد، صد هزار گناهش را محو می‌کند و صد هزار درجه برای او بالا می‌برد.

منافع عبادات پیش خداست. پیش هیچ کسی نیست! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند که این منفعت‌ها به او نمی‌رسد؛ چون او نیازی به منفعت ندارد و شما انسان‌ها محتاج به منفعت هستید؛ آن هم به منفعت ابدی احتیاج دارید، نه منفعت دو روز دنیا.

خداوند، دوستدار نفع و سود بندگان

حال سؤال این است: چرا خدا عاشق شما و عاشق این است که شما در گردونه جذب این منفعت‌ها قرار بگیرید؟ خداوند دوست ندارد ضرر کنید و نمی‌توان رأی او را هم برگرداند. به هیچ وجه نمی‌شود به خدا گفت مرا آزاد بگذار تا هر گناهی که دلم می‌خواهد، مرتکب شوم. بعد هم مرا به جهنم نبر. خداوند گوش نمی‌دهد و اصلاً قبول نمی‌کند! نمی‌شود به او گفت که من دلم نمی‌خواهد در این دنیا باشم. اصلاً مرا به عدم، یعنی به روزگاری برگردان که هیچ چیزی نبودم. خدا به این هم گوش نمی‌دهد!

اگر خداوند می‌گوید من شما را با این همه گناه به جهنم می‌برم و از رأی خودم هم برنمی‌گردم، به خاطر عشقش می‌گوید از رأی خودم برنمی‌گردم. همچنین گوش هم نمی‌دهد که ما را به نبودمان برگرداند. ما هستیم و خودش، پیغمبرانش، ائمه و بهشت و جهنم. حالا چه کسی دلش می‌خواهد ضرر کند؟ یعنی رابطه‌اش با او، نبوت، امامت و عبادت قطع شود و ظرف زندگی‌اش در دنیا پر از گرفتاری شود. وقت مرگ هم بد بمیرد. برزخ هم بد بگذراند و قیامت هم به دوزخ برود. چه کسی این کار را برای خودش می‌پسندد؟ مگر این که دیوانه، بی‌عقل و بی‌شعور باشد. در قرآن هم می‌گوید: «لَا يَعْقِلُونَ» این‌ها عقلشان را به کار نمی‌گیرند؛ «لَا يَشْعُرُونَ» این‌ها نمی‌فهمند که چه کار می‌کنند.



سود عبادت مال خودتان است. من هم این سود را قرار داده‌ام. اگر من این سود را قرار نمی‌دادم، همه عباداتتان هدر می‌رفت. من عاشقتان هستم که نمی‌خواهم شما را به بیگاری بگیرند. عاشق شما هستم و می‌خواهم وقتی یک سجده یا رکوع می‌کنید و یا نماز می‌خوانید، به سود سنگین ابدی برسید.

ضرر و زیان بندگان در ارتکاب گناه

«لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ» زیان هیچ گناهی هم به او نمی‌رسد. گناه زیان دارد و به خودتان برمی‌گردد. کسی که بیست‌سی سال مشروب حرام می‌خورد، بعدش به دکتر می‌رود و می‌گوید: آقای دکتر، معده‌ام خراب و کلیه‌ام کم‌کار است. رعشه دارم و بی‌حوصله هستم. عصبانی‌ام و این زندگی را نمی‌خواهم. امام هشتم می‌فرماید: دکتر دانا می‌فهمد که چرا مریض شده و به او می‌گوید سی‌چهل سال است عرق خورده‌ای؟ می‌گوید: آری. دکتر هم می‌گوید: قابل‌معالجه نیستی. من فقط می‌توانم مسکن بدهم. این الکلی که در بدنت ریخته‌ای و همه این ساختمان را ویران کرده‌ای، قابل‌علاج نیست و ساختمان بدنت خراب شده است.

امنیت و خیر همه‌جانبه در فرمانبرداری از حق

گناه و معصیت، ضرر و زیان دارد. به‌راستی مردم عالم نمی‌فهمند گناه ضرر دارد؟ همه مردم می‌فهمند. آیا مردم عالم نمی‌دانند خوبی‌ها سودمند است؟ همه مردم می‌دانند. براساس این دانایی است که خدا مردم را به خوبی‌ها دعوت و از بدی‌ها نهی کرده است. محبت انبیا هم در طول محبت پروردگار است. آنها سود ما را می‌خواهند و ضرر ما را نمی‌خواهند. آیا نباید به حرفشان گوش داد؟ یک پیغمبر می‌گوید: ای انسان (مرد و زن)! من آبادی دنیا و آخرت، یک عمر خوب، امنیت همه‌جانبه و سلامت فکر برایت می‌خواهم. راهش هم این است. آیا این را باید رد کرد؟ یک امام، مانند امام باقر علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر امامان می‌گویند: انسان! ما سودبری تو را می‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم ضرر بکنی. آیا باید امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام را از زندگی حذف کرد؟



وقتی اینها را حذف کنیم، چه کسی را باید به جای آنها قرار بدهیم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْعُيُ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ»^۱ شما می‌توانید یکی از این دو تا را انتخاب کنید. اگر خدا را حذف کنید، بخواهید یا نخواهید، شیطان جای خدا را در زندگی‌تان پر می‌کند. اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را حذف کنید، ابولهب جای او را می‌گیرد. اگر علی علیه السلام را حذف کنید، معاویه جایش را می‌گیرد. اگر حسین علیه السلام را حذف کنید، یزید یا دیگران جای اینها را می‌گیرند. آنهایی که خودتان با دست خودتان جای اینها گذاشته‌اید، چه چیزی به شما داده‌اند؟

حالا علی علیه السلام که بود، نهج‌البلاغه و ده برابرش را به شما داده است و ائمه طاهرين علیهم السلام هم یک فرهنگ صددرصد کامل در اختیار شما گذاشته‌اند. هارون، یزید، مأمون، بنی‌امیه و بنی‌عباس، جز ایجاد ضرر برای شما چه کرده‌اند؟ عقل که دارید، تاریخ هم در دستانتان هست، ببینید. شما امام هادی علیه السلام را حذف می‌کنید و متوکل را جای او می‌گذارید که تا وقت مرگش هزاران نفر بی‌گناه را کشت. شما موسی بن جعفر علیه السلام را حذف می‌کنید و هارون را به جایش می‌گذارید که بعضی از شب‌ها دستور داد حداقل شصت نفر از بچه‌های زهرا علیها السلام را از چهارده‌پانزده ساله گرفته تا شصت‌هفتاد ساله، سر ببرند و در چاه بیندازند. شما اولیای خدا را حذف می‌کنید، چه چیزی به جایش می‌گذارید؟ بالاتر از آنها را می‌گذارید که بالاتر از اینها نیست. مساوی اینها را می‌گذارید که خود اینها هستند. در واقع، شما پایین‌تر از آنها را می‌گذارید. شما خوبی را با بدی تغییر جا داده‌اید و کار یهود زمان موسی علیه السلام را کرده‌اید. در سوره بقره است که گفتند مائدة آسمانی را نمی‌خواهیم. سیر و پیاز و عدس برای ما بیاور. موسی علیه السلام رنجیده‌خاطر شد و گفت: آیا شما خوب را با بد جابه‌جا می‌کنید؟

بندگان من! چه می‌کنید؟ چه کسی را می‌خواهید به جای من در زندگی‌تان بگذارید؟ بت! بت بی‌جانی مثل مجسمه‌ها برایتان چه کار کرده‌اند؟ بت جانداري مثل طاغوت‌ها برایتان چه کرده‌اند؟ چه چیزی را می‌خواهید به جای من بگذارید؟

انسان، بی‌نیاز از گناه و نیازمند خوبی‌ها

گناه زیان دارد و زیانش هم برای خود انسان است. همه گناهان زیان دارند و ما اصلاً گناه سودمند نداریم. خداوند مهربان ما را نیازمند به گناه نیافریده است. همه ما امشب بعد از منبر حاضریم دور هم بنشینیم و یک نفر برایمان ثابت عقلی کند که غیبت، تهمت، عرق و ورق، زنا و روابط با نامحرم سودمند است و زیان ندارد. اگر سود داشت که پروردگار آزاد می‌گذاشت. خدا مگر بخیل است که سودی را از ما حذف کند و بگوید خوشم نمی‌آید این سود گیرت بیاید! بخیل که نیست. آنجا جود و سخاوت و کرم بی‌نهایت است. ما چه نیازی به گناه داریم؟ یعنی اگر بر فرض، فردا تمام گناهان در ایران قطع شود، چه ضرری به زندگی ما می‌خورد؟ نه تنها ضرری به ما نمی‌خورد، بلکه خیلی هم سود گیر ما می‌آید. زندان‌ها، بی‌نظمی‌ها و تازیانه محصول گناهان هستند.

ما نیازی به گناه نداریم! چه کسی نیاز به گناه دارد؟ آیا می‌تواند عقلاً و شرعاً ثابت کند که اگر من روزی ده تا گناه می‌کنم، گرسنه و تشنه و نیازمند گناه هستم؟ چه بسا ما به همه خوبی‌ها نیازمندیم؛ چون منافع بی‌نهایتی در دل همه خوبی‌هاست و ما هم نیازمند آفریده شده‌ایم. ما باید این نیازمندی خودمان را با عبادت، درست‌کاری و خوبی، همچنین کمک همدیگر، اتحاد و یکی‌شدن برآورده کنیم.

سه قدم تا رهایی از بلای سنگین برزخ

یک روایت ناب هم برایتان بخوانم. سال ۶۲ مهمان یک آدم خیلی محترم در یکی از شهرهای جنوب خراسان بودم. چهل‌پنجاه‌تا کتاب در اتاقش بود. وقتی شب صاحب‌خانه برای خوابیدن رفت و من تنها در اتاق ماندم، با خودم گفتم کمی کتاب مطالعه کنم. یک کتاب از کتاب‌خانه‌اش آوردم که یک عالم شیرازی نوشته بود. این روایت در آن کتاب بود. روزی یک مرده را در مدینه تشییع کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تا سر قبر به دنبال جنازه آمدند. ساکت بودند. وقتی قبرگن گفت مرده را روی دست من بگذارید تا دفنش کنم،

همین که سرازیر میان قبر شد، یک مرتبه پیغمبر ﷺ ناله زدند. وقتی قبر جلو چشمشان بود و داشتند مرده را در قبر می گذاشتند (یک روز هم این بلا سر همه ما درمی آید)، حضرت یک ناله زدند و در ناله زدنشان فرمودند: «آه مِنْ هَذِهِ الدَّاهِيَةِ الْعُظْمَى»^۱ وای بر این سنگینی، سختی و بلای بسیار بزرگ!

یک مرده را دارند در قبر می خوابانند که نه یک گلیم پاره زیرش انداخته اند، نه یک چراغ برایش گذاشته اند و نه یک ظرف آب. دیشب در تخت خوابش خوابیده بود، لامپ های خیلی زیبایی در اتاق روشن بود و زن و بچه اش هم قربان صدقه اش می رفتند؛ اما الآن او را آورده اند و در خاک گذاشته اند. اکنون هم در قبر را می بندند و می روند. یک نفر به پیغمبر ﷺ گفت: چه کار کنیم که وقتی ما را وارد برزخ کردند، بلای عظیمی که برایش ناله کردی، نبینیم؟ حضرت فرمودند که سه تا قدم بردارید (من به ترتیبی که پیغمبر فرموده اند، می گویم):

الف) دوری و اجتناب از گناه

«اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ»^۲ از همه حرام های خدا دوری کنید. «اجتناب» و «جنب» یعنی دوری؛ اصلاً به هیچ گناهی نزدیک نشوید. اگر نزدیک بشوید، زلفتان به زلف گناه گره می خورد و بعد گنهکار می شوید. همواره بین خودتان و گناه فاصله قرار بدهید.

ب) عمل به فرایض دینی

«وَالْعَمَلُ بِالْفَرَائِضِ» واجبات خدا را انجام بدهید. واجبات خدا چقدر است؟ کم است. سالی یک بار روزه است، آن هم اگر سالم باشیم. عمری یک بار حج است. شبانه روز

۱. ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲. این روایت از پیامبر اکرم ﷺ در هیچ منبعی یافت نشد. روایت صحیح برای امیرالمؤمنین ﷺ و با این مضمون است: «مَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَالَ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَالِاسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ»؛

امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۰.

هفده رکعت نماز است که اگر هفده رکعت را با هم بخوانیم، یک ربع هم نمی‌شود. یکی از واجبات مالی خدا هم خمس است. من یک سال کاسبی کرده‌ام و پول درآورده‌ام. حالا نگاه می‌کنم، می‌بینم یک سال خورده‌ام، پوشیده‌ام، سفر رفته‌ام، ماشین عوض کرده‌ام، دخترم را شوهر و پسر را زن داده‌ام. این همه خرج کرده‌ام و حالا ده میلیون هم اضافه دارم. پروردگار در سوره انفال می‌گوید: هشت میلیون تومان از این ده میلیون تومان هم مال خودت باشد. دویلیونش را برای دین من بده. آیا این خیلی سنگین است؟ آیا سالی یک بار روزه گرفتن، کندن کوه است؟ آیا یک بار مکه رفتن، کندن صخره‌های سخت است؟ آیا خواندن هفده رکعت نماز، جان‌کندن است؟ آیا دادن چند میلیون پول برای خدا، جان آدم را می‌گیرد؟ خدایی که خانه، زن و بچه، کاسبی و مشتری برایم می‌فرستد، این مقدار اندک را به خودش برگردانم. آیا این مسئله واقعاً مثل ملک‌الموت برای من فشار می‌آورد؟

عرب پابره‌نه‌ای در بیابان نشسته بود که مأمور پیغمبر ﷺ آمد، سلام کرد و گفت: از طرف پیغمبر ﷺ آمده‌ام. عرب گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: آیه نازل شده است که شتر، گاو، گوسفند، گندم، جو، طلا، نقره، خرما و کشمش زکات دارد. شما شتر داری؟ عرب گفت: چند شتر دارم. گفت: اگر شتر چندتاست، یکی از شترهایت زکات است. این حکم خداست و من نماینده پیغمبرم. آیا آن یک دانه شتر را می‌دهی؟ عرب گفت: نه، نمی‌دهم. گفت: برای چه نمی‌دهی؟ عرب گفت: برای اینکه اگر خودم بیایم، می‌ترسم شتری را به تو بدهم که لاغرتر و ارزان‌تر است. شترهای من آنجا هستند. تو هم عرب و شترشناس هستی. خودت برو و هر کدام که سرخ‌موتر، گران‌تر، چاق‌تر و بهتر است، بردار و برای پیغمبر ﷺ ببر.

آیا این کار آدم را می‌کشد؟ به‌راستی اگر آدم دست در جیبش کند، می‌میرد؟ آنهایی که مثل شما اهل عبادت هستند، عاشقانه عبادت می‌کنند. اصلاً کسی که عاشق خدا و دستوراتش و فرمان‌هایش نباشد، کم دارد!



ج) نهادینه کردن ارزش‌های اخلاقی

«وَالْإِحْتِمَالِ الْمَكَارِمِ» ارزش‌های اخلاقی را برای خودتان نهادینه کنید تا کریم، سخی، جواد، مهربان و نرم‌خو بشوید. با همه بامحبت برخورد کنید، همه را بپذیرید و در را به روی برادران مؤمنان نبندید. همچنین در برخورد با مردم، خوش‌رو و خوش‌اخلاق باشید. اگر این سه قدم را بردارید، شما به بلای بزرگ شب اول قبر و برزخ برخورد نخواهید کرد.

حکایتی شنیدنی از برزخ شیخ مرتضی آشتیانی

اگر به مشهد رفتید، وقتی به در ورودی حرم از صحن نو می‌رسید، یک قبر در یک طرف در ورودی است که برای مرحوم حاج علی‌اکبر نهاوندی است. آخوند بسیار پرکاری بوده و چهل‌پنجاه تا کتاب خوب دارد. پدر من به نماز جماعتش رفته است. پدرم می‌گفت: این قدر حوصله عبادت داشت که هشتاد سالش بود، اما ذکر رکوع و سجودش را هفت‌مرتبه می‌گفت. عاشق عبادت بود! یک طرف هم قبر حاج شیخ مرتضای آشتیانی است. وقتی شیخ مرتضی از دنیا رفت (مرحوم مجلسی یک سلسله روایت در جلد ششم و هفتم «بحارالأنوار» نقل می‌کند که این مسئله با چند تا از آن روایات تطبیق دارد)، یکی از پاکان خانواده‌اش که از اولیای خدا هم بود، در شب اول قبرش خواب او را دید. حدود ظهر ساعت دوی بعدازظهر که او را خاک کردند، این شخص پاک از اهل بیتش می‌گوید: از بس که تحت‌تأثیر مرگ این آدم بودم، فشار زیادی به من وارد می‌شد. خیلی گریه کردم و در همان خوابم برد. حاج شیخ مرتضی را در خواب دیدم و گفتم: امروز مگر از دنیا نرفتی؟ گفت: بله همین‌طور است.

خود من ارتباطات عجیبی با برزخ در عالم رؤیا گرفته‌ام. اصلاً آدم ماتش می‌برد! چهار سال از فوت پدرم می‌گذشت. یک روز به دعای عرفه مانده بود و می‌خواستم دعا را در تهران بخوانم. در خواب دیدم که پدرم با لباس و کتوشلوار نو، شاد و جوان‌تر از قبل روی پله نشسته است. جلو رفتم، سلام کردم و به او گفتم: بابا! مگر شما از دنیا نرفته‌ای؟ گفت: بله





چهار سال است. گفتم: برگشته‌ای؟ گفت: نه بابا. گفتم: پس چرا من الآن شما را با کتوشلوار دنیایی و قیافه شاد می‌بینم؟ گفت: چون فردا می‌خواهی دعای عرفه بخوانی، اجازه گرفته‌ام که بیایم و در دعای عرفه را شرکت کنم.

اگر مرگ عدم بود، محال بود که آدم این خواب‌ها را ببیند! این شخص هم به شیخ مرتضی گفت: شما را که دفن کردند، وارد برزخ شدی (چون قبر ظرف بدن است و آنجا برزخ نیست. برزخ برای روح با بدن مثالی است). وقتی وارد برزخ شدی، چه شد؟ شیخ مرتضی گفت: خیلی نگذشته بود که وجود مقدس رسول خدا ﷺ تا امام عصر ﷺ بالای روح و بدن مثالی من آمدند و صف کشیدند. دو تا فرشته هم آمدند که اولین سؤالشان این بود: «مَنْ رَبِّكَ» خدای تو کیست؟ پیغمبر ﷺ به هر دو فرمودند: مرتضی هشتاد سال برای قرآن، اهل بیت و علم زحمت کشیده و خسته است. او تازه وارد شده! هرچه سؤال دارید، از من بپرسید. پیغمبر ﷺ همه سؤال‌های آنها را جواب دادند و بعد هم مثل عروس مرا خواباندند و رفتند.

شما هم اگر می‌خواهید از این بلای عظیم درامان باشید، سه تا کار کنید: دوری از محرمات، عمل به واجبات و داشتن اخلاق حسنه. همه عشق خدا، انبیا، امیرالمؤمنین ﷺ و صدیقه کبری ﷺ به شما این است که این‌گونه بشوید. این عشق را پس نزنید! پس‌زدن این عشق در روز قیامت عذاب سنگینی دارد.

استغاثه بندگان به درگاه احدیت

خدایا! ما دلمان می‌خواهد با تو، پیغمبرت، ائمه و قرأت پیوند داشته باشیم، رفیق و هم‌نشین باشیم؛ به ما کمک کن. ما خودمان نمی‌توانیم! چه کار کنیم، ضعیف هستیم. من یک شب در شهری دعای کمیل می‌خواندم، این‌جور که می‌گفتند، خدا رحمت کند، شهید بزرگوار، حسین همدانی هم در کمیل بود. یک مسجد چندهزارمتری در شهر همدان بود، ولی جمعیت به خیابان‌های اطراف کشیده بود. من دعای کمیل را حفظ هستم و در





تاریکی، بدون چراغ می‌خوانم. به اینجا رسیدم و به مردم گفتم: خدا از محبتش فرموده که بنده من! تو یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم. کسی بغل‌دستم بود که مثل مادر بچه‌مرده گریه می‌کرد، اما من او را نمی‌دیدم. در آن تاریکی، همین‌جور که می‌خواندم و مردم زار می‌زدند، آهسته در گوشم گفت: دیگر این روایت را برای مردم نخوان! گفتم: پس چه بخوانم؟ گفت: به خدا بگو این که گفתי اگر یک قدم بیایی، من ده قدم می‌آیم؛ من نمی‌توانم آن یک قدم را هم بیایم. آن یک قدم را هم خودت بیا! من ضعیف و ناتوانم و نمی‌توانم.

ای به ره جست‌وجوی، نعره‌زنان دوست دوست

گر به حرم ور به دیر، کیست جز او، اوست اوست

پرده ندارد جمال، غیر صفات جلال

نیست بر این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست

جامه در آن، گل از آن، نعره‌زنان بلبلان

غنچه بپیچد به خود، خون به دلش تو به توست

دم^۱ چو فرورفت هاست، هوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه، هر نفسی های و هوست

یار به کوی دل است گوی چو سرگشته گوی

بحر به جوی است و جوی این همه در جست‌وجوست

یار در این انجمن یوسف سیمین بدن

آینه خانه جهان او به همه روبه‌روست

مخزن اسرار اوست سر سُویدای دل

در پیش اسرار باز در به در و کوبه کوست^۲



۱. نَفَس.

۲. شعر از ملاهادی سبزواری.

کلام آخر؛ آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را

حسین من!

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را
امشب وداع هجرت فردا کنم تو را
جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان
با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را
در حیرتم که از چه بجویم نشان تو
نی سر، نه پیراهن، ز چه پیدا کنم تو را
برگیرمت ز خاک و بیوسم گلوی تو
خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را
دشمن نداد آبت اگر، غم مخور حسین
صحرا ز آب دیده چو دریا کنم تو را
ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای
اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را^۱

عزیزم، در یک نصف روز چقدر داغ دیدی؛ داغ اکبر و عباس و قاسم و علی اصغر (علیهم‌السلام)؛ حسین من! به خودت قسم، نمی‌خواهم بروم؛ اما ما را به‌زور می‌برند. اگر می‌گذاشتند، کنار بدنت می‌ماندم و این قدر گریه می‌کردم تا بمیرم. حالا هم که می‌خواهم بروم، می‌خواهم صورتت را ببوسم؛ اما سرت بالای نیزه‌هاست! می‌خواهم بدنت را ببوسم؛ اما جای درستی ندارد! خانم‌ها و بچه‌ها دیدند که دو دستش را در دو طرف بدن گذاشت، خم شد و لب‌هایش را روی گلوی بریده گذاشت.

دعای پایانی

خدایا! به حقیقت زینب کبری (علیها‌السلام)، باران فراوان و سودمند و باران رحمت را بر این منطقه نازل بفرما.

۱. شعر از حبیب‌الله چایچیان.



خدایا! دل این مردم را با سیراب شدن منطقه‌شان شاد کن.

خدایا! تمام شهدای اسلام از زمان آدم علیه السلام تا الآن را سر سفره حسینیت قرار بده.

خدایا! گناهان ما را ببخش. رابطه ما را با گناه قطع و رابطه ما را با عبادت قوی کن.

خدایا! ما را از محمد و آل محمد جدا نکن.

خدایا! به حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرانت، گریه بر ابی عبدالله علیه السلام را از ما نگیر.

خدایا! به حقیقت فاطمه زهرا علیه السلام که ایام شهادتش است، مرگ ما را بر گریه

ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

جلسه نهم

معفرت و بهشت پروردگار

در انتظار مؤمنین

مقدمه بحث

شاعر عالم عارف باحال قرن چهارم که در همدان زندگی می کرد، بین مردم به «باباطاهر» معروف است. کلمه «بابا» در آن قرن به معنای انسان بزرگ، معلم، سرمشق و آراسته بود که مردم را با نَفَس و گفتارش تربیت می کرد. ایشان کتاب بسیار مهم علمی ای به زبان عربی دارد که شخصیت های مهمی مثل «عین القضاة»، عالمانی از قرن سیزدهم و عالمان برجسته ای در مناطق دیگر، این کتاب عربی را به فارسی و عربی تفسیر کرده و شرح داده اند. این کتاب نشان می دهد که وی از دانش بالایی برخوردار بوده، اهل معرفت، اهل دل و شیعه بوده است. رباعیاتی دارد که همه دوبیتی است. در یک دوبیتی اش می گوید:

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یک سر مهربانی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده ای داشت دل لیلی از آن شوریده تر بی

انسان نباید محبت پروردگار، انبیا، ائمه علیهم السلام و عالمان ربانی واجد شرایط را بی پاسخ بگذارد؛ چون بی انصافی است و ناجوانمردانه. انسان واقعاً باید با انصاف، جوانمرد و اهل سپاس باشد. همچنین بلد باشد از کسی که به او خوبی کرده، مخصوصاً خوبی کامل، تشکر و قدردانی بکند. در هشت شب گذشته، من محبت خدا، انبیا، ائمه و عالمان ربانی را فقط با لطف و توفیق پروردگار برای شما گفتم. امشب باز هم با لطف و عنایت خدا می خواهم بخشی از پاسخ های محبت انسان را به خدا بدهم.



محبت یک‌طرفه، سراسر دردسر و ناسپاسی

داستان انسان‌های والایی (مرد و زن) که در متن قرآن مطرح هستند، داستان ساختگی، افسانه و کتاب‌های کوچه‌بازاری نیست. این متن قرآن است! پروردگار عالم از زنان، مردان، خانواده‌ها و جمعیت‌هایی نام می‌برد که محبت پروردگار عالم را عملاً، اعتقاداً و اخلاقاً، با کمال وجود و همه هستی‌شان پاسخ داده‌اند. از آنهایی نبودند که بگویند ما هم خدا را دوست داریم و دیگر کاری به کار هیچ‌چیزی نداریم. این دوستی که کاری به کار هیچ‌چیزی نداریم، یه جو هم ارزش ندارد. در سوره آل عمران آمده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^۱ اگر واقعاً عاشق خدا هستید و عشقتان راست، درست و عشقتان اصیل است، از مجموعه دستورات خدا که من پیغمبر به شما ارائه کرده‌ام، پیروی کنید. من قرآن را برای شما آورده‌ام و حرف‌هایی که به‌عنوان روایت و حدیث می‌زنم، برای رشد، کمال و سلامت دنیا و آخرت شماست. «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ» اهل پیروی باشید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد. محبت یک‌طرفه هیچ‌جا حساب نمی‌شود و دردی را دوا نمی‌کند! اگر من بگویم فقط خدا را دوست دارم و کاری به کار هیچ‌کس ندارم، از متن آیه استفاده می‌شود که خدا ما را دوست ندارد. این محبت یک‌طرفه و دردسر می‌شود.

چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی که یک‌سر مهربانی دردسر بی

اولیای خدا این مطلب را برایم نقل کرده‌اند. این که می‌گویم اولیای خدا، واقعاً اولیای خدا بودند و به منابع خوبی دسترسی داشتند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشتند می‌آمدند، دست مبارکشان روی پیشانی‌شان و چهره‌شان هم درهم بود. میثم تمار (خرمافروش) به حضرت رسید و گفت: آقا جان! به قول ما ایرانی‌ها، «خدا بد ندهد». چه شده است؟ فرمودند: سرم خیلی درد می‌کند. میثم گفت: برای چه؟ فرمودند: برای اینکه صبح سر تو درد گرفته بود.



این داستان محبت دوطرفه و «چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی» است. اگر خدا عاشق است، تو هم عشق به خدا، پیغمبرانش و ائمه را عملاً نشان بده؛ یعنی با کار خیرت، عبادتت، اخلاق حسنهات، ترک گناهان کبیره و البته پافشاری نداشتن بر گناهان صغیره.

آیات قرآن، آکنده از درس و عبرت

به لطف خدا، سه‌چهار آیه از سوره مائده را برایتان می‌خوانم که در این آیات، پروردگار عالم یک داستان عجیب، باحال، بارزش، الهی و ملکوتی را برای درس‌دادن بیان کرده است. تمام آیات قرآن درس است؛ مثلاً سوره تبت خیلی درس است که خداوند می‌فرماید: اگر بخواهید با من مخالفت کنید، عاقبت شما، درونتان و وضعتان مانند ابولهب است. حال اگر می‌خواهید با من محبت و رفاقت کنید، نرمی به خرج دهید و کنار من وقار داشته باشید، بسیار بارزش می‌شوید و من هم طبق آیات قرآن، مغفرت، رحمت و شفاعت اولیا و رفاقتم را هزینه شما می‌کنم. چقدر می‌شود؟ فقط خودش می‌داند چیزی در وجود مقدس حق دارای حدود و نهایت نیست. مغفرت و رحمت او بی‌نهایت و بهشتش پایان‌ناپذیر است. شما اگر به من محبت داشته باشید و محبتتان هم این باشد که عمل کنید، از گناه کناره‌گیری کنید و اهل خیر باشید، مغفرت و رحمت من، شفاعت اولیا و رضوان من برای شماست.

داستان تواضع گروهی از نصرانیان مقابل حق

آیات سوره مائده این است؛ چه آیات عجیبی است!

الف) آیه اول

﴿وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيسِينَ وَرُحَبَاءَنَا وَآلَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾^۱ تعدادی از دانیان نصرانی^۲ که قسّیس، یعنی آدم‌های چیزفهم، باانصاف،

۱. مائده: ۸۲.

۲. چون می‌گوید «بِأَنَّ مِنْهُمْ»، یعنی گروهی اندک.



عاقل و رُهبان بودند. غیر از قسّیس‌ها هم آدم‌های پارسا، پاک‌دامن و فراری از گناه در این نصارا بودند؛ اینها آدم‌هایی خوبی بودند، اما نصرانی بودند. در واقع، اینها تثلیثی (مشرک) بودند و اعتقاد داشتند که خدا ترکیبی از پدر، پسر و روح‌القدس است. اعتقادشان نادرست بود، ولی آدم‌های چیزفهمی بودند و اگر حقیقت را می‌دیدند یا می‌شنیدند، حتماً می‌فهمیدند. عده‌ای از اینها هم، رهبان و پارسا بودند و اهل چشم‌چرانی و رفتن به‌دنبال ناموس مردم و شهوات حرام نبودند. کلمهٔ قسّیس و رهبان به این معناست. اگر اینها نسبت به حق می‌یافتند، اصلاً تکبر نداشتند. در حقیقت، جواب محبت خدا را می‌دادند و هیچ تکبری نداشتند.

کبر بسیار خطرناک است! البته نه کبر ما نسبت به همدیگر که وقتی یک نفر می‌آید، ما برایش بلند نمی‌شویم و این به عمد هم هست. این هم کبر است و اخلاق بدی است؛ ولی این کبر ما را جهنمی نمی‌کند. اگر من وقتی در خیابان می‌روم و یک آدم محترم را می‌بینم، بگویم چرا باید به او سلام کنم؛ این کبر است، البته نه کبری که قرآن می‌گوید! کبر در برابر حق، یعنی خدا در قرآن می‌گوید من این کارها را می‌خواهم، یک زن یا مرد می‌گویند بی‌خود می‌خواهی. ما خودمان برای خودمان کسی هستیم، برای چه دستور می‌دهی که نماز بخوان، حرام نخور، ربا نکن یا زنا نکن. به تو چه که در زندگی ما به‌عنوان خدا دخالت می‌کنی؟! این کبر است. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: اگر ذره‌ای (اسم ذره را می‌برد) از این کبر در قلب کسی باشد، چون کبر یک حالت درونی است، روی بهشت را نخواهد دید.

این کبر خطرناک است! پروردگار می‌فرماید: این تعداد قسّیس دانا و رهبان پارسا، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۱ اصلاً به‌دنبال کبر نبودند و اهل تکبر در برابر حق نیز نبودند. چقدر تواضع، فروتنی و خاکساری خوب است! در کتاب «تحف‌العقول» و «بحارالأنوار» است که یک نفر ابی‌عبدالله علیه السلام را در کوچه دید؛ این انسانی که کل هستی را پر کرده است، کل



موجودات بعد از شهادتش برایش گریه کردند و نیز قبل از به دنیا آمدنش، تمام پیامبران گذشته برایش گریه کردند. آن شخص به حضرت گفت: حالتان چطور است؟ وقتی می‌خواهم این حرف ابی‌عبدالله علیه السلام را بگویم، اصلاً می‌خواهد قلم از جا کنده شود! فرمودند: می‌خواهی حالم چطور باشد؟ «فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي»^۱ گداتر و تهی‌دست‌تر از من در این عالم نسبت به خدا وجود ندارد. چقدر تواضع و فروتنی و خاکساری! واقعاً بدنم خیس شد!

«لَا يَسْتَكْبِرُونَ» کسی که چنین حالتی، یعنی فروتنی، تواضع، شکسته‌نفسی و خاکساری دارد، اصلاً مقابل خدا سینه‌سپر نمی‌کند و وقتی خدا می‌گوید نماز بخوان، روزه بگیر، خمس بده، به بزرگ‌ترها احترام کن و چیزهایی که نمی‌دانی، از عالمش بپرس، بنده می‌گوید چشم. همه اینها در قرآن است. چنین بنده‌ای همواره می‌گوید چشم، من بنده‌ام و از خودم چیزی ندارم.

(ب) آیه دوم

آیه بعدش غوغا کرده است! راه تا مدینه خیلی دور بود و اینها با مرکب‌های آن زمان (قاطر و اسب) از حبشه به مدینه آمدند. دنبال حق هستند و هیچ کار دیگری ندارند؛ نه می‌خواهند تجارت بکنند و نه کار دیگری دارند. آنها فقط دنبال حق‌اند که اگر حق در مدینه هست، با همه وجود قبول کنند و برگردند. «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ»^۲ آنها پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و حرف‌هایش را شنیدند؛ آن هم حرف‌هایی که جان را زنده و عقل را شکوفا می‌کرد. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله برایشان از قرآن می‌گفتند، قرآن می‌فرماید:

۱. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۵: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَصْبَحْتُ وَلِيَّ رَبِّ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَالْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَالْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي. لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي. فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا. فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي».

۲. مائده: ۸۳.

«تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَبِيبَ مَنْ! در حالی که برای اینها از قرآن می‌گویی، می‌بینی با شنیدن قرآن از پهنای صورت اشک می‌ریزند. نصاری را می‌گوییم! هنوز مسلمان نشده‌اند و فقط قرآن را می‌شنوند. «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» حبيب من! نگاهشان کن. وقتی به قرآن گوش می‌دهند، اشکشان جاری است. چرا و به چه دلیل جاری است؟ چون حق را با خواندن قرآن تو شناختند و دیدند که دین نصرانیت فعلاً حق نیست و باطل و نادرست است.

آنها همان‌جا در مجلس حق را شناختند؛ اما تو هشتاد سال داری و هنوز حق را شناخته‌ای! هنوز نمی‌دانی حق با کیست و برای خودت غلم می‌کنی، یک عده‌ای را حق و عده‌ای را هم باطل می‌دانی. تو جاهل هستی و به مرگ جاهلیت هم از دنیا می‌روی. منتظر عذاب وقت مرگ، برزخ و قیامت خدا باش که در برابر این توهین «اگر اگر»ی که کردی، با تو چه بکند!

طبق آیات قرآن، این گروه شنیدند و گریه کردند. همان‌جا در آن جلسه گفتند: «رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» خدایا! پروردگار و مالک و همه‌کاره ما! ما پیغمبرت (به همین راحتی حق را شناختند)، قیامت و قرآن را قبول کردیم؛ اما یک کاری هم تو بکن و ما را جزء کسانی بنویس که در طول تاریخ به وحدانیت و خداوندی تو، وجود انبیا، کتاب‌های تو و حلال و حرام تو اقرار کردند و قبول کردند. ما دیگر نمی‌خواهیم جزء نصارا باشیم.

ج) آیه سوم

چقدر آیه سوم فوق‌العاده است! آیه می‌فرماید: «وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ»^۱ ما را چه شده است؟ به چه دلیل، به چه علت و به چه سبب، به خدا گره نخوریم؟ اصلاً چه دلیلی دارد که به دنبال خدا و پیغمبر نرویم؟ «وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ» به چه دلیل قرآن را قبول نکنیم؟ به چه دلیل قبول نکنیم و دنیا و آخرتمان را به باد بدهیم و خراب کنیم! «وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا



رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ» به چه دلیل امید نداشته باشیم که خدا ما را در گروه بندگان شایسته‌اش قرار بدهد؟ ما صددرصد امید داریم که خدا ما را در دفتر شایستگان ثبت خواهد کرد.

جَنّات، پاسخ پروردگار به ایمان‌آوردگان حقیقی

این جواب محبت خدا، وجود مقدس خالق آفریننده و پیغمبر ﷺ چقدر زیبا بود. حالا خدا چه جوابی داده است؟ اینها که کامل جواب دادند و اعلام کردند، خدا چه جواب داده است؟

خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَتَا بَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا﴾^۱ اعتقادی که این چند نصرانی به من نشان دادند، اعتقاد درست، ریشه‌دار، پایه‌دار و با حقیقتی بود؛ آن‌هم برای نشان دادن اعتقادشان چه اشکی می‌ریختند که «گریه بر هر درد بی‌درمان دواست». من دوستی در آمریکا دارم که دکتر است. مرا از نزدیک نمی‌شناخت. نوارهای زیادی از من به آمریکا رفته بود و به‌وسیله نوارها با من آشنا شده بود. یک سفر که به ایران آمده بود، آدرس را پیدا کرد و به خانه‌مان آمد. خیلی چیزها برای من گفت. روزی گفت: یک چیزی که در آمریکا رسم شده، گریه‌درمانی است. زن و مرد پیش دکتر می‌آیند، دکتر هم معاینه‌شان می‌کند و می‌گوید دارو نمی‌دهم. شما ده‌یازده روز یک گوشه بنشین و فقط گریه کن. این‌طوری خوب می‌شوی. به او گفتم: آقای دکتر! خدا این گریه را در قرآن فرموده، در روایات شیعه آمده و دعا‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) هم آمده است. ما دعای کمیل داریم که مردم در کنارش کلی گریه می‌کنند. همچنین دعای عرفه و ابوحمزه ثمالی داریم. مردم بیشترین گریه را هم کنار ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) دارند. این دوست دکترم گفت: در این روزگار، اینها خیلی از مرض‌ها را باید بگیرند، اما نمی‌گیرند. این برای گریه است.

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم‌گریان چشمه فیض خداست



تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا نگرید طفلک حلوافروش بحر رحمت در نمی‌آید به جوش^۱

کودکی پدرش مُرده بود و پول خیلی کمی برای آنها مانده بود. مادرش آرد خرید و دیگ حلوایی درست کرد. بعد به بچه‌اش گفت: از پدرت که چیزی نمانده است. این سینی حلوا را بردار و به سر چهارراه ببر، خرده خرده بفروش تا با پولش زندگی کنیم و با سودش هم دوباره حلوا درست کنیم. بچه سر چهارراه آمد و نشست. چند ساعت گذشت، اما هیچ‌کس نیامد که حلوا بخرد. بچه بود و ده دوازده سال بیشتر نداشت، نشست و زارزار گریه کرد. آدمی آمد که رد شود، گفت: چرا گریه می‌کنی؟ بچه گفت: مادر من این حلوا را به من داده که برای اداره زندگی‌مان بفروشم. مرد گفت: گریه نکن! و کل این حلوا چند می‌شود؟ دیگ حلوایت را در ظرف من خالی کن و به خانه برو.

تا نگرید طفلک حلوافروش بحر رحمت در نمی‌آید به جوش

حالا خدا هم می‌گوید من برای این چند نصرانی چه کار کردم و محبتشان را چه جوابی دادم؟ با این اقرار و اعتراف، ایمان و اشک چشم و با این تواضع و فروتنی، به آنها پاداش دادم. چه پاداشی؟ می‌فرماید: «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا». آیه عجیب است! نمی‌فرماید یک دانه بهشت، بلکه می‌فرماید به این چند تا نصرانی «جَنَّاتٍ» بهشت‌ها را دادم. اگر می‌خواست که می‌گفت «جَنَّة»، ولی خدا گفته «جَنَّاتٍ»؛ یعنی هرچه بهشت دارم، در آن را به روی این چند تا نصرانی باز کرده‌ام. روز قیامت به‌سوی هر بهشتی که می‌خواهید، بروید.

عشق به ابی‌عبدالله علیه‌السلام در قلوب مؤمنین

این پاسخ خدا به محبت شماست. حالا ما که نصرانی نبودیم، خدایا! ما در رحم مادرمان که بودیم، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ

۱. شعر از مولانا جلال‌الدین بلخی.





عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبِّ زِيَارَتِهِ^۱ خدا اگر برای کسی خوبی بخواهد، محبت حسین را در دلش می‌اندازند. این معلوم می‌شود که خدا خیلی خوبی برای این آدم خواسته است. همچنین عایشه نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ در دل مردم مؤمن برای حسین من یک محبت و عشق پنهان است. ما که نصرانی نبودیم و از رحم مادر عاشق ابی‌عبدالله ﷺ بودیم. خدا مایه عشق را در ما ریخته است. بعد هم، از مادر به دنیا آمدیم و یواش یواش اسم و رسمش را شنیدیم و جلساتش را دیدیم، حالا دیوانه‌اش شدیم.

برادران و خواهران! وقتی به چهار تا نصرانی بهشت‌ها می‌دهد، روز قیامت به شما چه می‌خواهد عطا کند! حساب این را تا حالا کرده‌اید؟ با این چند آیه حسابش را بکنید که خدا می‌خواهد به شما چه بدهد!

من هم تجربه ۵۵ ساله بودنم در مردم و هم در منبر، هم این‌که (خیلی سخت‌تر است بگویم، اما برای خاطر ابی‌عبدالله می‌گویم) تا الآن ۱۳۵۰ جلد کتاب از من چاپ شده و پخش شده است. با تجربه این مطالعات گسترده، نوشتن ۱۳۵۰ جلد کتاب و معاشرت با اولیای الهی که حالا هیچ کدامشان هم نیستند و همه آنها مرده‌اند؛ شما ای برادران و خواهران! یک لحظه دست از مسجد، عالم ربانی، نماز جماعت، هیئت و حسینی، روضه، گریه و نهایتاً ابی‌عبدالله ﷺ برندارید. تمام خیر در همین مسائل است و یقین بدانید که اگر با همه وجود در کنار ابی‌عبدالله ﷺ باشید، برایش کار کنید و پول برای او بدهید، عالی‌ترین عکس‌العمل را به شما نشان خواهد داد.

۱. کامل‌الزیارات، ج ۱، ص ۱۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۷۶. استاد راوی این روایت را عایشه بیان کردند که اشتباه است و روایت از امام صادق ﷺ نقل شده.

۲. الحق المبين في معرفة المعصومين ﷺ، شیخ علی عاملی، ص ۵۸۸: «وَالْإِمَامُ الْحُسَيْنُ ﷺ لَهُ خَازِيَةٌ خَاصَّةٌ فِي الْقُلُوبِ بِمُجَرَّدِ ذِكْرِ اسْمِهِ: إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ». شبیه این عبارت نیز در «بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۲ آمده است: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْنُونَةً».



وقتی مرا بعد از چهار روز که کرونا گرفته بودم، به مهم‌ترین بیمارستان تهران بردند، همان شب اول همه آزمایش‌ها را کردند و عکس‌ها را گرفتند. دکترهای فوق‌تخصص پسر مرا بیرون اتاق صدا زدند و گفتند ما باید به شما آمادگی بدهیم. پدر شما نهایتاً تا دوازده شب زنده است؛ چون ریه در حال ازکارافتادن است. چه چیزی مرا نجات داد؟ آمپول و قرص و دوا؟ بیرون فقط گریه‌های بر ابی‌عبدالله (ع) مرا نجات داد. مسئله دوا و دارو خط آخر صفحه بود! همان شب دو نفر از بزرگ‌ترین مراجع شیعه تربت کنار قبر ابی‌عبدالله (ع) را در آب ریختند و یکی دوساعت بعد به تهران فرستادند. آب تربت صبح به بیمارستان رسید. من که متوجه نبودم و خبر نداشتم، یک قاشق چای‌خوری از آن آب را در حلق من ریختند. همین آب هم مرا تا حالا این‌جوری نگه داشته است.

چند توصیه مهم

با ابی‌عبدالله‌الحسین (ع) بمانید و گریه بر ابی‌عبدالله (ع) را تقویت کنید! خدا می‌کند گریه بر امام حسین (ع) چه آثاری در زندگی دارد. آن‌وقت از این بودنتان با مسجد، امام حسین (ع) و هیئت‌قدردانی کنید. آخوندها، روحانیون و امام جمعه خوب و سلامتی دارید. روزی نیم‌ساعت برای مسجدهایتان وقت بگذارید و در این نیم‌ساعت نماز جماعت را پر کنید. من اگر در نوشته‌های آیت‌الله بروجردی نمی‌دیدم، باورش یک‌خرده برایم سخت بود. ایشان در کتاب پنجاه‌جلدی «جامع‌الأحادیث شیعه» نوشته‌اند که اهل‌بیت (ع) می‌گویند: وقتی نماز جماعت تشکیل می‌شود، با امام جماعت یازده نفر بشوند و بیشتر نشوند؛ اگر دریاها جوهر، درخت‌ها قلم و انس و جنس هم نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب نماز جماعت این یازده نفره را بنویسند. واقعاً حیف است! تجارت که هست، خریدوفروش که هست، مغازه هم که سر جای خودش هست. مخصوصاً در این منطقه، شما باید ظهر و شب مسجدهایتان پر باشد و به روحانیونتان خیلی وابسته باشید. روحانیون بزرگوار هم باید آغوششان و در خانه‌هایشان برای مردم باز باشد تا مردم خیلی راحت بتوانند شما را ببینند،



دردشان را به شما بگویند و راحت با شما ارتباط برقرار کنند. این کار و همچنین بودن با ابی عبدالله علیه السلام به طور عجیبی در مردم و دین آنها مؤثر است.

حکایتی شنیدنی از لحظه احتضار عالمی بزرگ

من هجده نوزده سال داشتم و طلبه قم بودم. روزهای پنجشنبه برای دیدن پدر و مادرم به تهران می آمدم و عصر جمعه برمی گشتم. من هنوز شناخته شده نبودم و منبرهای مختصری داشتم. یک آهنگر ماشین های سنگین پای منبر من می آمد. روزی به من گفت: یک روزه هست که فقط چهارده پانزده نفر هستند. تو هم با من می آیی؟ گفتم: باشد، می آیم. رفتم و دیدم عجب روضه ای است! چهارده پانزده نفر چیست؛ اینها به اندازه ۱۵۰ میلیون نفرند. هر کدامشان چند میلیون آدم هستند! تعدادشان پانزده نفر بود، اما چه نوری و چه گریه ای در این مجلس بود!

من دوسه تا جمعه ای رفتم. وقتی جمعه سوم می خواستم بیرون بیایم، یک پیرمرد هم که در جلسه شرکت می کرد، با من بیرون آمد و به من گفت: خانه تان کجاست؟ گفتم: فلان کوچه است. گفت: اتفاقاً من هم در همان کوچه زندگی می کنم. من بر کوچه هستم و خانه شما در فرعی می رود. نیم ساعت به خانه ما می آیی؟ بعد خودش را معرفی کرد و گفت: من حاج غلامعلی قندی هستم. از تجار بازار بود و دیگر بازنشسته شده بود.

وقتی به خانه اش رفتیم، گفت به طبقه بالا برویم. خالی بود. اتاقی را نشان داد و گفت آنجا برویم. بعد گفت: آخوندی به نام «نظام رشتی» از رشت به تهران آمد و منبری شد. این نظام رشتی وقتی به منبر می رفت، اول منبر خطبه نمی خواند و فقط می گفت «اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ». مجلس از حال می رفت! نمی دانم چه نفسی داشت که وقتی اسم ابی عبدالله علیه السلام را می برد، اصلاً صدای ناله همه بلند می شد و گریه می کردند.

این شخص در تهران خانه نداشت. من یه روز بعد از منبر رفتم و سلام کردم، گفتم: حاج آقا! طبقه بالای خانه من خالی است. تشریف می آورید خانه من بنشینید، کرایه و پول هم





نمی‌خواهم. گفت: می‌آیم. خانمم مُرده و فقط دخترم با من هست. کس دیگری با ما نیست. اثاث‌کشی کرد و به طبقه بالا، همین اتاق آمد.

بعد از چندسال مریض شد و رختخوابش اینجا افتاده بود. من طبقه بالا می‌آمدم، کارهایش را می‌کردم و غذا می‌بردم. هر کاری داشت، انجام می‌دادم. یک روز ساعت ده صبح به دخترش گفت: من که نمی‌توانم بلند شوم و سر حوض بروم. یک کتری آب و کاسه برای من بیاور (آن‌وقت‌ها هم که لوله‌کشی نبود). دخترش یک کتری و کاسه آورد. به دخترش گفت: زیر بغلم را بگیر و بلندم کن تا وضو بگیرم. بلندش کرد، وضو گرفت و خوابید. من شاهد این جریان بودم. به دخترش هم گفت: از کنار من نرو و همین‌جا بنشین! دست من را در دست بگذار. به محض اینکه دستت را فشار دادم، سریع زیر بغلم را بگیر و بلندم کن؛ چون بناست قبل از مردنم ابی‌عبدالله علیه السلام بالای سرم بیاید. ایشان وقتی برای من نقل می‌کرد، به شدت گریه می‌کرد! ناگهان دست دخترش را فشار داد، دخترش زیر بغلش را گرفت و بلندش کرد. این شیخ گفت: حسین جان، آمدی؟ به ابی‌عبدالله علیه السلام سلام داد و چشمانش بسته شد.

این حسین است که از برایش جبرئیل	وحی را نغمه‌سرایی می‌کند
این حسین است که از پی تعظیم او	عرش قامت را دوتایی می‌کند
این حسین است که از غبار خاک او	حور جنت توتیایی می‌کند
کشتی ایمان ز طوفان ایمن است	تا حسینش ناخدایی می‌کند

کلام آخر؛ کمی از سر نیزه پایین بیا!

دختر پیغمبر! خودتان درخواست کردید و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتید پیراهن پدرم را به من بده. حسن و حسین علیه السلام را صدا زد و هر دو را کنار دستش نشانده. پیراهن پدرش را به او دادند، روی سر و صورت انداخت و به حسن و حسین علیه السلام گفت: چرا دیگر صدای پیغمبر نمی‌آید؟ چرا دیگر نمی‌آید که شما را به مسجد ببرد؟



دختر پیغمبر! شما با دیدن یک پیراهن سالم خانه را به عزاخانه تبدیل کردید. امشب برای شما مخصوصاً روضه می‌خوانم؛ چون می‌دانم صدایمان را می‌شنوید. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: وقتی جمعیتی برای حسین علیه السلام گریه می‌کنند، روح مادرم بالای سرشان می‌آید و به تک‌تکشان و پدر و مادرشان دعا می‌کند. دخترت زینب علیها السلام در بیابان سرگردان بود که سرابی عبدالله علیه السلام را بالای نیزه دید. شما پیراهن پدر را دیدی و خانه را به هم ریختی. حسین من!

سرت کو سرت کو که سامان بگیرم
سرت کو سرت کو که دامن بگیرم
سراغ سرت را من از آسمان و
سراغ تنّت از بیابان بگیرم
تو پنهان شدی زیر انبوه نیزه
که من از حنجرت بوسه پنهان بگیرم
اگر خون حلقومت آب حیات است
من از بوسه بر حنجرت جان بگیرم
رسیده کجا کار زینب که باید
سرت را من از این و از آن بگیرم
یا باید به دنبال شمر بدوم و بگویم سر برادرم را بده یا باید به دنبال خولی بدوم!
کمی از سر نیزه پایین بیا تا
برای سفر بر تو قرآن بگیرم
قرار من و تو شبی در خرابه
پی گنج را گنج ویران بگیرم

دعای پایانی

خدایا! این مردم مستحق و فقیرند؛ نه شب است که دستشان را با اشک چشم به طرف تو دراز کرده‌اند. اگر بنا به جریمه بود، جریمه بس است. باران رحمت را بر این مردم ارزانی دار.



خدایا! مریض‌ها را شفا بده.
خدایا! شهدا را غریق رحمت کن و امواتمان را بیاמרز.
خدایا! مرگ ما در نماز و دعای عرفه و عاشورا قرار بده.
خدایا! به حقیقت زینب کبری علیها السلام و به گریه‌های شب یازدهم زینب علیها السلام، مرگ ما را در حال
گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

